حساب سفیدرا بخواهی رایج کنی چهار دفعه نصف کن نصف اول

و نصف آخر را اعلا را جمع کن جمع است رایج بیکی

باین نحو

سفید

السلام نصف

السلام

رایج

السلام

حساب رایج را بخواهی سفید کنی ده عشر کم کن و باقی بیاور در اقران باقی

ده عشر کم کن باقی آن سفید میشود

باین نحو

عشر

السلام

عشر

عشر

غله بوزن هشت عباسی بجوای بوزن جدید کنی بطریق حساب سفیدی و رایج

بوزن جدید

بوزن هشت عباسی

غله بوزن جدید بجوای بوزن هشت عباسی کنی و عشر کم کن و باقی بیاور و بعد از آن با ۲ و عشر کم کن بوزن جدید باشد

عشر

این طرز دیگر غله بوزن قدیم را بجوای جدید کنی

مثلاً بوزن قدیم

بوزن جدید

المعتبر بوزن قدیم

عشر بوزن قدیم بالمضاعف عشر بالمضاعف

نصف ثمن نصف

غله بوزن هشت عباسی بجوای بوزن شاه عباسی کنی دو دفعه ثلث کن و ثلث آخر علاوه جمع کن تا شاه عباسی شود بجوای هشت عباسی کنی از ۹ عباسی یک عشر موضوع کن بوزن هشت عباسی باشد

بوزن هشت عباسی

و عباسی

عشر

ثلث ثلث

بوزن هشت عباسی

گندم را بخواهی غله ده عشر علاوه میزان گندم کنی بعد نصف جو نصف گندم میشود

بعد بخواهی گندم کنی یک ثلث از جو مضروع کنی باقی گندم میشود

بدین نحو

گندم

ده عشر علاوه

ثلث جو

گندم

گندم را بخواهی جو کنی نصف علاوه کن جو میشود بعد بخواهی گندم کنی

ثلث مضروع کن گندم میشود

گندم

جو

ثلث مضروع

گندم میشود

میخواهی بدانی که موجب فلان زیده بعد از وضع رسم التوفیر ده هزار است اصل آن

چقدر بوده که فلان مبلغ بعد از وضع رسم التوفیر ده هزار تمام باشد قاعده آن این است

که هر قدر مبلغ که رسم است ربع آن را علاوه نمایی بارسم التوفیر ده هزار میشود

بدین نحو

بارسم التوفیر ده هزار

علت رسم

نصف نصف

میخواهی بدانی که بعد از وضع رسم التوفیر هزار دینار اصل آن چه بوده است میزان

بر ... رسم را سه دفعه ثلث میکنی ثلث آخر دفعه ثانی را علاوه کن

بارسم التوفیر هزار دینار میشود

بارسم التوفیر یکهزار

رسم التوفیر

ثلث ثلث

حساب ربع دو دفعه نصف کن
نصف آخر ربع میشود
بدین نحو
[illegible] د نصف
[illegible] المعزز نصف
[illegible]

حساب خمس دهیک میگیری
و بالمضاعف نیز خمس میشود
[illegible] د عشر
[illegible] المعزز بالمضاعف
خمس
[illegible]

حساب شش یک به دفعه نصف کن
دفعه ثلث کن شش یک میشود
[illegible] د نصف
[illegible] المعزز ثلث
[illegible]

حساب حشت [illegible]

حساب هشت یک سه دفعه
نصف کن نصف آخر را
هشت یک میشود
[illegible] د نصف
[illegible] المعزز نصف
[illegible] و المعزز نصف
[illegible]

حساب نه یک دو دفعه ثلث کن و ثلث
آخر را عدد فا جمع کن و بعد از آن عشر
با ... بیاور آنوقت حاصل جمع
و هر نهم از و ... دهیک [illegible]
مثلا
[illegible]
[illegible] د ... نهم از [illegible]

با خذ عشر دو خرواری ... میشود
با خذ عشر ... [illegible]
مثلا
الحاصل [illegible]
الباقی [illegible]
الحاصل [illegible]
میزان نقدی را با ثلث کم کن ... با لمضاعف و آن بالمضاعف [illegible]
الحاصل د ثلث
[illegible] المعزز بالمضاعف
[illegible] و المعزز خمس
الباقی [illegible]
الحاصل [illegible]

با خذ ظرف ... [illegible]
الحاصل [illegible]
باخذ نیم ... وزن را با ... و خمس را بالمضاعف و بالمضاعف
الحاصل د خمس
[illegible] المعزز بالمضاعف
[illegible] و المعزز [illegible]
الحاصل [illegible]
[illegible]

جناب شریعت و [illegible]
[illegible] جامع [illegible] دوران [illegible]
خدمت [illegible] فضیلت [illegible] حقایق [illegible]
[illegible] شیخ العلماء [illegible]
[illegible]

۱

[illegible] زمستان [illegible]
طریق خوردن الاغصان [illegible]
[illegible] بهار [illegible]
[illegible]

[illegible] طریق [illegible]
[illegible]

خدمت جناب مجاهد و فواضل انتساب
فخر المحققین و زبدة المدققین

جناب والد نصاب معارف مآب
عوارف انتساب مجمع المفاخر و المحاسن

حضور علیحضرت ظهور سرکار بندگان [illegible]
شوکت ارکان عظمت بنیان [illegible]
آقای [illegible] آقا میرزا محمد حسن دام اقباله
العالی شرف اندوز باد

از شرف خدمت ذی مرحمت سرکار [illegible]
عظمت اقتدار آقای محترم امین النظام شرف [illegible]

جناب معارف نصاب عوارف انتساب
قدوة العرفاء [illegible]
آستان [illegible] حضرت قطب الاولیاء [illegible]
قدس سره [illegible]

ملالی جز مفارقت خدمت و صحبت سرکار صورت وقوع نداده [illegible] عزیز
خفقان همه جا باخبر از سرکار باشد انشاءالله امورات سرکار هم در آنجا رونق داشته
باشد و دلهای همه متصلان را کمال مسرت و خورسندی خواهد بود متوقع هستم هرگونه خدمتی فرمایش
باشد همیشه بتوقیع اعلام فرمایند اظهار مرحمت نسبت به بنده [illegible] فرمایند موجب
نهایت افتخار است که امیدوارم او نیز در الطاف کبیر سرکار اقتدا به پدر خود کند
مادام العمر رسوم بندگی را در خدمت عالی بعمل بیاورد حین تحریر عریضه در خانه
بود و گلایه نمود عرض عریضه جداگانه جسارت می نمود انشاءالله به عریضه [illegible] شده
اخوی صادق [illegible] کاغذی نوشته از مراحم عالی زیاده از حد شکرگذاری کرده بود
اینها همه از مکارم اخلاق و بنده نوازی سرکار است و گرنه بنده را کمال خجالت
از التفاتهای عالی بعمل است خداوند توفیق خدمت عطا فرماید انشاءالله تعالی همه ما معزز
و کامیاب خواهد بود زیاده عرضی ندارم و فرمایشات و خدمات [illegible] منتظرم باد

[illegible]

هو الله تعالی شأنه العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

قربانت شوم چند روز بود عارضه روی داده از حرکت و رفتن در خانه معذور
بودم رقیمه عطوفت شمیمه عالی که در این حالت رسید مزید غمها و مفرح دلها گشت
چون مدتی بود به زیارت رقیمه عالی مشرف نشده بودم زیاده از حد دلتنگی داشتم
حمد و سپاس خدا را که مژده سلامتی و خوشوقتی از جانب عالی رسید و موجب حصول انواع
مسرت و خوشحالی گردید با صفای خاطر عاطر سرکار که از الطاف درباره این حقیر عرض کنم
مسلماً از اظهار مهربانی ظاهر بود قلب صافی خود [illegible] این است [illegible] خدا
عالم و شاهد است هر وقت خبر خوشوقتی از جانب عالی میرسد کمال [illegible] میرسد
امیدوارم روز به روز امورات سرکار قرین رونق و استحکام باشد و جمیع مطالب و مآرب
بر حسب دلخواه و به [illegible] صورت انجام پذیرد از تفصیل حالات اگر جویا باشید الحمدلله

[illegible]

فدایت شوم رقیمه عطوفت شمیمه [illegible] از مضامین مهرآگینش [illegible] استشمام
روایح ملاطفت و مهربانی [illegible] مروح و مستبشر گردید از مژده [illegible] مزاج [illegible]
علم الله تعالی بسی شاکر و خورسند شدم [illegible] و بیان آن در این مختصر [illegible] قلب صاف [illegible]
سرکار [illegible] اخلاص [illegible] سعادت [illegible] تعالی کارها بر وفق مرام صورت گرفته [illegible]
[illegible] مراجعت [illegible] قریب فیض ملاقات [illegible] حضرات [illegible]
هر جا و هر وقت فیض ملاقات دست دهد ذکر خیر از سرکار در میان بوده است [illegible]
[illegible] آن [illegible] جمیله و صدق و صفای [illegible] صاف است [illegible]
[illegible] از خاطر [illegible] از سلامتی وجود مسعود مسرورم [illegible]
فدایت شوم [illegible] مژده [illegible] سلامتی مزاج [illegible]
در [illegible] ماه محرم الحرام رقیمه عنبر [illegible] شمیمه از جانب عالی رسید دیده را به نور [illegible]
[illegible] علم الله تعالی از استقامت مزاج [illegible] الابتهاج [illegible]

[illegible] عالم را [illegible] علاوه بر آن چیزی [illegible]
اظهار [illegible] از نظم و رونق امورات [illegible] از مراحم حضرت اشرف [illegible] دام اجلاله
امیدوارم روز به روز [illegible] سرکار [illegible]
خدا [illegible] قلب صاف [illegible] بزرگوار است [illegible] صدق اخلاص [illegible]
دارم [illegible] از اوصاف و اخلاق حمیده [illegible]
توفیق [illegible] استطاعت [illegible] از احوالات [illegible]
نعمت صحت [illegible]
از مژده سلامتی حالات [illegible]
اعلام فرمایند [illegible]
از بندگان خاص سرکار [illegible] عرض [illegible]
[illegible]

از توصادر ... [illegible]

قرائت نهم ... [illegible]

اگر خواهی ... [illegible]

حملة ... [illegible]

دار الوحشه ... [illegible]

قرائت ششم پیشجناب میرزا ابوالفتوح در شجره شیراز تحفه حضرت نوح ذریه‌اش

فزاینده روح است بقدر نعمت خود حاتم و در خود جناب معتمد الملک شرح خود و شیخ الاسلام آن

شیخ جان با اینکه هرچه شیخ الاسلام دیده شده عاری از فضل و تقوی بعینه لذا این مرد صاحب عمر خود را

بتقوی و تقدس صرف کرده ولی با مساعده تا روزگار چنان تاریک نمود معاش او از هم گسیخته است

در قوت و قوت اکل او [illegible] نامانده است یکی از ایشان [illegible] احوال الصفا میرزا [illegible] الفقرا

که نوشته خوان احسان او دیده و نمک حضور ایشان چشیده دامن همت در اصدار فرمان مبارکی در حق او

برکمر زده چون بر معارف در همه جا انگشت چشمی باز کرده با این مقام سزاوار است ملاحظه

[illegible] خواهید فرمود تا [illegible] جناب جلالت‌مآب وزیر لشکر دام اقباله العالی است فرصه این فال را تمام

بنده کان قبله واسپه‌کان میرزا روحی فداه زده و ربیتی بخت [illegible] در حضرت سپهسالار

معزی الیه [illegible] رقعه شفاعت بخدمت [illegible] وزیر لشکر [illegible] از آنجا [illegible] از مسند کلام

[illegible] معظم الیه را اقدام این قسم امورات [illegible] بعد از [illegible] ازحضرت

[illegible]

این مراجعت از احتمام و متعهد شدم و دراز همان [illegible] تصدیق صاحب کرم و سرالدوله تراببرد

مکشوف سازم این است و فرمان را خدمت سرکار عالی فرستادم از لابد که خودتان [illegible]

که اکثر تر فرمان مبارک که خدمت جناب جلالت‌مآب معظم الیه بجهت غباری را در خاطر از وزارت جلیله

دارند اسباب عذر مهر کردن این فرمان فراموش کرده‌اند که این است با توسط و شفاعت آن نفس

سهل است میرزا ابد عرض کرده با این کثرت نمود تا [illegible] این میرزا [illegible] بتصور فرمایند

مختصر اینکه این مرد عزیز با استحقاق است دولت از سر بینه [illegible]

عرض تسلیم [illegible] قرائت ششم رقیمجات عدیده ورسیده جات کریمه متضمن

کمال لطف [illegible] رقیم و دستخط [illegible] مصحوب [illegible]

مفاخرت و اعزاز شدم مستفسر حال اخلاص شعار شده بعد بحمدالله تعالی از توجه اولیای خداوند

صحت و استقامت است [illegible] جناب جلالت‌مآب سپهسالار [illegible] دام اقباله العالی

رای میرود [illegible] روز [illegible] جمع [illegible] مجلس محترم [illegible]

[illegible]

فدایت شوم

خاطر مشفقان رقیق و دقیق افتاده هستم هر نتیجه و ثمره [illegible] موارد سرکار هم امید داریم بخوانش

دوستان و مخلصان در کمال انتظام و قاعده [illegible] وصول البشر فرح آلات صوری و معنوی امیدوار شدیم

بپیوستن زیارت و عنایات لایقه را مترصدم — فدایت شوم — مرقومات ملاطفت

آیات [illegible] شرف ورود داده مژده سلامت حالات خیریت علامات افزوده دولت

خاطر الطاف ذخایر را از جهت شکر خدا را پیوسته بر بنای مرقومات شریفه از [illegible] ترقی [illegible]

سامی قرین [illegible] میشوم ولی افسوس بجهت [illegible] تحریرات کمتر ترقی شده از جهت

حجت مشفقه هستم و جز اخلاص و عبودیت کار دیگری ندارم در خصوص اختلاف حساب [illegible] تفریغ حال

و الحمد لله [illegible] صحیح [illegible] رفع اختلاف [illegible] سرکار

اطلاع خواهم داد [illegible] سابقا جناب [illegible] حقائق [illegible]

که جواب عرض کرده ام [illegible] عرض [illegible]

فدایت شوم — مخدومی آقا میرزا حسین [illegible] اظهار انفعالات [illegible] ملازمان عظام

و خود استاد است هر شب را انفعالات [illegible] لا [illegible] هم حق ملاطفت

از دو عرض [illegible] که این بنده هم درخواست قبول [illegible] ملاطفت خاطر شریف [illegible]

دارم کارش هم از رعایت [illegible] گذشته [illegible] هم [illegible] از [illegible]

نخواهد [illegible] مثال آنچه لذا از [illegible] است [illegible] و رفقا هم حق [illegible]

ولی [illegible] امر خیری [illegible] ملازمان [illegible]

بکرم بنده هم [illegible] لطف [illegible]

یکشنبه است [illegible] اطلاع [illegible] منتظر مقدم شریف باشند [illegible] از تشریف

قدوم شریف [illegible] معمول [illegible]

فدایت شوم — این رقعه جوف را دیشب مخدومی آقا میرزا حسین [illegible]

نوشته در خدمت سرکار [illegible] انفعال اظهار کرده است که دیروز در ارک

[illegible] مطلب [illegible]

قربانت شوم

عالی است

از عرض و نظر ... عالی است از ...

تا آقای ... ملک دام قبله منزل تشریف شدند یک اتاق میرزا عزیز ... کار ...

تشریف قرار میگیرد امروز عصر خاقان هم بباغ تشریف بیاورید الهی خاک ... نیست

خاقان رفع حجت منفصل کلام ... تا جناب عمده شبانه ... میرزا خواهش و تمنا دارم که ...

از جناب سرکار والا مخدوم مکرم عزیز ... خواستم و الا به صحرای ... و علاوه

... خواهم بار دیگر شریف را مطلع خواهم ساخت خدمت والا مخدوم مکرم عزیز سلام از ...

میرسانم وجود شریف بر قرار باد قربانت شوم میروم از ... چشم امید از ...

خدا نکرده است از جشنهای کامله و محبتهای زاید سرکار ... خدمت ... میروم

و الا دعای آستانه مقدس را مراقبت خواهم داشت و فریضه ... میشمارم ... از این

سعادت ... خدمت ... باشم و همیشه ... افزون ... میشمردم تا حضرت

میبرم این است خدمت مطلع مهربان آقای میرزا ... تشریف ... در

... خدمت ... برداشتم حالا را ... که ... سرکار ... بودم

دارالخلافه

نور چشم ... بسیار ... [illegible]

... عالم ... چاره ... [illegible]

... از سرکار عالی ... [illegible]

درحق ... اختیار

... سرکار عالی ... قسمت

این باب ... اضطرار عرض میکنم

... از ... بالا ...

جای دیگر ... التفات

...

قربانت شوم ... [illegible]

... از ... [illegible]

دارالخلافه باشند دانسته ... خبر افتاده بنده بودم و محروم ... ایشان و خدمت ایشان با چار رقیمه ...

خیلی میل ... مخدوم مکرم مهربان عزیز ... تازه ملاقات نشده است و خدمت ایشان دست ...

همه آقایان خود را در آستانه مقدس دعا گو خواهم بود سلام بنده را به ایشان ... قصیده ... مشهور ...

... از این ... ... چه ... که ... از ... به ... و ... خواهم

گرفت سرکار ... را در آستانه مقدس دعا ... مخدوما ... پیش از این ... در ...

... و ... والعفو ... لا ... الا ... در این باب ... این ...

و این ... سال است ... در ... این ... اگر فرمایشی ... ...

هنوز نرسیده ... مبارک ... بخت ... که ... هرچه میشود ...

میروم ... بیرام و ... هرچه ... نوشته ... هرچه ... هیچ ...

بخشید ... چه ... از ... چه قطعها و چه تحریرهای خوب ... رسید

... و ... کار ... در ... عشره ... هزار ...

... از این ... قربان ... از ... دام ... [illegible]

... [illegible]

حال بنده از سؤال ... [illegible] ... حال میکند و پیش می‌آید ... [illegible]

در این ... قوت ... [illegible] ... از ... تقاضا ... [illegible]

و امروز ... [illegible] ... آب ... [illegible]

و ... از سنگ سخت ... گذشته است ... ربط و ... تحصیل و فهم ضبط ... [illegible]

باید دید ... بهترین ... است ان‌شاءالله تعالی در این ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... رفته ... [illegible]

امسال ... [illegible] ... رفت عجب ... گرفت ... [illegible]

... [illegible] ... شهر مبارک از طفیل قحط و غلا ... [illegible]

تا چند روز ... [illegible] ... چیزی یافت میشد ... [illegible]

... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

بر خواست کار ... [illegible] ... روزه در ... [illegible]

بشهر ... [illegible] ... از ... [illegible]

خبری شنیده ... اجتماع ... بسیار ... در این ولایت ... [illegible]

چکنم ... [illegible] ... آنچه ... اعلام ... [illegible]

است ... [illegible] ... در این شهر گرفتار ... [illegible]

... [illegible] ... چه ... [illegible]

روا از ولایت ... [illegible] ... چیزی ... حیرت ... [illegible]

جز این ... [illegible] ... پیش ... تا چه کند ... [illegible]

... [illegible] ... حکایت میکند ... [illegible]

روزه ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

شریف ذکر انجمن و نقل مجلس بوستان است چون چاپار روانه بود به نحو ایجاز [illegible]

مجهول که دیگر با زینت قسم است در این صورت حالا هیچ لیاقت ندارم از بس اشتیاق صحبت دیگر است

مخالصت مزاحم شد صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را که سر بکوه و بیابان تو داده‌ای ما را

مخدوم محبت گستر میرزا روحی فداک از زیاد صحبت و تلطفات که هیچ نمانده طاقت نیستم

واز کینه روزگار و بیداد چرخ هم هر روز شوری و هر لحظه تو هم کشانیده و از فیض صحبت مهجور و محروم

دا الوزاره الوصف در سکینت و حیرتم هر چه بتوان زدم و [illegible] از جهت [illegible]

مصروف [illegible] داشتم [illegible] آنجا را [illegible]

آنکه صورت [illegible] است [illegible] مجلس منظور نیست مقصود [illegible] بوستان [illegible]

عالم [illegible] است [illegible] برق [illegible]

[illegible]

بموی و چنان [illegible]

دعا بعد است باز هم همچنان صاحب جهان آقا میرزا حسن را که ملاقات بفرمایند عرض

ارادت شایان از مخلص برسانید و فرمایند که مستعجل المرام بعجله بیشتر از این [illegible]

نوشته مجمع دیگر هم مصحوب چاپار ضرورت که مزاحم گردید که از رسیده [illegible] مخلص

زیاده باشد این مختصر راه جامع [illegible] میرزا [illegible] والسلام

رسیده بنهایت [illegible] گاهی [illegible] احوال شریف [illegible] روحی فداک

او [illegible] طاقت و تقاول ندارم [illegible]

باصواب [illegible] جواب منتظاب [illegible] دوازده روز است [illegible] بیمارم [illegible]

در فکر [illegible] صفحات [illegible] این [illegible]

حقیقت حالت اشتیاق و [illegible]

حرف [illegible]

الانصاف [illegible]

تا اکنون در هر باب متجاوز است هر روز در خیال است خاص و سرکشی ولایت و وعده امروز

و فردای سرکار [illegible] ترتیب هر رفته [illegible] الله تعالی این [illegible] استخلاص

از سابقه میرزا ابوالقاسم [illegible] بعید [illegible] تحقیق و تدقیق و تفتیش [illegible]

[illegible] زیاده [illegible] از عهده [illegible]

و عالم [illegible] بهمه اجزای [illegible] ایم در [illegible]

[illegible] شنوده ایم بالجمله آنچه در عهده [illegible] صادق و یاران

[illegible] است [illegible] در این باب [illegible] است

ثابت [illegible] متین و پیوسته این [illegible] که از

[illegible] از [illegible]

[illegible] محبت [illegible] نشسته [illegible]

شرح [illegible] از [illegible] خاطر خسته و [illegible] بسته [illegible]

(از [illegible])

از نوشتن تعلیقه [illegible] شنیده [illegible] مشتاق [illegible]

از آنجا که طایر خیال بهوای محبت در پرواز و [illegible] خاطر [illegible] در میان [illegible]

بهوای [illegible] در [illegible] اخلاصمندی در [illegible] طلب آن [illegible] در

جستجو [illegible] صحبت [illegible] از دو

[illegible] در [illegible] ساخته ام

امیدوار [illegible] فیض [illegible]

حاصل [illegible] عزیمت داشت [illegible] چنین [illegible]

مراتب محبت و رسم مودت را [illegible] اخلاصمندی [illegible] از دست [illegible]

فدای محبت [illegible] نامه نامی [illegible] خط دلبر [illegible] عید سعید [illegible]

وصل [illegible] خورشید ساخت خاطر را [illegible] بهشت ساخت [illegible]

[illegible] داشت از ملاحظه دستخط شریف بهاری تازه [illegible]

دست داده که درست مرزان خاطر را از آلام و محن معتاد میترا نمود از عبارات رنگین و اشعار

نمکین سخندان انبساط داده است که عنبر از اوراق ریاحین ازهار ان را الحق زینت افزا نمود که بر از بحر

بعد از آن ورزی کنار المهر و نسیم محبت در اهتزاز است و فرس تعلقات در سطح دیار زد صمیمیت قدیمه

کریمه اسباب حصول بار کام کلیه چون انشعار از تلاطم مزاج شریف میرفت فرحناک صحت

از آنکه لوای نور گلستان را دوام انجمن ارتجعه رضامحبه علم سخندان در دیار رحمت

در لکه مهر ان کوی کرده کان که در چرخ بوقلمون در تصحیح ان کو عنبر عبیر الاکلاف مرزان

باری حال حضرات همیشان کلهای بستان در شوق هر یک بالکه از حد و حساب بعرض سلام

فراوان واقف نمود محتاج زحمت سرکار است ... والله روحی فداک مرا سلام مودت

در بیان آوری مخلص جمع قلمی بمصحوب ... در دیار نامه ... بعید درنیافتی فوز رنگانه مرغوب عرض

از زمانه دولت نهایت سرور بار کام رخ نمود گرفته ... ملاحظه ...

فاصله دفاتر و مصلحان شعر رفت گفته از دولت فاصله کتابت بار زیب ...

اهم و

رفتم و در بستر نهم کتاب را بعد از ملاحظه مضامین مودت آمیزش مرا بی بسیار کرد و صحت

مزاج وهاج بوجه کمال فرح و انبساط طرح نمود الله الحمد که بوجود حق وجود مودت در طلبیده حلاوت

حضرت یگانه معبود بنعمه الآلام و السقام و نیز ازان وجوه جهود رهنمای ائمه طاهرین

صلوات الله علیهم اجمعین مستور ماند بعد از ظهور آن رونمایی دیده ام بر لوح تقاضای و استادی

چنانچه حکایت احوالات به تمهید حمد حضرت احدیت الا اکنون در پیش شم شهر رجب المرجب

در عندلیبان سلامتی حاصل است و ملال و کلال صورت وقوع نیافته سوای تبعید ملاقات که آن هم

درین زودی نصیب شود انشاء الله تعالی روحی فداک حظوظ محبت بزرگان سرور کلام

مسرت بخش خاطر مخلص گردید که رفع الآلام و السقام از متعلقان شد طریقه مودت که

استشهاد بالله فراق ... حلاوت ... قلب ... فرحت ... خاطر حزین

فرد حرف از فرهنگ دو بستان ... آثر ... سحاب ... انعوذ ...

بهار کند ... پیر ... الشباب ... محبت

و هر جا به هر رشتهٔ شباب پایم را از ریسمان محبت طناب بسته و گردنم را از زنجیر مودت

قلاب ساخته با خواص ناس در عالم امکان غیر این نیست در مجتمع پیدا که مطلب [illegible]

وجه نمانده که از اضمحلال و استیجاع منال است [illegible] است [illegible] حال خوب است گاه

گاهی نظر باطنی به تخلص حقیقی بیفزاید و بجهت قدر ما ممنون [illegible] اگر چه گاهی جمعیت میسر [illegible] لکن حضور

وجود کلی جمعیت حساب است صورت دستور العمل خواسته بعید در جوف رسیله

و در ذیل است به نظر [illegible] شرح حالات [illegible] داریم [illegible] فدایت شوم

بنده را [illegible] از چشم ایران گم شده است [illegible] کیانند که اول قریب چهار

سال است در ولایت طهران [illegible] با تحت [illegible] دولت از غصه [illegible] شدم

به هیچ جهه در حق بنده خیالی [illegible] نمودید [illegible] ایشان در [illegible]

با سرهای [illegible] دریا [illegible] زنیم [illegible] از هم [illegible] چشم رضا و رحمت به همه [illegible]

چون [illegible] بجنت [illegible] جمیع [illegible]

قربان

قدر است الامورات در هر رشته با وفاقها کلام است مبین و حکم [illegible] لکن

به مضمون آیهٔ وافیهٔ هدایهٔ لیس للانسان الا ما سعی کوشش با یک دو روش تحصیل نمود چون

خیال دارم با [illegible] السلطنه در میان [illegible] بنده [illegible] لابد [illegible] است بهم برسانم

گفت [illegible] دلم [illegible] خود [illegible] ساخته آنجا عیال است چه حاجت به بیان است

در دستگاه بنده دینار [illegible] بجهت مصرف لباس بهم نمیرسد سرانجام این فقره

موقوف با تلفات سرکار است باقی عرض [illegible] والسلام محمد باقر

چون جناب [illegible] حذاقت [illegible] میرزا [illegible] حکیم باشی [illegible] حافظ صحه [illegible]

مرحوم میرزا [illegible] حکیم باشی [illegible] در [illegible] مشغول خدمت دیوان است و همیشه

اوقات [illegible] آنجا بملاحظه معقولیت و اصالت او [illegible] خصوصیت و [illegible]

سلوک [illegible] در رعایت و جانبداری او [illegible] منظور [illegible] حرمت

و عزت با او رفتار [illegible]

بکمال محبت و مهربانی داشته‌ام مراتب یگانگی و مودت بدرجهٔ خصوصیت رسانیده

بعضی آنکه این اوقات ... از جانب آن عالیجاه کمال مهربانی نسبت بکارگذاران رسیده

بعضی مطالبات او صادر آن ولایت داشته بعهدهٔ تأخیر افتاده است لازم آمد

و مطلب جستن در عالم یکتائی و یگانگی و دوام اتحاد جهت بهم رسانیده خواهش نمودم که صحیفه

این رسیله بانجانب جهت آنکه بکمال مودت و مهربانی مسئول داشته و توجه کامل در انجام مهمات

آن کلیه ... خاصه مطالبات آن نهایت مراقبت و اهتمام بتقدیم رسانیده

اولیا از فرط التفات تا تمامی مهمات او فیصل پذیرد بکمال توقیر و احترام در آن

ولایت [illegible] مخصوصاً [illegible] بعد از وصول این

رسیله [illegible] بملاحظهٔ خواهش [illegible] آن بطور خصوصیت

مرعی داشته [illegible] در نهایت [illegible]

و [illegible] تسبیب

التماس

التماس دارم که ولایت معزز و محترم [illegible] خاصه [illegible] از خانواده و معروف اولیای

دولت قاهره باید احترام آن [illegible] لازم است خاصه [illegible]

و فضلا استحقاق هر گونه رعایت و حمایت و جانبداری را دارند بالفعل جمعی

بتصدیق [illegible] و اعلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بزرگ منشی فرمایند اقرب و انسب است اگر چه کلفت زحمت حضرت [illegible] نامه نوشته [illegible]
بهم بسته شود آن یکه ساخته لیلیقه ساخته شود چیزی بشود که موجب محبت و زحمت [illegible] مخلص
داشته باشند خیر است حضرت والا سلامت باشد تفصیل مقصود در خدمت سرکار [illegible] مرقوم
و اعلام فرمایند قبله گاها در باب محمد حسین خان [illegible] نام برادر [illegible]
تا الحال مرخص است رضا جناب است نه آشنا و خویش با عرض میکنیم هر در حقیقه [illegible]
از کار خود بازمانده [illegible] بعضی چراها بار خود داد طلب کردن خرج [illegible]
هزار تومان پیش داده [illegible] نیابت گرفت ده روز فاصله میرزا [illegible] و [illegible]
از نه چهار هزار تومان غله و پنبه انبار و محصول زراعت دو سه اجاره باغات [illegible]
و بعضی اضطرار از دست [illegible] کوچ محمد حسین خان تا این جا به لطف [illegible] چاره [illegible]
معاودت نموده عرض میکند همان [illegible] را برادر گرفته [illegible] و [illegible]
لهذا حالیه [illegible] کلاه گرفتن اصحاب عرض با وجود [illegible] از [illegible] جناب

بازی نصیب که در فضل و رحمت [illegible] خواهد آمد [illegible] نیز از کالای [illegible]
و از تصدق سر سرکار عالی خرابیهای حالی اصلاح کند و کمال در تمام خدمات [illegible] عالی بکنی همین [illegible]
در اصفهان بتوسط حاجی [illegible] عرض کردم و اتفاق [illegible] ولی عداوت آن شخص [illegible]
مرحمت سرکار [illegible] نیز [illegible] احمد [illegible] حال [illegible] تعالی [illegible]
این مهم است و [illegible] مرحمت عالی کسی را [illegible] نیست [illegible] جسارت [illegible] الامر الاقدس
مطاع [illegible] و [illegible] خدمت [illegible] رحمت [illegible] وعده [illegible]
[illegible] و محبت [illegible] چه اتفاق [illegible] باشد
اختیار [illegible] یک تومان [illegible] در [illegible] هم خانه خوب [illegible]
و [illegible] رحمت است [illegible] چهار پنج تا [illegible] از جمله عمارت [illegible] خانه [illegible]
و اتصال [illegible] همان عمارت [illegible] ساخته [illegible]
عمارت [illegible] خانه [illegible] و [illegible]
ازا

بعد از آنکه بگیرد و بروند و غریب بیشتر بار امور رکاب میخواهی خود را اینها آنکه باشید در این دو ... خانه مهر
حسین خان است منزل کمتر از این فساد برانند دست بر تر نزار امرا اینها هم بکار اینکه تو آنجا
منزل داری منتظم شود از نظر بخواهش مفید با جای دیگر منزل کرده آنجا را گرفت و منزل بسیار است
با پیرانهای خدمت عالی عرض کنم در تعمیر امیر کبیر خان باید هم مرتبه محبت و اتفاق بسیار دیوان
هم رسم مناقص از پرسش لطف بفرمایند پرسش شده برگردد با مبیع داری تمام بهتر از اینکه هیچ نشود
چهار بار چه ده ارباب خصم را بخصم میبرند تو ام زر رعیتی با هم و حسابش را بدارم که حال میدهند هیچ نشود
و ارباب فساد هم فتنه کرده اند از اعتبار افتاده که ذات خود را بخشش به جای خالی مقصد را
هم دیده از دشمن خارج است و میخواهد در حکومت او بیان شکایت است که دیگر در آن ولایت ... بکند
و هر روز کلی تمام کرده این با فلانی پر بازار نمود اینها را تمام وقف از این با این احوال او اولی است
مرحوم امیر خان را با الله وکیل محمد حسین خان عرض فرماید بیاید قم بشنفته به جهت ... دیوان هم
پیش محمد حسین خان می برد نظر به خاطر جمعی از کار ولایت حفظ دارند و به اختیار بس که مرا
در کار

در عمل سیدانه تا می از سر او بپاشند هر گاه امیر کبیر خان نیامده و این استعمار انجر ده پشت خود را
دانسته در مقام مشتبه بود باز طوری راه بیرون حال شکایت است اینقدر رسیده ام جرات آن نداشتم تا حالا
این آمرزد از ... خود منصب هیچ فکری نخواهند بود خواه حاکم کلی باشند خواه حاکم از ارباب خدمات
هر کس که به جهات سابق میخواهد حرکت نمایند و آن تصرفات بالا دارند دروغ است و محض غرض خود
است دیگر اختیار دارند امیر کبیر خان هم از خدمت شده بالملک رفته تر بعد بهتر است و السلام
ذات شما ... عرضه در حق آن جوان باز تعریف و تقویت نوشتم تعریف و تقویت
فرمودید به کتابة الطف و با ... و المعروف و من فضلاء سرکار قلعان است در دیر الملک
و امیر نظام نوشته بود که آن امیرزاده ... مقام مرحوم امیر محمد خان صحبت ... را جمع بسته ... محمد
کرده است که گمان را انشاء است از سبقت و ... دو واقعه در ده رود اوست
و امسال سردی ... رحمت اما ... اینجا کسی ... این آب ... طمع داریم این نقطه
بعد آید با ... و امید ... الله از کوزه ... که ... زاده ... است عرب کو ...

کمتر [illegible] بترتیب باقیه در این ده کنجشک را بچه بیشناسند در دل خانه را دریچه مرغ خانه را

کرک و کرک را ورک نادان را مطلعی میخوانند و طاقچه را دولابچه ملاحظه فرمایند

آنچه بیان از نواب روز کار [illegible] مصطلح اهل این ولایت است [illegible] شنیده باشید یا در هیچ

فرهنگی دیده باشید [illegible] کمال [illegible] است خواه بالوله با بوله

[illegible] اطرافش آنرا [illegible] از یک طرف نمیده و [illegible] عیب میکوید ار نظام الملک

میکوید مختلط المزاج است هیچ [illegible] علاج او را [illegible] باین [illegible] تصدیع عرض کرده این

بمنزلهٔ تو خواهی آستین فشان و خواهی روی در هم کش ... فدایت شوم

در عریضه امروز صبح عرض شده بود عصر را منتظر قدوم میمنت لزوم حضرت عالی هستم

و الا از خدمت مستدعی [illegible] اخراج و معاف نمیداشتم اینکه [illegible] درویش

اقامت بعید [illegible] خدمت سرکاری را حاصل نداشته ام [illegible] جهت

در دو سیاهی [illegible] شاد [illegible] عرض دیگر ندارم [illegible] میرزا رضا از خدمت

[illegible]

ذره نیست عالمت عرض است در جواب صحیفه [illegible] فقیرانه حقیرانه درویش صرف [illegible]

صاحب اختیار [illegible] قربانت شوم ... طاعت از دست [illegible]

[illegible] در [illegible] بهر حیله [illegible] بانقضای شرایط الصلوة [illegible]

لازم است که کاه کاهی مراتب عبودیت را در معرض حضور [illegible] دستور

بندگان حضرت والا [illegible] در آن [illegible] خود را باین وسیله یاد آور خاطر

خاطر مبارک [illegible] خدای واحد شاهد است که هیچ وقت خود را از زمره بندگان

دار السلطنه [illegible] سرکار والا خارج ندانم [illegible] بندگان والا [illegible]

در حضرت [illegible] این بنده [illegible] و اخلاص [illegible] صمیم [illegible]

و عبودیت در تزاید است [illegible] بندگان والا

[illegible] نخواهد بود [illegible] بمقام [illegible] شاکر نعمت [illegible]

طریق [illegible] امیدوارم که روزگار شریف [illegible] با قبال و فیروزی [illegible]

و پیوسته قرین کامیابی و بساط فتح و ظفر باشند تا بنده بحضور [illegible]
هر با مراسله [illegible] دریب ازانجا که مزاج سلامت امتزاج بندگان
حضرت والا در نهایت اعتدال و استقامت است و هیچگونه ملالتی در آن وجود
پاک راه نیافته [illegible] مترصدم که پیوسته [illegible] مژده صحتمندی مزاج مبارک آن
سرافرازیها فرمایند [illegible] خاطر [illegible] مقصد [illegible] است
والا باشم هیچوقت رجوع [illegible] از بنده [illegible] فرموده
فدایت شوم اگرچه دیریست از سرکار محبت و مهربانی شده [illegible] را
یاد او [illegible] مواصلت [illegible] سابقه [illegible] است و هیچوقت از یاد خاطر
فراموش نخواهند بود [illegible] از طرف [illegible] راه کاروان
بازار است هرگاه از [illegible] احوال [illegible] مطلع باشند [illegible]
و [illegible] پیوسته [illegible] حال مرقوم فرمایند فدایت شوم از [illegible]
[illegible]

هجرت بعافیت تا کنون از سلامتی احوال شریف اطلاع و استحضاری حاصل نیست
و هیچ [illegible] از آنجهت در صدد اظهار تفقد و تفتیش حالات [illegible] عدم [illegible]
مراسلات از چه [illegible] است [illegible] متصل و پیوسته [illegible] فراموشی و غفلت [illegible]
بنده را باقتضای [illegible] معیت سابقه از سرکار [illegible] همواره در تفحص و جستجوی
سلامتی حالات شریف هستم و پیوسته مترصدم که از سرکار اظهار [illegible] و رجوع خدمتی
که از حال اخلاص کیش [illegible] عالی وجود شریف اشتغال [illegible]
حالا که [illegible] مرقوم داریم [illegible] فدای حضرت شوم چنین که محبت را
در حق بنده [illegible] از ازل [illegible] در هر حال سرکار [illegible] درگاه حضرت
متعال [illegible] شاکر باشید [illegible] بنده [illegible] دقیقه [illegible]
عدم التفات [illegible] ملاحظه [illegible] سرکار [illegible]
دارید [illegible] بجهة آنکه [illegible] قدرت [illegible]

در حمام سرکار رفته بودم از انحراف جو دیروز را آدم خدمت برسم تشریف برده بودند

والا در حضور رفع ملال و کدورت خاطر مبارک را از هر جهت می‌نمودم الحمدلله چنین خواهم در خوش وقتی

تا با تو بگویم سخن از هر باب رفع همه قابلیه الحمدلله فدایت شوم

به واسطهٔ فقره مکان از فیض حضور خارج شده‌ام زیاده چه ضرورت است در باغ مقیم

و معتکف بعضی از آنجهت خاطر از عدم خدمت فیض رفته دارم به جهات مزبوره مقصرم

می‌بخشید فضل است می‌کشید عدل است پیش رقعه مختصری مبنی بر فقره

از سرکار زیارت افتاد استنباط دلگیری و کدورت از جهت عدم برقراری شکار کردم

چون فرصت نکردم به آنجهت جواب عرض نشد زیاده مستظهرم به التفات خدمت

جلب محبت ما که مفهوم دارم و الحمدلله اطمینان دارم از همه به رجوع قلبی مسرورم

از برد باطنی و نگاه داری تا خود را داشته تاج سر من عرض نراند

کار روا طی عمل که بین در حضور همه وقت حفظ و نگهداری فرمایید و علاقه که

باستعمال

چون همه وقت به هر وسیله ... بیاد آورید ... حضور ... مبارک مستحضر باشم و الطاف ... مراحم عالیه مباهی و مفتخر کردم

با نسبتهای خودی و آشنا لا محاله قوه تولائی زیست و پاره‌ای کار را داشته باشم

و معدوم نشوم زیاده تکرار خود ... فدایت شوم رقیمه سرکار عالی را

وقتی زیارت کردم که بیت توانائی طلب بود در عوض جواب خواستم خدمت

برسم تو اثر خبر رسیده بالا بردیم لهذا لازم دانستم جواب عرض کنم امروز

منتظر نباشید الحمدلله خوار احضور مبارک شرفیاب نمی‌شوم قربانت شوم

بنده را در رفتن کار را علاقه‌مند است در خدمت سرکار است چگونه باید ... لطف

از نظر و خاطر حزین ... از دیروز رحمت منزل ... از آنجهت در الملاقات

شکر ... ظاهر قصوری هم رسیده است الحمدلله عفو خواهند فرمود دیروز جهت

برقالم ... به عرض رسیده در محضر ... مقیم بودم کاری هم نشد

الحمدلله در این ... سعادت ... شرفیاب نمی‌شوم فدایت شوم

تعلیقه رفیعه و منیعه انیقه مملو از محبت بود زیارت کردم با اطمینان خاطر حزین او بود

امید داری داشتم جواب کنم ... جان مجسمه حضور مبارکت شوم ... شب ... ۱۷ ... چاپار است ... روحی فداه ...

جزاکم الله فی الدارین خیرا که حضور نعمت ظهور [illegible] فرموده بعید در مجلس خود راه بره

همچون را که افسرده بود افزوده که آنچه را البته بعرض سرکار رسید بیت درازه جسته

از الفت کیش ایام تعطیل و روزگار خوش نیست در خدمت مخادیم و صاحبان لحظه

مستفیض شوم با این حال امید دارم تعدادا شرفیاب خدمت سراسر سعادت مآل شوم

ایام عیشت بیز دل باد [illegible] فدایت شوم از کثرت صحبت و تلاقی [illegible]

حالت عریضه نگاری ندارم از صبح الحال در حالت تغیر مزاج و عدم بهبود در اطاق

حکومت جهت ربط امور معطل بعمل [illegible] عصری خدمت سرکار رسیدن تصدیع [illegible]

نیاید [illegible] قربانت شوم مزاج مبارک الحمدلله در نهایت صحت است

و امید دارم در همه اوقات قرین سرور و نشاط و انبساط و سلامتی [illegible] زیاده سلامت همه اتفاق

در سلامت گشت بعد از شرح الفت شیخ عرض می نماید [illegible] احوالات

تا [illegible] بهم در برود معلوم است [illegible] ایام عیشت مستدام باد

فدایت شوم

فدایت شوم الهی تا جهان آب و رنگ است فلک را گردش لیل و نهار است بیت

ذات کامل الصفات حضرت [illegible] از نور کامل [illegible] تعلیقه جات از روز

[illegible] فرموده [illegible] به شرف نزول [illegible] رسیده الحمد لله

الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الهی کرم همین [illegible] پیش

زنهار [illegible] از عبارات شیرین و خطوط رنگین مشتمل بر صحت و جود

[illegible] از جهت [illegible] صحت [illegible]

[illegible] پیش از [illegible]

حضرت [illegible] عرض [illegible] معلوم

[illegible] و از این جهت [illegible] فی الواقع

[illegible] چنانچه [illegible] بخشید

[illegible] از کثرت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

از جهت جوهر بهترین جلادت و تمامی روزگار است که کیسی صیام ... ضربت قند ...

خفقان قلوب ... ضرر ... همیشه توجه ... از رزق الهی ...

با برادر ... امیدواری ضعفا و حقوق معوقه ... در ...

فسق و فجور در کار ... ازین قوم رفته ... به واسطه شهرت افعال شنیعه

واضح ... از نظر عطوفت ... حضرت ... قریب است ...

از کار ... شما ... است ... زوال نعمت ... خلعت ...

بگذارید ... ایها الکفره ... العجزه ... قبط ... خداوند ...

و ... وجوه ... لازم الاتباع ... به جهت فقیر حقیر ...

عموم حفظ ... سلامت ... عرض ...

حضور لازم ... جناب سید الشهدا ... علیه

الاف التحیة والثنا ... دعاگوی ... ایام صیام ... منتظر

[illegible]

تعلیقه جات سرکاری رسید ... مرقوم ... فرموده بودند ... حیات ... حضور ...

اگرچه در ... به واسطه عدم بضاعت ... به ... حقیر در ... فصل ...

صعب ... لکن از لطف امیدوار ... حضور ... دارم

همه دارم ... هیچ ... عرض ... عرض ... الهی

گیس از طهران ... مبلغ ... هزار ...

... سرکار ... ارکان ... از ...

... سرکار ... معظم ... امید ...

... نظر ... رزنا ... ارم ازان تاریخ

... از ... اصلاح ... العبد ...

... سرکار ...

جهت ... نقص

[illegible]

قربان وجود مبارکت شوم

حمد الله که سعادت بطرزان [illegible] هرگاه صلاح نمی‌دانستید موقوف دارید زیاده صلاح ها

همه آنست که آن ذات صلاح شرح حال الآن هم بطرزها مرقوم دارید فدایت شوم

عمر بود آنچه فارغ از نوشتن شدم تا بحمد الله ایام بغربت فتح الله که چشم از دست خط

روشن و خاطرم از سلامتی وجود مسعود مبارک خوش گردید تا حال عجیب بوده این

ارادتمند را یاد آورده فرمودید الحمد لله همه با صحت و سلامتی قرین و عنقریب [illegible]

چنانچه از احوال این اخلاص‌مند بخواهید بحمد الله مستغرق [illegible] الحمد و المنة [illegible]

دل واگر فیض خدمت [illegible] رسیده ام [illegible] خیال دارم

[illegible] الحمد لله اگر بخواهد [illegible] و هم [illegible]

بانه ام [illegible] فدایت شوم امیدوارم مزاج مسعود [illegible]

محصول و باجلالت [illegible] همیشه [illegible] توجه [illegible]

[illegible] شرح الطاف [illegible]

خدمت مخدوم مکرم [illegible] عصر [illegible] کمال جلالت [illegible] ترتیب [illegible]

صورت [illegible] مریض [illegible] از آنجا [illegible] در اطاق [illegible]

[illegible] رحمت [illegible]

[illegible] فدایت شوم [illegible]

[illegible] عظمت [illegible] در حق [illegible]

[illegible] کمال عظمت [illegible]

[illegible] حکم [illegible] خدمت [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] فدایت شوم

در این ایام [illegible] همیشه [illegible] دارم

در سرکار [illegible] کمال [illegible] در درگاه

پروردگار [illegible] همیشه [illegible] جلالت [illegible]

[illegible]

فدایت شوم — ازروز شنبه بجهة کثافت مزاج [illegible] اقاله [illegible]

ممکن نشده در خارج و خدمت درک حضور مبارک را ننمایم و از یوم مزبور الی حال فی الجمله در مزاج

بهبودی حاصل گشته [illegible] طفلی ناکام [illegible]

متوقف بعضی بجهات مزبوره از خدمت عالی محروم گردیدم امروز هم بواسطه

برودت هوا از مرحمت سرکار عالی [illegible] لا یدرک کله ولایترک کله لازم

دانسته بعرض عریضه عذر و معذرت و دریافت احوال خود را بخواهم [illegible]

فدایت شوم — اگرچه امروز خسته و کسالت دارم ولی بنده صد البته

[illegible] امروز [illegible] در دولت منزل [illegible]

جلالت ارکان [illegible] بعضی مطالب است [illegible] درست [illegible]

فدایت شوم — دیروز رقیمه دوستانه حضرت عالی را در ارک زیارت

الی غروب به بیت الحزن عود نموده ازانجهة [illegible]

دیروز

[illegible]

ودر فی الوقت [illegible] حالا [illegible] — قربان وجهت — دیروز [illegible]

در منظور رسیدن خدمت و حضور عالی را دارم بعضی موانع حاصل گشته از زیارت

حضور سرکار محروم و بدین واسطه از بخت خفته نالانم و علاوه بر آن بجهة فقره

[illegible] تعویق و مهلت تاخیر [illegible]

[illegible] — فدایت شوم — امروز [illegible] شنیدم [illegible]

دیروز [illegible] امیدوارم که تصرف هوائی در مزاج شریف واقع

شده [illegible] صحت [illegible]

از اخلاص [illegible]

قلب حزین مخلص [illegible]

و بواسطه عدم التفات نسبت بخود از سرکار عالی دیده [illegible]

برای [illegible]

[illegible]

امروز از رجوع خدمت امیر ولادت فرمایند چون الحال خسته مستولی و تقاضای علالت

جای صرف نیست بجهات مزبوره لنگ در عریضه نگاشته تا زمان عرض حضور خدمات

سرکار عالی هستم و بهمه … رجوع فرمایات سرکار را … هستم … فدایت شوم

رقیمه عالی را زیارت کردم از مضمون آگاهی حاصل گردید واضح و اظهر الامر است …

… فقیر … بنده هم … هر روز … باشم همه صبح و شام پروردگار …

حافظ و معین سرکار در دنیا و آخرت باشد … قربانت شوم … درین …

در دل حضور عالی را استدراک نموده ام بواسطه بعضی گرفتاریهای … محروم

مانده ام والا لحظه خود را از خدمت عالی معاف نخواهم داشت زیاده …

… بنده … حضور در زیارت حضرت عالی است … اکبر …

بجهت … خدمت سرکار شد … قبله گاهی عارض شد … قبله گاهی را

… خدمت … رسیدم … گفت … واقع … مراتب را حضوراً

عرض.

بعرض عالی خواهم رسانید چون قدر رقیمه عالی … فرمایش عالی … الان در ولایت …

شده بود درین چند روز بواسطه عدم منزل فرصت … نشد از آنجهت بعقده

تعویق افتاده و خجلت و روسیاهی بجهت این بنده دست داده است الحال هزار خجلت

و روسیاهی بتوسط نور چشمی میرزا … رضا … حضور مبارک … استدعا دارم

در چشم … بنده … از کثرت اتفاق … بنده … اضطراب

فرمایند منظور دارم … درین مقدمه … استقبال

سقیم حضور هستم … قربانت شوم … مزاج …

کلال و ملالت … تا عرض …

اعتقاد درین سفر توقف دارالخلافه … خاصه درین … صاحب

مخصوص … استمداد …

من جمله جناب معظم … ازفرط اتفاقات

معاملی پناه تاکل موجب قبض ملخص محبت فرمودند طراز نحیفه [illegible] مورخ ۱۵ [illegible]

مکتوب شریف در باب سرکار واضح است بجهت مرارت و مقطع و استدراک [illegible] در باز

[illegible] از مبارز علیه [illegible] حواله [illegible] الاسم [illegible] در روز

داشته [illegible] حواله مطالبه [illegible] حضرت سلطان علی [illegible] میرزا محمد [illegible]

در قبض [illegible] تمام [illegible] لازم [illegible] مراتب [illegible]

همراه حضرت سلطان علی [illegible] امرا و امارت [illegible] النصفه [illegible] قبض [illegible] النصفه

[illegible] داول [illegible] از [illegible] مطالبه فرمایند [illegible] امورات [illegible]

منقصت و تهاون [illegible] مستدام

قربان جمعه [illegible] حضرت مبارک طالع محمود [illegible] الآن [illegible] روز [illegible]

در بند صمیمی و اخلاص [illegible] حقیقی را از نظر [illegible] خارج [illegible]

[illegible] وضع امورات حضرت [illegible] مختص [illegible] قرین [illegible]

[illegible] از خارج مراتب [illegible] حضرت [illegible] روز

[illegible] حضرت مبارک [illegible]

[illegible] سرکار [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] عنوان [illegible]

سرکار [illegible]

[illegible] سرکار [illegible] عظمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نزاکت و اجلال دارد دقیقه‌ای از ظاهر و از ضمیر خیر منیم خارج باشید در دنیا بلا قدر

اطلاع داده دارم که حضور مبارک و ریشه پنداریم و ملاذ منار افاده است از اینکه کمتر

بحضور رفیع حاضر شده عبث است خدا و حق خدا گواه و عالم است و بنده [illegible] را

بملال و کدورت و غبار دقیقه‌ای نگذارد ملاحظه کنید از آنجا که [illegible] ام الاب فتح

و اسباب شکوه ملالت دارد از آنچه مقصر و خجلت زده‌ام و در زخم [illegible]

که مهر آتش برو عرق انفعال نشست حکایت بنده که و البته [illegible]

[illegible] فقره اولیس قرین است هرگاه مرجع [illegible] بخیر فرینه [illegible]

[illegible] ابر اعراض [illegible] ساعت از شب گذشته [illegible]

و در لیش باقیست [illegible] متمتع افاده حضرت [illegible] فقیر [illegible]

کمال [illegible] از جهت اینکه [illegible]

و حفظ اخلاص [illegible] تا [illegible] در حضرت [illegible] ناظر [illegible] در [illegible]

بنفس نباید و گرفتار نباشم در آن آفتاب [illegible] دست بر سینه در حالت قیام [illegible]

رشاره خدمت خواهم بعد ایام غفلت سبز و دال بار [illegible] قرابت [illegible]

چند بیت مخلص الکیفیت بیش از حالات بهجت علامات اطلاعی [illegible] و قرین [illegible]

و [illegible] مرحمت [illegible] تعالی مزاج مبارک و [illegible] را کلال و ملال [illegible]

زحمت [illegible] در خصوص عمل [illegible] حسن [illegible] هم از [illegible]

[illegible] حضرت اشرف [illegible] فرموده [illegible] التفات و در [illegible]

حسب الوعده تا کنون صبر کرده منتظر مرحمت بودم چون نتایج [illegible]

[illegible] عالم [illegible] بطول کشید [illegible] محض [illegible] مرحمت [illegible]

[illegible] التفات [illegible] اسباب وسیله [illegible] ملاحظه [illegible]

و [illegible] با جناب [illegible] دارد [illegible] زحمت [illegible] خدمت [illegible] عرض

بکشید [illegible] محض التفات [illegible] نسبت [illegible] مخلص داشته‌اند

ودر این باب بذل رحمت عنایت فرمایند در خدمت حضرت اجل اشرف امجد

شفیع واجرای مطلب شوند تا ایام عمر نگاه دارم فدایت شوم [illegible]

از طهران به تحمل محض شرفیابی خدمت به دولت سرا آمدم تشریف برده شنیدند دیگر

مجال اینکه مرتبه دیگر شرفیاب حضور شوم نشد امید عفو دارم چون امروز چاپار مستمره

عازم است لازم شد در تقریب این مراسله معذرت خواهی نماید امیدوار است

مزاج شریف بالنقاهت و ملایمت مقرون نموده کمال خوشوقتی ایام صیام را به اعمال

صوم و صلوة قیام دارید خوشا حال شما به سعادت قیام و قعود و عمل آورید التماس دعا دارم

تعقیب اعمالکم در خصوص کار حاجی [illegible] البته تا [illegible] قبله گاهی [illegible]

رقیمه عطوفت ضمیمه مرقوم گردید فدایت شوم [illegible] مسیر [illegible]

ملک و بازار [illegible] صادر شده [illegible] منزل [illegible]

تمیز انتم بحمد الله [illegible] از عهده شکر مراحم عالی نتوانم برآیم همیشه [illegible]

المنظور

اینطور لطف به اندازه [illegible] زادکم البته عزاء دو شرفا از مفارقت [illegible]

احباب اظهار افسرده کی فرموده بودید بلی در عالم صفا و محبت از مصاحبت

دوستان بهتر نعمتی تصور نتوان کرد اما چون امیدوارم از فضل

خداوند توجه اولیا در این سفر خیریت اثر اولای سرکار را اسباب ترقی و عزت خواهد بود

باعث دلخوشی مخلصان و دولتخواهان گشته بعد و همیشه از خدا در مسئلت

میکنیم که انشاءالله تعالی روز بروز بر عزت و وسعت سرکار بیفزاید بر مبارک خاقان

غالب اوقات در خدمت سرکار آقایان عظام ذکر محامد و اوصاف عالی را

ورد زبان ساخته از یاد خیر و شرایط الفت و خدمت غفلت ندارم

فدایت شوم باچاپار سابق عریضه خدمت سامی عرض کرده بودم

هنوز جواب آن سرافراز نشده ام اگرچه رسم و رویه این بود رقیمه

از جانب عالی برسد که دائماً مصحوب آیات سعادت آیات شوم بملاحظه

بین الاحباب تسقط الآداب چون مقام تهنیت خلعت است عرض تهنیت لازم

[illegible] مبارک [illegible] روز بروز بر درجات عزت و اعتبار سرکار خواهد افزود الحمد لله

[illegible] که امور این [illegible] کار بر حسب تمنای دوستان رو براه است مرحمت [illegible]

همواره بجمع خدمت سرافرازم دارند   فدایت شوم   رقیمه مرحمت شمیمه را

زیارت کرده از سلامت وجود شریف عالی مسرور و شکر گذاری بجای آوردم

از حالات مخلص جویا و استفسار فرموده بودید الحمد لله بنعمت صحت موجود است

[illegible] امورات [illegible] جناب جلالتمآب صاحب الکرم [illegible]

تا دام ظله العالی هر روز مشغول انجام فرمایشات مقرر هستند با چاپار قبل تعلیقه

مشعر بر کمال مرحمت و التفات در استقلال [illegible] مرقوم فرموده بودند البته رسیده است

و [illegible] در امورات محوله [illegible] رسیده [illegible] امیدوارم روز بروز

رونق و وسعت زیاد در کارهای سرکار [illegible] مبارک [illegible]

از خدمات سرکار غفلت ندارم و میخواهم همیشه برجوع خدمت از جانب [illegible]

بشوم مخدوم مکرم آقا میرزا عبدالکریم [illegible] بنده مرا عرض کرده [illegible]

برای استحضار سرکار نوشته است عجالتا احوالات [illegible] قابل عرض [illegible] نیست

فدایت شوم   مرحمت نامچه نامی را از صحت وجود مسعود [illegible] و بشارت

میداد [illegible] مسرور نمود و انواع بهجت و بشاشت افزود اینکه

مرقوم رفته بود [illegible] واحوال [illegible]

از ذکر اوصاف و الطاف عالی [illegible] مرحمت [illegible]

[illegible] سرکار [illegible] مربوط و مستحکم است [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] آقا میرزا عبدالکریم [illegible]

خدمت عالی [illegible] در تهنیت خلعت مرحمتی [illegible] قبل از آن [illegible]

جواب [illegible] سرکار میکردم [illegible] حال تعجب کردم

در چه قسم شرح عریضه‌ی بنده رسیده است که این عرض بنده آقای میرزا عبدالکریم است

در شاه‌جهان‌آباد است بهر جهت به قدر امورات سرکار به فضل الله تعالی موافق تمنا و مرام دوستان

و محض اتصال است کمال شکر را داریم و از خداوند مزید آن را مستدعی هستیم امیدوارم روز به روز

بر عزت عالی و رونق امورات سرکار بیفزاید … اظهار فرموده بودید …

حالت … الحمدلله عبادات سرکار مقبول است خداوند عمر و توفیق عطا فرماید

به وقت و صحت ادراک شهور مبارک کرده … معزز و مکرم و محترم باشید … عالم

فدایت شوم — هر گونه امری و فرمایشی باشد رجوع آن سرافراز فرمایند

محض مرحمت شال فرستاده بودید رسید و اسباب مزید خجلت و شرمندگی شد خانه آبادان

و عنایت آن را همیشه … عذر الطاف عالی را آنچه بیان بخواهم جز اینکه اعتراف

شرمساری و خجلت چه کنم چاره نیست خداوند سرکار عالی را در بنده‌نوازی پاینده فرماید

این بنده را هم توفیق خدمت عطا فرماید وعده … فرموده بودید مرحمت و عنایت است

سرکار

سرکار روز به روز در ترقی و ظهور است الحمدلله وجود مسعود همیشه از بلیات محفوظ

و از عزت و کامرانی محظوظ خواهد بود و بنده را هم در خجالت … ایام ملاطفت مستدام

فدایت شوم — در ماه محرم … سرکاری آقا … عرض شده بود

و اغلب روزها را در آنجا فیض‌یاب و به دعاگویی سرکار مشغول بعد عریضه …

خدمت عالی داشتم لکن هرچه جواب آن هنوز مشرف نشده‌ام ولی این بنده رجوع لازم

میدانم هر قدر … از عرض … چاپار … روانه است این

و چیزه را باقتضای رسم بندگی عرض میکنم الحمدلله نعمت حیات موجود و ذوق

خدمت عزیز … دلخوشی هم دارم از این است و غالباً …

سرکار مشغول میباشم و از خداوند مسئلت میکنم هر روز به روز بر عزت سرکار بیفزاید

و این بنده را توفیق خدمتگزاری بهتر و بیشتر عطا فرماید الحمدلله والمنه امورات

سرکار هم بر وفق مرام است و از بنده هم همیشه اظهار مرحمت … فرمودم

محترم آقای میرزا محمد دام مجده البته احوالات را بنویسند و سرکار را مطلع میسازند

خداوند نوعی بکند که همه وقت سرکار بر حسب مرام دوستان باشند روز بروز مرحمتی به بنده خانه

لطف و دوستان الا و مراحم عالی زیاد بملاحظه خدمت بطور اظهار مرحمت میفرمایند

اگر مقصود خدمتی میشدم پایه التفات بیجا میرسید شیوه بنده نوازی را باید از سرکار

آموخت و با اخلاق حمیده و اوصاف جمیله مفطور و مجبول هستند البته در مقام

بنده نوازی برقرار خواهند بود دیگر عرضی نیست همه الطاف در قیمجات و در جمیع خدمات

لا بد توجه و مرحمت باطنی سرکار را ملتمس قرین مباهات ممنونم فدایت شوم کره ثانی باخری عریضه نگارش شده ام

شمیم مرحمتی از جانب عالی نوزیده در قیمه از آنحضرت رسیده است با کمال لطف تر از

سرکار شهود و معهود بنده همه صحن بانفصال مرحمت و فراموشی و غفلت هرگز نخواهد شد

درصدد ربط مقصود ... واضح است از کثرت مشغله و کار بنده است از اینطرف هم منزل راه کار دیگر

فضل خداوند ... از ... هر روزه شرف ملاقات مخدوم مکرم آقا میرزا عبدالکریم دام لطفه حاصل میکنند

معروض مستبشر و مسرورم بیدار ... حمد خدا را که امورات بر وفق مرام است و ممدوح

خاص و عام هستید به عزیز خلقان هیچ مجلس و محفلی نیست که ذکر اوصاف از سرکار

نشود چندین مجلس جناب جلالتمآب خداوندگار احسن آقای وزیر لشکر دام اجلاله العالی از حسن

رفتار و کردار شما تعریف و توصیف زیاد فرمودند که کمال عنایت را دارند

امیدوارم در این مأموریت هم بطور رفتار فرمایند که اسباب مزید اعتبار و ترقیات

کلیه خواهد شد و بهتر از این محمود و اقران خواهید بود در حقیقت کار مرکز تحصیل نام نیک بهتر

از همه چیز است و موجب خیر دنیا و آخرت است و مایه آسایش که در راحت و عزت

خلق بود چون چاپار روانه بود بمقتضای ... فرصت خواستم اظهار حیات کنم چند روز

بشدت ناخوشی در بستری شده گرفتار بودم معالجه بعمل آمد الحمدلله این روزها افاقه

حاصل گشته کم کم به رفتن میروم و هر وقت از انجام خدمات سرکار و جواب

نگارشات عالی فراغتی میشد با نهایت شوق انجام آنها را به سعادت میدانم

ستوده ... هستیم همیشه بتحریر رقیمجات و ارجاع خدمات سرافرازم فرموده کافی

دیده‌ام و در نوشتجات از هر راه و طلب [illegible] دلتنگی [illegible] چون سید این

[illegible] صمیم ... بکار دارم عرض میکنم [illegible] آمدن [illegible] نفهمید که چه اینها

بسته بسته بر قسمت است و آب و خورش تا بوده است [illegible] حرکت از اینجا

و مکان [illegible] بنیت حالا الحمد لله مأموریت [illegible] از هر جهت رجای [illegible] این

[illegible] دولتمند [illegible] فدایت شوم از آنجا که سوابق لطف

و مهربانی سرکار [illegible] در خاطر [illegible] است [illegible] در [illegible]

[illegible] مقتضای [illegible] صفات [illegible] حالات [illegible] اخلاق در مقام [illegible] و نگارش حالات

[illegible] صمیمی را [illegible] تا کنون اثری از مقصود ظاهر نگردیده [illegible]

دیگر را در کمند آورد [illegible] بسته‌ایم ریسمان در پا چه حاجت مرغ دست آموز را

این دفعه همه را با غبار [illegible] جناب [illegible] در همین [illegible] لازم است [illegible] در

[illegible]

خدمت خاقان است و تحصیل [illegible] بحمدالله خدمات مرجوعه با این چاپار [illegible] فاتحه [illegible]

انجام گرفت امیدوارم بهمین نمط [illegible] مقدورات خود را در اجرای اوامر [illegible]

فدایت شوم

شریعه مصروف دارم امر العالی مطاع

چه خوش است [illegible] گیر [illegible] چیزی [illegible] اصلا [illegible]

خطور نمیکرد [illegible] این اطوار و رفتار سرکار با اخلاص شعار در حسن ظن [illegible]

تردید [illegible] سید [illegible] تقصیر [illegible] عالم را از فضایل و مناقب [illegible] سرکار

[illegible] حمیده مجید [illegible] حالا [illegible] ان هذا لشیء عجیب

و از دیدن چنین روزی [illegible] عیب [illegible] مخالفت [illegible] موافقت [illegible] بجز اینکه

[illegible] فقیریم [illegible] طالب [illegible] حشمت [illegible] شان

جستن لازم است این [illegible] بزرگ [illegible] است [illegible]

و [illegible] ارتفاع درجه [illegible] اگر هزار [illegible] رفیع الدرجات [illegible]

یک جواب خطاب امیری از مصدر جلالت تحمید صادر شد هر چه میگویی ای بنده من فهم

بشرطی و افتخار را از عرش بگذرانند حضرات میرزا [illegible] الآن الآن الا انسیال

[illegible] از بنده پی اخلاص دیده بعید [illegible] در این مدت همه را به پای التفات گذرانید حالا بنده‌ام

پی اخلاصم ان عندکم عندنا والافلا قربانت شوم حیف الحیات ما عهد

پس از چندین گاه رقیمه کریمه در آیت رحمت بود و محتوی انواع مرحمت [illegible]

بخشید مضامین ملاطفت آمیزش مفرح ذات و ممد حیات [illegible] مکرمت لذا

[illegible] و وجه مبارک و بزرگواری از خصایص آن ذات کثیر البرکات است من هم باشم در آن خاطر

خاطر کرده‌ام لطفها مسکین ای خاک ره است تاج سرم از آن فقرات اربعه [illegible]

[illegible] عنایت [illegible] خبر دارم سرکار آقا میرزا عبدالکریم نوشتم [illegible] استحضار

[illegible] تا مقدورات خود را مصروف دارم توکلا علی الله و استعینا به و مستمدا منه تا چه

[illegible] خواهیم راند [illegible] قربانت شوم

الطاف سرکار فزون از عدد ستاره و بیش از قطره باران است و ان تعدوا نعمة الله

لا تحصوها زبان بنده هم از شکر عاجز است عجز الواصفون عن صفتک دست سر

ار دعای تو نکند الف استغاثتش نون باد ورکم جز سجده منت بنده [illegible] شکر

[illegible] در خدمت سرکار منشی [illegible] که [illegible]

نطقی در تعریف سرکار و تقبیح فلان [illegible] از خارج تعریفش از خارج گوش

سرکار [illegible] نور صبح را آفتاب منتظر قدوم شریف هستم [illegible]

قربانت شوم عجب عجب [illegible] مخلصان که [illegible]

بعید و قطع امید در [illegible] خاطر الفت [illegible] اطلاع از حالات خیریت

علامت بود وصول کتب مرغوب مرحمت اسلوب [illegible] بشارات

استقامت مزاج عنایت امتزاج و استفسار از احوال سلامت اشتمال زاید الوصف

مسرور و مبتهج شدم هفته قبل زمام اختیار و شکیبایی از دست رفته بود بعرض

مختصری در مقام جسارت بر آمدم از شکایات معروضه همه لطف و توقعات

ناشیه از خلوص نیت و صدق عقیدت است به دیگران در این طور التفات ندارم

بهر قسم رفتار کنند چه حرف دارم در التفات و مرحمت سرکار حرفی نیست این

مرحمت است و زیادتی هم اسراف نخواهد بود که گفته مرحمتی رسید خاطرم نشسته

کنیم بلکه بیرون به رقعه مطالعه را زیارت کنم معلوم شد سرکار هم بجهت خیال مصرف

اینها هستند و خیالات موافق مکنونات خاطر مطابق است

تا ایام جلالت و نبالت مستدام باد   قربانت شوم   همیشه در مقام متذکر

مرحمت ذخایر عالی گردیده ام   ناز بر فلک و حکم بر ستاره که هر که راه است

و گاه اوقات تخم عبودیت در سینه کرا در سینه میکارم ولی از مساعدی بخت با رزو

و اما این هم خوانایی نمیشوم و از جانب مرحمت جواب هم اظهار مرحمت

و دینفقره بهتر است و حیف قدمت خدمت این بنده هم ولایی گری و نسبت

و همت چاکری را از حضرت دارم خیلی توقع عنایت و التفات هشته دارم و خواهم

داشت و امید دارم مرا هم به چشم یکی از خانه زادگان اران و چاکران خود ملاحظه فرمایند

و البته خواهید فرمود ای احمق اراده تو بنما تا سعادت ببری کدام وقت شرفیاب شده برافراخت

کرده ام جواب عرض میکنم تو دنا زنی این جهان آفرین اگر عمری فرصتم میدید سنه و ماه

ساعت را باستان بوسی شرف نمی شوم مجرم هم و مقصر ولی ام

را باغ تشریف بیاورید امیدوارم تا زنده ام بنده و کمینه چاکر باشم ارمغان

لطفها مسکین این خاک در دست تاج سرم   قربانت شوم

ای فدای تو هم سر و هم جان   وی نثار رهت هم این و هم آن   در تهنیه عید

و عرض تهنیت از شرایط بندگی و مقتضیات ارادت است   عیدکم سعید و شرف و اجلالکم

مزید بلکه اظهار تهنیت و دعا گویی به بقیه این بابی بنظر می آید   سال نو تو مبارک و

عمرت دراز باد   بر رو بیان بهاره و در عیش باز باد   از لطف حق همیشه نسیم عنایتش

برکشش مراد تو در اهتزاز باد   امید دارم در درگاه احدیت دعای [illegible] بنده کمال

قرین اجابت [illegible] سالهای سال به عزت و اجلال کامیاب باشند   چنانچه از راه

مرحمت جویای حال [illegible] باشید [illegible] نعمت حیات [illegible] و امورات [illegible] میکند

و قبل از عید [illegible] تشریف [illegible] بنظور اظهار [illegible] ملاحظه حالت

حالیه در نظر سرکار مقرب الخاقان [illegible] آن رشته دارد [illegible] و این بنده [illegible]

بمصلحت [illegible] سرجوب [illegible] مستقله [illegible] ختان [illegible]

سفر [illegible] چون تاکید [illegible] آن رشته [illegible] اجرای [illegible] کار

نوشتجات [illegible] حکم [illegible] بنظور [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] صادر شود فرستاده [illegible] تاکنون رسیده است و معلوم است [illegible] البته [illegible]

البته اصلاح کار را [illegible] سرکار [illegible] و امورات [illegible]

و طریقت [illegible] خدای عز و جل [illegible]

ازلام

کوالت [illegible]

[illegible] نصرت [illegible]

[illegible]

نصاحت [illegible] بهتران [illegible]

[illegible]

و جود مسعود در [illegible]

فرد است [illegible]

طراز [illegible] بهجت [illegible]

شرف [illegible] بخشید از [illegible]

و جود مسعود [illegible] خاطر [illegible]

ذخایر [illegible]

مستقیم المزاج [illegible]

ازلام و از [illegible] محفوظ مانده و نعمت [illegible] به خیریت [illegible]

دیروز از حسن التفات [illegible] کرم [illegible] رشته دارد [illegible] بتاریخ [illegible] رسید [illegible]

سرکار [illegible] حالات [illegible] بشارتم [illegible] و قرین مسرت و بشاشتم داشتند

و در [illegible] چاپار [illegible] لازم آمد عرض [illegible]

[illegible] کنم [illegible] مصحح شدم و در رجب [illegible] سرکار [illegible]

[illegible] منظور [illegible] صورت خارج [illegible] لشکر

[illegible] برای [illegible] خاطر [illegible] عرض [illegible]

قربانت شوم   مرقومه حضرت [illegible] حفظه الله [illegible] الاکبر [illegible]

مزاج [illegible] حمد [illegible] اسلام [illegible] رحمت [illegible]

و حرارت [illegible] رفت [illegible] جانم [illegible]

اگر [illegible] الله تعالی [illegible] برآید [illegible] جناب [illegible]

[illegible]

[illegible] شهر ذی القعده [illegible]

[illegible]

[illegible marginal notes]

سو واجب [illegible] از اینجا میدارم و حضرت امیر کبیر روحی فداه را فارغ نکرده‌ام و با فخار [illegible]

در حاشیه رقعه حضرت مع الالقاب در تشخیص مدد اضافه مواجب [illegible] حکم گرفته‌ام و آخوند ملا محمد تقی را

با اینهم درویش در میدان مانده‌ام تا لقمه [illegible] چه اقتضا کند البته آقا میرزا عبدالکریم تصدیق را

عرض کرده است جناب ابراهیم خان [illegible] مراتب [illegible] مبارک رسید استدعای

حضرت والا روحی فداه مقبلان [illegible] و ملایم [illegible] سید الکرام [illegible]

تا تعهد ترتیب در خدمت [illegible] در حضور انور با چه کند و فرمایش چه وقت [illegible]

و لو رقعه [illegible] را در خصوص آقای ناصر الدوله روحی فداه [illegible] و لطف [illegible]

محض استحضار [illegible] جناب علاء [illegible] و بهار [illegible]

آقای ناصر الدوله روحی فداه از جانب حضرت والا نوشته‌ام و [illegible]

بهار [illegible] خواسته‌ام رفیق من عرض کند [illegible] جزو تقدیم حضور [illegible]

بالتصور [illegible] باز میگوئی فلانی مرا [illegible] قضیه را [illegible] بکنید

[illegible]

[illegible marginal notes]

سنگها میکشم غم و اندوه کوه کوه درشت [illegible] درشت داشتم و چون بار [illegible] میکشیم

باران از هر سوی دوستان از هر کوی به تسلیت و تعزیت و عیادت [illegible] و [illegible]

[illegible] تسلیت میگفتند [illegible] نشستند و میرفتند [illegible] از یاران قدیم [illegible] طبیعی علیم [illegible]

روزها را با هم بسازیم و شبها را همراز بودیم چون گرفتار [illegible] شکفتگی آغاز کرد و گفت اگر حافظ [illegible]

بجای بودی این پند از حافظ میشنودی غم دنیای دنی چند خوری باده بخور حیف باشد

دل دانا که مشوش باشد گفتم اینقدر حافظ دارم در بر و از غزل دیگر شاه [illegible] بیاد دارم

چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است والبته

عقلا گفته‌اند غم [illegible] بیرون [illegible] میکند [illegible] چاره [illegible] میکند

[illegible] سال زندگی به شصت رسیده و قد چون کمان خمیده و تیر از شصت جسته است جراحت

[illegible] شکیبائی کردن چاره نیست کار از معشوق [illegible] بیرون از جنگ [illegible] رفته است

از این حکایت بگذریم داستان دیگر سر آورد صحبت آتش در پوست و سخن از هر جنس [illegible]

[illegible]

تا بزبان ما رسید ... ستانه از کار و بیر تقریر کعبه ... درست نیاید یا رب ...

زد نیشش من با شهرت ... دیدار جستم و به ورزانه نشستم و گوش بعقیدت او فرادادم و پرسش درگرفتم

بستم گفتم کدام و بیر را ... گفت دبیر مطلق و مرد با حق ... گفتم کیست سید است

... شال سبز بکمر ... نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله میرساند گفت او به پیغمبر صلی الله علیه و آله چه ...

... سجاده سید نیست که سیادت بشال عمامه و لباس است و نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله

رسانیدن با جامه سبز است علم جناب امام جمعه در ایام عاشورا در تکایا میکردانند ...

... پیش سینه میزنند و نوحه میخوانند یا سید السادات ... جناب پیغمبر صلی الله

علیه و آله را چه قدر اولاد بجا است هر کس شال سبز به بندد سید و از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله

گفتم خداوند حمید در قرآن مجید میفرماید انا اعطیناک الکوثر و مفسرین کوثر را بکثرت اولاد ...

تفسیر کرده اند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله را ابتر میخواندند کافران او را ابتر گفتند ...

... اعدای او ... گفت همین قدر تو و سیادت اوست و شاید عدم سیادت اوست زیاده ...

[illegible]

[illegible]

سوره خداوند تعالی فرموده است إن شانئك هو الأبتر یعنی شماتت کنان و دشمنان تو

بلاعقب هستند و بیر و اخلاف ایشان قوم است و بلاعقب است در ایجاب ...

این آیه برخواند و قطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین بعد از این آیه ...

نقص در و مسلمان گفتم گرفتم و بیر و اخلاف سلسله سادات نیست آخر مسلمان است

غیبت مسلمان در مذهب ما روا نیست گفت حاشا و کلا و معاذ الله این مرد ... مذهب ...

و مرتد مذهبی است گفتم مسلمانی بر کنار ... نماز ... در بهشت ...

اسلام پناه و رو سفید است و چند کاری ... روضه ... در از ...

حق نشناسند ... و سخن ... در حق او ناسزا گفت ... شنفت آن ...

بر آشفت و گفت آن ... حق ... در ملوک گفت الناس علی دین ملوکهم

... ملوک ... ملوک ... هیچ ... ملوک ... زخم تیر ...

او را ... جایی نیست و هیچ سینه نیست ... تیر ...

[illegible]

و دیگر راشید سر زمین نیست کز خون نگارش زینت نیست حاشا و کلاه گلاه قلب کج

با یکی نه خدمت در این جنایت است زر رنج و اما آنکه نفس متولی قضیه سس

و در حضرت امیر علیه السلام بعد از آن است متولی حضرت امیر علیه السلام با ید اقتدا با امام

تو برادر این سیه عنبر آسا که از نقش خامه و بقیة السیف کرده و بنای در حقیقة از ارادات

است نه نوروزی کاری در عجم تاج بخشی و تاج کعبه در عرب ابن زیاد و حجاج کعبه

گفتم بسمل صفت دبیر شاد و خط قلم بود گفت در استغنا پیش کشیده و تیغ ظلم

چون کاف کوفه زبان بسته در سینه تابست در جای آن پیر کهن صورت نشسته قرار

او لیاقت صورتگری درست و پاکیزه کاری بود این سیه عنبر آسای کاف کعبه

در شرح نیامده و گذشته از هر چیز قطع پا از نزاکت اگر مجمع نشست و خار لاله

جهان نایب الکاشت و رکو اجزای ارباب قلم قلم حساب در کشیده از قرار

میبینا خوش جزء جزء پیدا و از و نیز از

گفتم این همه به میرزای اطراف رفته بود تا قطع و فصل از فرع و اصل کند گفت این

مرد با تمیز در خانه نشسته بود دروازه بلا را بر روی خلق باز کرد قلم را چون تیغ سیاه

چنگیز خونریز تیز کرده دوات را از ادوات سابقه آتش بود و چندی شد و شرر بود

کشور و خانه این و آن کاه با دود اله از ابتدای خراسان تا انتهای آذربایجان از کنار دیار

گیلان تا میان بحر عمان در به در به شکست و به بست و بالم خدا یا مردم حرم

حاجی میرزا آقاسی را از دو عده بر آورده و این دو نام کی گفتم این مضرع بسیار مزخرفات

از دو نستعلیق عاجزم کلمه کلمه بیان کنید گفت در به بچه حرکت خود را به بطنات

عمر خود را به بست را معاش خلق را شکست قوت مردم را در به رسید

گفتم تدبیرات و تحریراتش بسمع مبارک رسید چه فرمود گفت حکم کرد آنچه خط و کتابت

کاری در دولت تا است که همه را بمبیند تا پاک کنی گفتم تا قیامت باید فلان

بلید گفت دیگر زبان رفت تا رو سیاه شو را چون مداد سیاه کنند و زبانش را چون قلم

[illegible]

... چاک زنند و لخته اشرا چول لیقه بهم بافند گفتم این همه کتابچه ها و طومارها که نوشته است

حرف زیاد چه میکنید گفت حکم شریعت است همه الله دیگر که چند دیگر را بسیار سطر بلند ساخته

بهر چه نا بدرش بطپانند و کوبند هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون

قرابت شعم   پیر ایران عبای گودی نواری مرحمت فرمودید و از اخته

... ال عثمان معنی آن عبا پرسید از چشم ریخت تار و پودش جملا از هم گسیخت

... بر خرقه ای جان مانده ام کاه نواری بجای عبا از این حرف و دو سه لا قبا یکعبائی لطف کنم از پشم

... اکنون ... کسوت ابوبکر عثمان و عمر رنگ او از دارچین زنجبیل ... است

پشمش از انعام که ... رفته با چاپار که ...

... از یکعبا خوشحال کن تا بگویم در میان خاص عام کین عبا باشد لباس شاه ...

تشریف قدوم مبارک ... اولین و آخرین ... لعنت الله علیهم اجمعین ... الی ابد الآباد آمین یا رب العالمین

حضرت ... والده ... قربانت شوم   بانتظار زیارت ... حضرت نشسته ام و چاپار ...

[illegible]

[illegible]

ملاقاتم لازم میدانم شرح حالی عرض   روز روز جمعه پنجم ربیع ثانی منزل ... گنبد

وارد مثلثات ... عرض راه ... است   از نه گنبدش ... خاک ...

نفهمیدیم تا از ناشی ... چه بروز کند   عالم را بخواهید ... ام

درد پا ... درد ... و درد ... همه ... جلوس ... است

گر رنج پیش آید و گر راحت ای حکیم   نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند

از ساعت ... از فیض حضرت الی کنون روز خوشی ندیده ام و هر روزه ناخوشیم

بحرام بجان ... از زندگی بیزار شده ام و زار و زار ... ام خوب ...

چندان ... محفوظ ... والا از زندگانی محروم میشدیم

درحین ... بدتر از همه دردها در میان این همه جمعیت ...

همزبان ندارم و زبان بکام کشیده ام صم بکم عمی فهم لا یعقلون ... بعضی

عالم تمام گر ... عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش ... مشقت کنند

[illegible]

وابتلای عذر از مجاورت با همنشین بد کوار از گشت رب السجن احب الی مما یدعوننی

قربانت شوم آری آری جان فدای آشنا آشنا داند صدای آشنا

از حالت سرکار بعد از وصول مرقومه ات خاطر جمع شد حمد خدا را مستقیم المزاج بحمد الله اما

حال بنده چگویم ناگفتنم بهتر است راپورت عمومی اینکه از روز حرکت رفیقم الکول

بجان خودت که از مجال نفس کشیدن دارم چشمم هم بجاف قرمز شده آزارم میکند

میمیرم و میدهم راپورت خصوصی اینکه امروز از زن حکیم بمعنی این شهر خود را مشت

بسوراخ امیراخور کشیده ام و از ملابس حیوانات سخن دارم و تشخیص آنها

عمل اصطبل همراه آه و ناله و گریه و ندبه استماع میکنم نمیدانم مخارج آن صاحب

بمن چه ربطه کسی نیست مبادا کار کسی اینکو مشکل خدا اگنه

از این تحمل کنده شد و این هر بند بکش است باشد خدا آسان کند دشوارها را

مبارک میشه و آن ... تا هم دعا کنید بلکه مستجاب شود الهی ربنا آمین آمین یا رب العالمین

قربانت شوم دوری زبرت سخت بود خستگان را سخت است جدائی

بهم آمدم خستگان را روز پنجشنبه هفدهم ربیع الثانی و روز عید مولود است در باغ ...

حاصل آنکه مختصر را میرسانم ... بسیره آن رفیق شهرخوارانها وسیله نخو بنده

در مقام عذر لغزشهائی ... دنبال اشافر کرده است ... حمیتهای

الهی با نازل شد و شکرانها صاعد بود در دیار آزارم که از خود بیزارم

حمد میکنم خدا را ... رو بولایت میروم و از شرایط حاصله از دار الامان خلاص میشویم

الحمد لله رب العالمین قربانت گردم صبح ... عرض کردم

و ... شیخ ... را ... خدمت ... آنکه ...

و ... شیخ را برسانید بمعامله ... نشوم مرقومات سرکار را زیارت کردم حکم ...

میرزا ... را اطاعت نمیکنم تا چون آقا میرزا ... در خدمت سرکار ...

و قرض بنده ... خدمت ... صالح کرده ...

[illegible]

مبارک است رقم جراح باشی را صادر کنم و سلام کلب ... مرده بزرگوار هم ممنون باشند
رقم را هم به عنوان که عرض رسید است جراح باشی همینطور است لکن تو بیلچه میکنند و در جمله
نور ایشو در بیابانت ده باز کوه از تلاش کرده که بنباشد خدا قد تفضل میفرماید
فدایت شوم رقیمه سرکار را زیارت کردم استفسار از حالم فرموده بودید که امی
غریب شده‌ام حرکت حالا چاپار راهم و در نگیر دارم هر گاه ... میکنم از شاه و
در کار بنده تهاونی رود هم ملاحظات آمیرزا حسین مسیح بعد و هم آمیرزا ...
مصاحب معلوم است که ... خواهند فرمود باید که الضریح است قربانت گردم
این روزها حال خواجه لطفعلی بیک آذر است چرا که از غم آشفته ای حجسته ...
دو غم بخاطر دارد ... است قدیم اگر بماند بنده اعتراف دارد چگونه ...
وجه معمول ... از ... دولت باشد چند روز است گرفتارم ...
قصه و شرح حال عرض میکنم قربانت گردم عبدالله ... حفظ میکنم

[illegible]

قبل از زیارت مرقومات همین عبارت را چاره داری را باد کنم حسن اتفاق مضمون ...
است هم همین نحو حالا مضمون نویسی حضرات ... هم دارم ایم و عالی را محروم
معشوقه بنام من و کام دگران است خط شریف مسکان آلوده مسکان را خواندم
چشم جوابی نوشته بحضرت میرزا ... جناب آقا میرزا محمد رحیم طهرانی مقصود
و بنده بجا آنچه ... این بزرگوار بوده لا محاله ... باشد این جز ندارد
در گفتم به هر رعایت او بوده بگانه بنداری و کیف قربان صفا و وفایت شوم
مرقومات را زیارت کردم مصلح مزاج ... خدا ... اجر دارین کامت
... را ذخیره ... بنده قرار ده ... داشتم خدمت ... حالا ... قطع شد
باشد چاره نزنیم حال حضرات منزل شاه آمده‌اند و از تشریف فرمایی بار العالیه ...
شده‌اند خدا اجرشان دهد جناب فقره معهوده چشم کدام وقت به تخفیف
از فرمایشات شاد شده آنچه کرده و آنچه فرمایید سر نمیپیچیم از آنکه آقای

[illegible]

عجب دل پر دردی داشتید و بچه اندازه متغیر … صورت بردم

بکمال خودت عظیم برکند من است حق داری ولی باز بکمال خجلت … دارم

زیاد ارقام دوری ضرورت باشد ورنه نخواهد هیچ بوجهی و جان از تن جدا …

چگونه بکار خود گرفتارم همه واله هفت و چهار ملکم فرد که … مرا بالاخره …

خواهی فرمود امروزه بنده از جمیع وجوهات واجب الرعایه ترم با یکسینه قلم

نظر بخشم من در این بر اصحکه بسته تاب بار زیاد … مبارکت از حضرت

شرمنده ام باری فدا شب را امید دارم در خلوت با حضرت …

جمعه است دولای … صواب سرافرازم کن میدی فرمودی شب هم از جهت

میفرمائید میدی فرمودی آخر شب تشریف میبرید … نوشته بعجم …

در باب تقاوت تا مناقات … باز هم صورت رفتم

فدای وجود شریفت شوم احوال سرکار … زیاد

در این استقامت … حالت بنده هم الحمدلله بهتر است در ضمن کارها …

آصفیه مسئله … پیدا کرده مبلغ … از میرزا …

حواله گرفتم … است سرکار هم … له …

حاشیه نوشته بنده لطف فرمایید در کارها هم … خبر است

قدری بعد باید … منظور کرده ام و از حق …

کرده ام بجان … منظور کرده ام همین بود بس

فدایت شوم معلوم میشود گرفتاری سرکار را از تشریف …

دار السلطنه … عرض کنم تصحیح فرمودید …

در میان … اجتماع کنیم فردا خیال است صندوقخانه تشریف بیاورید

دلتنگ فرموده بودی خدا آگاه است حق داری …

روح از بدنم پرواز کند فرشته است درین بام لا جرم …

فدایت شوم … دل پر دردی داشتم …

پیش از زدن سیلان کشیده یار هر صبر که داز جناب اقدس الهی فرج خواست
رب اجعل لنا فرجا و مخرجا که حالتی داریم عصر را باغ تشریف بیاورید
ای همنفسان پیش یار بیاید این مرحبا میگذارید در حضرت بسیار کرده‌اید
جلالتش در بارگاه کیوان و سریر رفعتش برتر از بهرام است عرض عبودیت دارم
که ربط مقال و هم پیچ داد طمع کلام و هم تنک استار حیا نکرده بود بالجهات
از من چیز زاده با عمال غیر مشروحه میپردازند از مرا چه خبر داری که تازه بهار جلوه کرده
دیده حالات حیرت علامات خطا که مرقوم فرموده جواب جناب ابعد چاره ندارم نوشتم
سرباز فرستادم بجانب که صحیح است ... بعد ساعتی ...
بقلم عطا دیدم اصلاح فرموده اطلاع نیز دهید ... قربان مهربان گشته کنیم
خواستم وصیت نامچه ام را بنویسم به اینکه چه عقیده در حق تو دارم و داشتم طاقت
نیاورده بنوشتم تا من بنده گمیستم تو کیستی بنده کدام است اینها چه جای ...

ضمیره بنده که اقتضای مخلوقه از مخلوقات خدا را بیازاد چه راهی بانکه تا رد
گرفتار بخواهم خوب عقیده در حق بنده ندارید من در وفا و عهد چنان سست نیستم
که دامن تو از دست بدارم به تیغ تیز شب لیلة الوداع چه مستر کار بیاییم
... بجایی خواهم آنچه بخواهی میبرم زیاده جرات رفتم ... قناعت کنیم
این دو جمال را به چشم بصر میبرم قزوینی معلوم نیست که چه چیز ضرورت که
تا راه نقب که پنهان کند که کار تو را گذارند من هم فرمایش تو را امتثال کنم
فرا دیدم من عیب چه مراقبت ... حال را نپرسیده بعلاوه در این ایام عید
سرافراز نفرمودید ما هذا الظن بک ولا المعروف من فضلک ...
مزاج عالی به فوق مثل بیکال سالم در قرین استقامت است ...
ملاحظه بفرمایید سجال این زعیمها و لم یخرج رفت که اصلاح میدانید و ممکن است
حکم صادر کنند ... این دو نفر ... از زمین ... دعاگو باشند

[illegible]

آه میرزا نور الله خان هم ازین فایده و از رقوم وضع بی بهره است صرف نظر فرمود

و عوض از خدا بخواهد که از پیشگاه هم و اگر نیز حالا وقت است خدای دانم و [illegible]

تو هم دانی در یکفلوری زاده عبید زاکانی نایه صورت رفتم) در [illegible]

بمقطار صبح و ابلاغ فرمایش عالی را نمود متعجب بعید تکلم متعذر نبود که [illegible]

بیرون میرود که چه ازین بیرون و لذا زود فایده نبرده ایم ولکن ناچاریم حالا در وقت

گذشته فدا عصر که زنده باشم منزل خواهم بود و با انتظار تشریف فرمائی عالی

خواهم نشست) فدایت شوم هزار سال است از فیض زیارت محرومم

دور بوده مفارقت مدت این چند روز است از تشریف نیاوردید لکن

هم تشریف آوردید [illegible] ربات و حجاب بیجا با نیت [illegible]

ولی چون تو عالیقدر [illegible] امتحان آنکه در این [illegible] است [illegible]

[illegible] خیال دارم [illegible] با حضرت در روز [illegible] که باشم [illegible] فیض را

[illegible]

ادراک میتوانم کرد) فدایت شوم کمان کنم از دیار معدلت آثار [illegible]

تا زه نوشته اند ارسال فرموده اید استفسار حال کنیم با که هم دیدیم مطالبه را معنون است

و فالسفه کرد بالذاخته است لعاره در این درجه بی صبری نوشته باشند و چاکران

حضوری در این شدت از ادراک مجبور که بوده باشند مسئله را و جا مطالبه کنند

تکلیف بیچارگان خدا چه خواهد شد ؟ فدایت گردم [illegible] تصرف رفتم

عنوان مرقومه سرکار جواب است و از بنده اینست شنوده می‌سپارید [illegible] با سال ضرر کنم

هر گاه حالا بنده هم برهم این ضرر را بمن خواهد رسید چه سفر باید

قربان حضرت از مضمون این مرقومه استنباط [illegible] خاطر [illegible] معلوم [illegible]

شب بوجود شریف [illegible] گذشته [illegible] بکند که چشم روشن

باشد خوب رفیق [illegible] نمیدانم [illegible] بزرگ [illegible] طامع [illegible]

اقناع ندارم آخر من قلم را بر میدارم بعقیده صحیح حرکت میدهم

[illegible]

[illegible]

قربان وجودت ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو خلعت [illegible]

چشم من و امثال من روشن چون میدانی برابطه حرکت [illegible] چاپار از [illegible]

رسم معذورم فرمایند پس [illegible] شرفیاب [illegible]

فدایت شوم هیچ گمان نمیکردم سرکار [illegible] از آسمان [illegible] و اوج

[illegible] نخواهد بود زهی فلاکت و خصوص کسالت [illegible] همیشه سرکار [illegible]

میشنیدم و این طالع [illegible] را در حق خود نمیدیدم معلوم [illegible] عطا و از ضعف خارج

شد لطف تو باد و نان و جان [illegible] جواب [illegible] مطالب اطاعت میکنم

تا نمیدانم حسب التکلیف [illegible] حسب الاشتیاق [illegible] کنم مرقوم فرمایند

قربانت شوم [illegible] که حاضر [illegible] و از امر مطالعه [illegible]

در [illegible] مقام [illegible] میشد [illegible] میدانید [illegible] ضعف

قلب دارم و تاب [illegible] سرکار را ندارم تا [illegible] معاودت میان [illegible]

[illegible]

[illegible]

و سرکار ملحوظ است [illegible] در میان باشد [illegible] تو [illegible] خواهش [illegible]

و خواهی [illegible] فدایت شوم تسقط الآداب بین الاحباب [illegible]

باضطرار اتفاق افتاد [illegible] تشریف فرما [illegible] سرکار [illegible] قدم [illegible]

فاصله [illegible] تشریف بیاورد [illegible] شرفیاب [illegible] مخصوصاً از خواب برخواستم

منزل آمدم [illegible] ساعت بغروب [illegible] نشستم از تشریف فرمائی سرکار [illegible]

رفتم [illegible] بهم رسید [illegible] در مقام عذر [illegible] احکام [illegible]

الطلوع خدمت [illegible] عالم [illegible] از [illegible] گذشته است

قربانت شوم عجب اینکه [illegible] در [illegible] سرکار [illegible]

[illegible] جواب [illegible] [illegible]

در عبارت [illegible] بعد [illegible]

و یادداشت [illegible] ولیکن فی الدنیا والآخره

[illegible]

[illegible] ۸۱/۱۲

فدایت شوم   جای ویلانچه در شهر خالیست   من و [illegible]

خیمه بصحرا زده ایم صبح روز شنبه است در بهرام آباد توقف داریم روز یکشنبه

انشاءالله بسمت [illegible] حرکت جناب [illegible] معتبر [illegible] در زمینه که عرض شد

[illegible] بیرون کند   حضرت [illegible]   باز صحبت و وقت

دعای با اثر [illegible] در حضرت [illegible] در این کشور [illegible] کنم [illegible]

[illegible] کنم در یک [illegible] قطره باران [illegible] امشب خواب دیدم [illegible]

داشتید خواب [illegible] از روی [illegible] است [illegible] خدمت [illegible] ام

چون [illegible] عرض [illegible] یادداشت [illegible] منت [illegible] مشخص [illegible]

[illegible] در میان [illegible] حضرت [illegible] بی نظیر سزاوار است هر چه [illegible]

فدایت [illegible]   قربان حضرت   هر چه [illegible]

[illegible] چشم است [illegible]   آقا جان حفظ [illegible] دارید [illegible] دالان [illegible]

منزل گرفته‌ایم بنده [illegible] از زحمت گرفتاری خلاص شده [illegible] بهتر است

شب را قبلاً زحمت [illegible] فرمائید   فدایت شوم

معلوم بود گرفتاری تحریرات دارالخلافه سرکار را از تشریف فرمائی دارالسلطنه باز داشت

نتوانستم آن مسئله را دو روز عرض کنم تصحیح فرمائید یا خیر در هر صورت [illegible]

ناری اجتماع کنیم فردا صبح خوب است صندوقخانه تشریف بیاورید

قربانت شوم   حضرت والا روحی فداه [illegible] حضرت [illegible]

مرقوم خط شریف را زیارت کردم از صحت مزاج سرکار عالی حمد الهی لازم شد

تو [illegible] بهار [illegible] رسید ولی تلاوت [illegible] آقا میرزا [illegible] کاظم [illegible] با چاپار [illegible] روانه [illegible]

آن [illegible] اقتضا [illegible] جناب [illegible] موجب [illegible] با چاپار هفته قبل عرض کردم

[illegible] دارم امروز با حالت نقاهت حضرت والا [illegible] منتظر از ایشان بعنوان آقا

میرزا زین العابدین گرفتم با آقا میرزا عبدالکریم [illegible] با آقا میرزا زین العابدین هم گفتگو کرده ام

بهمین دستخط راحت آور کعبه جناب اجل آقای وزیر اکبر [illegible] را تشخیص و [illegible]

راهم بخط آقا میرزا عبدالکریم در لف این پاکت فرستادم غفلت از این کار نرفته و نخواهد رفت

ولی عیب در طرف مقابل است [illegible] بهتر از من میدانید پول [illegible] هم [illegible]

شرمنده که معمول کار تمام نیست و الا آقای میرزا عبدالکریم در لوای [illegible] نخواهد [illegible]

اصراری داریم تا مقدرات الهی چه باشد این تمسک آقا سید محمد را [illegible] باد

و تمسک حضرت والا را [illegible] روانه داریم [illegible] خواسته [illegible] اظهار

افسرده [illegible] البته البته غفلت نخواهد شد [illegible] حضرت اقدس [illegible]

و تمام رجال [illegible] بصورت مجتمعه [illegible] حضرت [illegible] تشریف آورده [illegible]

هر هفته یک مجلس شورای کبرای [illegible] منعقد [illegible] و مجلس [illegible] محض اطلاع

[illegible] عرض کردم منتهای تقصیر را [illegible] فوق آن تصور نمیشود

از کثرت تحریر و شدت [illegible] خسته ام [illegible]

چه عرضه داشت کنم و از کجا آغاز نمایم و بچه محل انجام دهم امروز از مطلع فلق تا

مقطع شفق [illegible] مرحوم [illegible] میرزا [illegible] قلم از دستم [illegible] که آن بیچاره

خامه اش بطئ الحرکت بود از بنده به توجهات اولیای خدا [illegible] اثرات [illegible]

کلمات را مثل [illegible] ادای تحریر میکرد من بیچاره [illegible]

گرد و بخوابه دخترش [illegible] من بیچاره هنوز گرفتار [illegible]

به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا [illegible] شب عزیز [illegible]

[illegible] از آیه و لا تجعل یدک [illegible] اگرچه مرحوم [illegible]

این مرحوم خودت دیده بودی [illegible] خان ترتیب [illegible] در اول [illegible] خداوند

گرفته بود [illegible] محمد خان [illegible] این میرزای [illegible]

داشت نه همتش اقتضا میکرد [illegible] کوتاه کند نه دست [illegible] خود را

[illegible] همیشه اوقات میدیدم [illegible] سوراخ جیب [illegible] میکرد و از آن

بجاک زیر بغل قبالیش علاقه میداد جبه هم ماهوت بنات بود تا بجه اعلیحضرت بود

بانبوه اما هم عجب کهنه قباله شده ایم منقش زربفت هزار بستر میمانیم که مرد که این چه

مزخرف است برشته میگفت بعقب آقا میرزا صادق مستوفی تفرش مطلب بود

چشم اطاعت دارم تعلیقه مطاعه را مصحوب چاپار زیارت شد از

تفقدات بی اندازه ات مسرور شدم هر زبرت سخت بود خسته ...

سخت است جدا بهم آمیخته ... را بسجال حقوق دانه لقم عظیم

در مفارقت در تعب دارم آقا جان چکنم قمر نمیکرد ادم از کرده ...

میرزا خیر لسود فرستادن ... ممنون شدم خوشبختی را زنده کردی قزوینی ...

سبب عیره خود باک باخته همه جا دش ... پول غش میکرد ... هم واهف ... به

لیله الدوصنعت ... پنج مرتبه بعیب نام یا نه تقی خان نایب الجان وخول کرد

ومتصل گفت خدا عمر آقا میشد ... زیادکنه و عاهم ... بعقید منکو ...

عز

غیر موافق ... تصرفت شیم ... تفرشتر در ... دارم نزد جمعه ... بان

سرکاری و باسم نور چشمی میرزا عبدالله بهر قیمت صلاح میدانی بفروشی و پولش را بفرست

قربانت گردم این هفته بواسطه کثرت گرفتاری حوصله درهم و عجله ... حضرت والا

روحی فداه در که را ایشان جناب حضرت ... از زور اختیار که ما هم زلفه قاسم میرزا ...

رفته بعهم از لطف و فیض عرایضه نگاری بحضرت بازمانده ام آقا میرزا عبدالکریم را ام

ملاقات کردم زیاده بنده ات ... و شب را با غنچه سرکار رفتیم نور چشم

محترم آقا صادق را تشیع کردم از تقصیرات بنده عفو فرمودند در باغچه ... پر آب

معطل بود گفتم ... عوض ... پانصد دانه ... خرج ... این خرج هم ...

... دامن کبریا حضرت ... روحی فداه ... مبارک

... آقای میرزا عبدالکریم بازنسید ... دارم ... میروم

... خواهش ... رفیق ... بنده ام حرم جلالت ...

[illegible]

انفشه بعید دیدم المطلب را مجوابنه وزیران در بنامه از بندهات آشنا طلب جواب گفتم

با این حکومت در این وسط سال اینجا جمعی آمد لکن در آخر سال نخواهید چون طرف مقابل مسند توقف

المحمد و الله رضا بعقبی در دو قید خارج از قانون نگاه داشتم تا عرض المطلب کرده باشم عالیجاه

بفضل الله تعالی آسوده باشید و بنده خود امیدوارم زیاده از زوال در آنجا توقف فرمایید امسال هم

بلای اینکه و مستحقه تازه بود و صاحب النظور هم با پیر آشنا شناخته بود و مثل میرزا آقا بعد آن

چشم روشنی بود بعد از نظر خوب منصب نمود و علاوه بر آن خسارت فوق الطاقه حاصل بود در رضی شدم و در آنجا

توقف فرمیعه باشید حالا که بحمد الله عذر با مرتفع شد و این مهم از طرف کرده میانه

تا و صاحبکار النظور هم دلم میخواست تعقیب شد خیر مرضی ندارم در آنجا باید میخواهم

طهران تشریف بیاورید المحمد راهم در تغییر حکومت خودش حالا میبینم تا هم دست و دامان

جمع کنید و در راه با خرج حال هم حاضر و مستعد باشید دنیا قابل این تفصیلات نیست

بجهان حضرت هر وقت نور چشم آقا صادق را میبینم آقا تم تخم بیحیا در فقره

[illegible]

در رجب این تا خیری در رفته با قتضای مصلحت و وقت میرزا طهران بعجه سطری

از آن را با آقا میرزا عبد الرحیم صحبت داشتم حالا مطالب سخنی بحقیقت ربیع الاول امرید اتفاق داری

هم این حرکت فرمودن آن عذر مرتفع شد و الحمد لله تعالی خواهش حالا بیایم از گرفتاری

خصم بگویم بکمال حجت داروح بودم از شرح حجمت از زمانیکه برگشته ام نمیدانم چه

فال بر بر بریم نزدیک است جز میرزا محمود داماد خصم بکنار بردم و از نام و نشان

در اوقات باشم در هر حال نتیجه رضا است کرد چاپ بر این قدر است مرحوم والدم

قربانت گردم ارقام مطاع را زیارت کرده منتهای مسرت حاصل ارجع

فکر میکنم در اوایل مرحمت و لطفی که از سرکار ظاهر شده و هیچ خدمتی ننموده و شرمساری دارم

لا امید دارم که از جهات همه و علاوه بر آن خدمتی بکنم که آن الحمد را رضی شدید الحق

شکر احسانهای سرکار از هر جهت واجب و لازم است امر کرم مطاع مطاع

فدایت شوم رقیمه شریفه ملاطفت شیمه سرکار مصحوب انوار خان بر زیارت

[illegible]

شهر عز و صحبت بخشید یار کرم و از مرقومات متضمنه [illegible] بر اظهار تلطفات

و مشحون بر صحت و استقامت وجود شریف بود موجب مزید امتنان خاطر

مخلصان شده ابواب مسرت و بهجت بود گشود الحمد لله [illegible]

بمهر [illegible] الله [illegible] درست [illegible] در شب [illegible] شعبان

رقیمه شریفه مصحوب غلام [illegible] در بزم عز و صحبت بخشید یار [illegible]

شریف سرکار و مژده استقامت وجود مسعود زاید الوصف خاطر محبت

ذخایر مخلص [illegible] خدا امید که [illegible] محروم و دوری از فیض صحبت

سرکار [illegible] است [illegible] مراتب اخلاص را [illegible] قلبی [illegible]

دانسته که امید دارم این محبت و الفت از طرف سرکار [illegible]

قدرت [illegible] است و از فیض ملاقات و صحبت محروم دوران

مملکت [illegible] قیام [illegible] و اقدام [illegible] ولیکن [illegible] حال [illegible]

مراتب اخلاص و ارادت قلبی را بتحریر رسالات [illegible] اظهار [illegible]

کنون در ایام میمنت فرجام عید سعید نوروز فیروز بجهت تبریک و تهنیت معروض

میدارد که عید شریف مبارک باشد خداوند تبارک و تعالی وجود مبارک را از آلام

و اسقام محافظت فرماید [illegible] در هر وقت از سلامت حالات و ارجاع [illegible]

بصدور رقیمجات مسرور و خرم فرمایند و زیده از گلشن کوی [illegible] شمیم [illegible]

بمشتاقان مهجور [illegible] رقیمجات [illegible]

خوشی [illegible] دلکش [illegible] مسطورات بهجت علامات [illegible] همه اظهار

محبت [illegible] کمال فرح و انبساط [illegible] از مژده صحت و استقامت

مزاج کثیر الابتهاج نهایت خرسندی و خوشوقتی و سرور غیر محصور حاصل است حمد

و سپاس خداوند [illegible] وجود مسعود سرکار هم خالی از کسالت و ملالت [illegible]

بعضی بمهر مبارک رسیده [illegible] نامه گویم [illegible] آخر [illegible]

الاوقات بکیفیه الاشاره حمد خدا که حاجت باشاره هم ندارید و هم ناگفته میدانید
و هم نانوشته میخوانید باقی ایام قربانت شوم هرگاه بخواهم شرح ذره
اشتیاق را در این رقعه نگارم از حد متجاوز است بهتر آن است باختصار
کوشیده بجهة تبریک این عید سعید میمون مبارک قلم تهنیت نگار در صفحه
مبارک نگار گردید چنانچه از فرط لطف و محبت پرسش حال نموده بودند الحمد لله تعالی در این اوان
ملالتی که اعظم بلوای الهی است بر قدر به غیر بقای عمر و صحت و سلامت وجود
عاقبت محمود احباب اشتغال دارم [illegible] فراق دوستان است در صفحه خاطر
گنجایش تحریر نیست همواره اوقات سلامت حالات را با مرجوعات قلمی یاد فرمایند
قربانت شوم از آن وقتی که قطع رشته الفت صوری شده و امر مهاجرت رسیده
اگرچه از فیوضات صحبت بعید مانده‌ام لکن بحمد الله تعالی حبل الوداد و اخلاص
محکم بجهت آن گذشته و آرزوی ملاقات دریافت فیض صحبت را الحال زیاده دارم

میتوان از دل خود پرسید باری ایام عید سعید نوروز فیروز بر کافه اهالی را مبارک باشد خداوند
تبارک و تعالی این ایام و باقی ایام را بر سرکار مبارک فرخنده فرماید با کمال صحت و سلامتی نشاط
و فرح و انبساط و رجوع سعود عاقبت محمود از سوانح محفوظ و مصون و مخلص الفت شعار را
بصدور رقیمجات دارالخلافه خدام محفوظ و مسرور فرمایند خدا گواه حال و شاهد اینمقال است
و معروض میشود و بعرض میرساند ایام کامرانی مستدام باد برب العالمین
قربانت شوم در عزیمت چاپار قلب بنگارش عریضه مستعد و خاطر بنده هم
رسم تحیت و تهنیت که از لوازم خلوص الفت است متروک نشد بعد تلافی
مافات باید تعقیب الله اعمالکم و زاد الله اجلالکم امید که سالها در ازدیاد دولت و اقبال
فرمایند و با در آن سعادت [illegible] و فایز نمودید رقیمه عنبرین شمیمه مورخه [illegible] مبارک
شرف وصول بخشید الحق محتوی انواع مسرت بود و منطوی بانکاد [illegible] مرحمت
مژده استقامت مزاج سعادت امتزاج در علم الله تعالی از اهم آمال و امانی است

دل افسرده را فرح بی اندازه داد و قالب مرده را جان تازه بخشید
ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش بقا تبارک باد تنخواه بموجب
بنده الفت کیش را مرحمت و ارسال فرموده بودید بسیر خانه لطف و عنایت آباد
نمیدانم شکر نعمت آورم یا عذر از تقصیر خویش بقای سابق و لاحق هر دو بموقع قرار
زبان و بیان الکن و از ادای شکر عنایات عالی عاجز و قاصر است خداوند در دنیا
و عقبی جزای خیر عنایت خواهد فرمود و روز بروز بر عزت و عافیت سرکار افزاید
مرقوم فرموده بودید تا نه هزار دینار رساله را از قبض مصنوع که الحال حکم کلی است
چه میتوان گفت حالا وضع روزگار بطوری است که از هر جهت معاش و گذران
منحصر بهمان مواجب است آنهم بر مبارک خط آن همراه آنچه قروض و مخارج
مبارک رفت بهر راهم هر که رسید وعده دهم تا آن دهد فان الرزاق مقدم
و که المرد لا ینفع تا حال هر طوری بود گذشته من بعد هم لکن حالیا باش خدا چه خواهد گذشت

از طرف

از طرف امورات سرکار عالی که بحمدالله تعالی این اوقات قرین انتظام است نهایت
خوشوقتی و شکر را داریم انشاءالله بعد از این بهتر و خوبتر خواهد شد چنانچه بر حسب
مرام خود مقصود رفته متعلق بیت‌ام ولی امیدوارم در مقام اطاعت و بندگی ثابت
و راسخ باشم و تا روح در تن است و جان در بدن ترک اطاعت نخواهم نمود زیاده
اسباب تطویل در تصدیع است فدایت شوم رقیمه شریفه شرف
وصول بخشید چون مشعر عافیت مزاج شریف بود نهایت مسرت حاصل آمد
و بروز تفقدات و الطاف خفیه سرکار عالی در حب الصحت غایبانه که
اگرچه هنوز بفیض درک صحبت فائز نشده و از چگونگی حالات شریفه
کماهی اطلاع نداشتم اوصاف حمیده و خصائل مرضیه

رقیمهٔ عطوفت طراز در نهم ماه مبارک رمضان شرف   مسرت بخشودم

وصول ارزانی داشت از زیارت آن [illegible] الحمد لله والمنّه اظهار مرحمت

و مرحمت بود اشعار رسیدن کعبه و از مژده سلامتی وجود مسعود زاید الحد مسرور

و شاکر شدم امیدوارم همواره قرین عزت و مسرت باشید جناب [illegible] فی

موجب مقوم [illegible] تعالی تا آخر ماه شوال [illegible] خواهم [illegible] نوشته بودند بسیار

افسوس میخورم چرا ممکن نشد این جزئی را که [illegible] نوشتم شهد الله تعالی علو همت

و حسن نیت و فتوت سرکار [illegible] امیدوارم [illegible] مرحمت [illegible] نهایت

امتنان از مراحم [illegible] دارم [illegible] مبارک خاقان غایت [illegible]

مرا [illegible] هستم [illegible] محبت [illegible] الحمد لله [illegible]

اولیای عظام روز بروز عزت و بهجت سرکار میفزاید [illegible]

از احوالات اینجانب [illegible] الحمد لله نعمت صحت حاصل است

و الحمد لله

و امورات [illegible] میکنند [illegible] اوقات در ایام ماه مبارک [illegible] و عبادات

از [illegible] عوارضات [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] اظهار [illegible]

میشوم بنابر [illegible]   مخدوم مکرم من

روز غره ماه شوال و انجام ماه صیام است [illegible] عبادات

کرده چشم داشت بعنایات حضرت خالق یکتا [illegible] بعضی افطار [illegible] در

خدمت علمای اعلام ثابت [illegible] آب [illegible]

مختص [illegible] است [illegible] علمای دین [illegible] ثابت [illegible] افطار

بهر حال [illegible] است از عادت [illegible] انشاءالله [illegible]

از حالات [illegible] الحمد لله [illegible] است [illegible]

[illegible] تعالی [illegible] مرزوق [illegible] آمین یا رب العالمین

۵۴

فدایت شوم   در ورود کتاب فرحت‌افزا ورود و منشور بهجت و حسن شهود درآمد

بزیارت رقیمهٔ عطوفت ترجمان سرافراز شدم لکن عرض کنم از شدت بحث مزاج مسعود

و مراحم ظاهر و باطن تا کجا بجهت سر در شکنجه گشتم و شرح و بیان آن از حیز تصور بیرون است

قطعاً بصفای خاطر عاطر تصدیق خواهید فرمود خدای داند عالم شاهد است از حسن سرکار

بمرتبه در خجالت هستم و زبان ناطقه از وصف ذکر او لالست چه جای قلم بریده

زبان در سینه کوتاه قصور در خدمت ظاهر و فیض باطن بالمنة الله وفی کل حال ان خان

منزه و وفا و عهد چنان که نیستم کز دامن تو دست بدارم بر تیغ تیز تا جان در تن

در وضع در بیان است صدق ارادت را ترک نموده خواهید عبیده سیوانم در سلک ارادت

سرکار فرض بیان بیشمارم رسته تا دارم چنانچه قابل خدمتی و فدائی دانسته مرقوم

و محول فرمایند و در انجام آن بجان و دل خواهم کوشید   فدایت شوم

در منتهای میله از شش جهت در چهار جانب حواس ظاهر و باطن اخلاص شعار در تفحص

و تجسس

و تجسس حالات آن مخدوم والاتبار بود رقیمهٔ شریفه مصحوب چاپار مقرره دربار

فرستاده کلاه گوشه های رشته دار بزیارت آن مهر از سر نامه برگرفتم گویا که رایحه

دانست گفتم مگر نسیم صبا از چمن رسید تا آسمان بمجمر خورشید عود سوخت

یا کاروان مشک ز راه ختن رسید از مضامین ملاطفت آمیزش حالی

از سلامتی و استقامت ذات بهجت سمات شریف عالی بود نهایت فرح

وانبساط حاصل و کلال سفر گذاری بجای آمد ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

ما کردی خوش   یا یاران یار را میمون بود بلکه ممنون کنه اگر چه دوری

تشریف فرمائی مصدر گلستان تا کنون رقیمه مشعر بصحت و سلامت وجود

شریف بالمره زیارت نشده و از این جهت نهایت افسرده که حالات شریف

لکن مخلص بهر وقت مستفسر و جویای سلامتی حالات شریف بعمل آمده ام و آرزومندم

سلامتی سرکار و عزت و اقتدار آن مخدوم والاتبار را از خداوند مسئلت ملازم

امیدوارم که انشاء الله تعالی پیوسته مزاج شریف مقرون بصحت و سلامت و خالی از علالت و کسالت
بعزت و اقتدار پاینده و مستدام باشید از حالت مخلص خواهان استفسار
فرمایند بحمد الله الحمد نعمت سلامتی را شاکرم و پیوسته اوقات شبانه روزی خود را صرف
کارهای مهمی و خدمات مرجوعه دولتی میدارم و به دعاگوئی وجود آن یگانه
حقیقی نیز اشتغال میورزم و خوشحالم بلکه کمال تشکر دارم از اینکه خدمتی و فرمایشی
باین مخلص را قابل انجام ندانسته بی رد و مضایقه مرقوم و مرجوع دارند
برای انجام فرمایشات سرکار حاضرم و حتی المقدور کوتاهی ندارم شرح
مراتب اخلاص و الفت خود را بیجا عرض کنم مثنوی هفتاد من کاغذ بشود
بحمد الله تعالی قلب صافی و طینت پاک حضرتعالی آئینه تمام عکس نما است
و حدیث مستطاب القلب یهدی الی القلب شاهد حال و کلام صدق و لطف
من است در صدق و کلام و حرف نیست جز اینکه امیدوارم همواره
باشد

بر طرف نیست همیشه رضای از خشنودی اقدس عرض میکنم حقیقه مهربان نامه
نشان است مرقوم بودید باری مکتوب مبارک سیف رحمتی در علامت کمال لطف و مهربانی
بود رسید عنایتکم فرمودید زحمت یادآوری نمودید احسان الله هرچه فکر میکنم خدمتی نکرده ام
در مورد این قسم لطفها نشده ام غیر از خجلت چیزی فکر ندارم از خداوند توفیق
خدمت میخواهم ما از تو بغیر از تو نداریم تمنا حلوا بکسی ده که محبت بخشیده
امروز که ۲۷ شهر حال و چاپار مقرره در خارج حرکت است عالم اخلاص قلبی
مقتضی شد مختصر را در جواب رقیمه کریمه بجهة استعلام از سلامتی مزاج مبارک
زحمت افزا شود خواهش و تمنا دارم مثل همه به خلاف اوقات با ارجاع کار
شرح عبارت عادت شریف را مفصلا مرقوم داشته به رجوع خدمات و کارها
دقیقه مسرور و خورسندم فرمایند با اینکه عرض ندارم سلامتی وجود مبارک را
از خداوند خواهانم ایام عزت مستدام باد برب العباد)

از روز نخستین [illegible]
آخر ز دل [illegible]
[illegible]

فدایت شوم   رقیمه کریمه بعد از عهد بعید و قطع امید در حینی و حالی در بهترین [illegible]

مرقومات شریفه بود کالماء فی الظمأ والبرء للعلیل شرف ورود ارزانی داشت

ساحت خاطر را رشک باغ بهشت و رسم آرزوی بهشت ساخت کام آرزو حاصل آمد

و عیش و طرب شامل گشت غبار ملالت از چهره خاطر شست و زنگ کلفت

از آیینه ضمیر زدود و دیده را روشن کرد و قلب را اطمینان بخشید پریشانی حواس را به جمعیت

تبدیل نمود و جمعیت ملال را متفرق کرد این مصافات مضافات شرح موالات

به نهایات رسید موج ارادت اوج گرفت و شاخ سعادت بالا کشید مشق محبت

به عشق وصل یافت و کار عشق به جنون پیوست و لا بلاش و لقا فنا پروانه عاشق

در وصل نور جوید تا از خود برگردد و خود را نگردد [illegible] شمع مراد جهت جمع خواهد تا خود

شود تو زمی نیز ورزد طالب جز جهت مطلوب نگوید و نشنود و [illegible] پایانش

نخیزد و نشود و هر چه بیند او جوید و هر چه [illegible] جز نقش تو نیست در ضمیر

جز یاد تو نیست بر زبانم   مرده‌ام منع کشتنم [illegible] بامداد اول [illegible]

گفتی در چنین خوب چرا که امید [illegible] خجسته مبارکت خاک [illegible]

ولایت [illegible] احوال مخلص هم [illegible] خوب است [illegible] از [illegible]

آنحضرت [illegible] الله [illegible] مرزوق [illegible] مکرم [illegible]

مراسله بهجت [illegible] رسید از منزل [illegible] احوال [illegible]

[illegible] در [illegible] ساعات [illegible] رسید از [illegible] محفوظ

و سرور کعبه ای وقت تو خوش [illegible] وقت [illegible] کردی [illegible] الحق [illegible]

و صفات [illegible] از سر کار [illegible] الله [illegible]

و جه [illegible] محمود [illegible] محفوظ [illegible] تعالی [illegible]

بفیض [illegible] مستفیض [illegible] الکون [illegible] مراسله شریف [illegible] کعبه

[illegible] از عالم خواسته [illegible] در کمال صحت جز ذوق ملاقات [illegible]

امیدوارم که از سفر خیریت اثر با نهایت فتح و فیروزی و سرور و صحت وجود
و سلامت حال بزودی مراجعت فرمایند و همه روزه اوقات از سلامت حالات
دارم چاکر خود را به تحریر مرحمت محظوظ و مسرور نمایند و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

فدایت شوم   از اوقات مرخصی از رکاب با موریت کرمان بمقتضای
ارادت قلبی و اخلاص باطنی عریضه عرض نموده هر وقت فرمایشی یا اشارتی رجوع
فرموده‌اید در انجام آن اهتمام لازم است چاکر حاضر بجواب سرافرازم نفرموده‌اید
و بار چاکر خودشان منتظرم [illegible] امیدوارم که در همه اوقات در کمال بهجت
و مسرت و صحت و سلامت با فراغت خاطر در جمیع حالات محفوظ از حوادث
مصون و محفوظ باد بمحمد و آله الامجاد بعد از طی مراسم دعا مصدع میگردد
جناب دستور العمل [illegible] سابقاً عرض شده بود جواب آن نرسید
[illegible] رقعه [illegible] دستور العمل رسیده تکلیف معلوم شود
تقدیم

تصدقت شوم   بعد از مرخصی از آستان جناب جلالتمآب مستطاب ولی النعم اعظم ارواحنا فداه
امروز که روز [illegible] شهر [illegible] است [illegible] وارد دار السلطنه قزوین شد و بنظر
مراسم چاکری لازم دانست که به سبیل اختصار از حالات خود بعرض برساند عجب
[illegible] معطل و توقف در منزل [illegible] حاضر [illegible] اسباب کم [illegible] از
فرمایشات مطلع شود [illegible] بعد از ظهر [illegible] قرار [illegible]
[illegible] رسید که [illegible] گفتگو چه چیز است اراده
[illegible] صدق و بصیرت تفصیل گفتگوی حضرات را بعرض میرسانند امیدوارم
[illegible] بعرض جناب مستطاب ولی النعمی روحنا فداه [illegible] صداقت چاکر
[illegible] دوستی [illegible] مطبوع طبع عالی [illegible]
[illegible] دقیقه [illegible] خطیر [illegible] رجوع آن
چاکر فدوی را سرافراز فرمایند   امر الاعلی [illegible]

رقعه وقت شیم   اگرچه جناب جلالت‌مآب سبحان ولی النعم اعظم روحی فداه را پیرانه

در درازنفسی بالطبع خوش نمی‌آید ولی شرط جان‌نثاری و فدویت را جا کرده صمیم

در عرض مقالات جزئی و کلی که رو داده شده میل ندارم که دیگران چیزی معروض دارند

حمل بر بعضی اغراض و عبارت فرمی‌نمایند ولکن فدایی در هر یک از فقرات لازم

اعلام فرمایند و قلم و قدمی بود اذن را اجازه سبحان ولی النعمی روحی فداه

گذاشته باشم و شرایط بندگی جزئی و کلی معمول کرده باشم از جمله [illegible]

حاجی رحمت [illegible] موجب آنجا حاکم و سرکرده و تابعی در [illegible] حضور

رسیده که با کمال دقت عمل کرده هر [illegible] از موجب آنجا را حاکم [illegible]

دیگر طمع سرکرده بکوشی کرده حیف و میل [illegible] قرار [illegible]

بقیه [illegible] در [illegible] حاکم [illegible] الطاف [illegible]

گرفته [illegible] از [illegible]

فانزلتم

قیامت شیم   یا امکنی از من بیرون از آیات [illegible] متعالی است [illegible]

صمیمی و ارادت شعار حقیقی را از درجه عطوفت و از نظر مرحمت بالمره [illegible]

انداخته لیکن از این طرف هم باصطلاح خودمانی از عدم عریضه [illegible]

خدا آگاه [illegible] عاجز و از غم و جان‌داری از یاد و خاطرها محو [illegible] قضایی

حالت حقوق [illegible] انس را از حضرت عالی [illegible] من جمله دیروز

عصر بعزم [illegible] تشریف [illegible] چون [illegible] علیم [illegible]

[illegible] صبح [illegible] شرفیابی [illegible] خدمت [illegible]

حاصل [illegible] قربان حضرت [illegible] شیخ علیه الرحمه

هر که از آب فرقت روزی چشیده باشد داند [illegible] قطره [illegible]

دریغ که از [illegible] خاطر [illegible] ارتباط [illegible]

با [illegible] ایشان [illegible] دارند [illegible] رسم [illegible]

شیوهٔ بنده پروری نیست یاران مجمع تکفل بنا رفتند که با هم خود
هر یار که رفتند اینقدر افسرده خاطرم که هر قدر که میرزا عبدالله خان بباغ
دعوتم در نمود اجابت ننمودم بخیال حضرت اقدام گفتم با این همه کسالت شاید
بیایم و نباشید مزید بر علت شد لیکن دلتنگم و حالت تحریر و تقریر ندارم
اقلاً بمضمون المراسلات نصف المواصلة لا کرم بال ملاقات نیست از شرح
سلامتی حالات گرامی تفصیلاً ببگارید ای وای از محرومی دیدار و که هیچ
دگر هیچ و دگر هیچ و دگر هیچ) فدایت شوم یار عهد شکسته اران چه یار
در بندت هر قدر یکران شوم حاضر نخاتید والا که همه آن عتاب ها که یار نوشته
این شیوه خود مبارکت است یقین که عمده که تشریف ندارید والا با این
شدت بیماری را یاری نداد تا اینکه این بعد نامهربان ب ... از ...
بسیاری که داری ملاقات سؤال از سلامتی حالات شریف مع ...

در طهران

در طهران تشریف دارید ولی با بنده لطف ندارید ازین طرف که منم
من که نمیگیرم سر موئی از دوستی کم نمیشود به سر مویم تشریف سرکار حکیم باشی از
حالت فوق استحضار دارید حالت تحریر ندارم اگر چه دوستداری که بحمدالله نمیگذارد
ولی از مفارقت دوستان و آنچه که دشمنان خفه و خسته شدم حضرات
دوستان را سلام برسانید) یا عدتی فی کربتی و یا رجائی فی غربتی
فارسی گو گرچه تازی خوشتر است القصه قربانت شوم درد پنهان
بتو گویم که خدا نکرده گرمی یا گویم که تو خود واقف اسرار ضمیری از اینکه بگذریم
حضرت بیگلربیگی والاتبار هر روز صبح تشریف دارند کربند امیدی از این در
بنده عاجز دیگرش چاره نباشد هر قدر به شبه و نظیری اکنون که منم
شهر شوال است و بیچاره میرزا ذبیح حکیم را با فرق منسوب است و سالهای
سال است که در استرآباد متعفن خانه مسکن داری دیوان ها این و معالجه امراض

افواج منصوره بعضی کما ینبغی شایسته عنایات و التفات نامتناهی سرکار والا باشند

با کمال امیدواری شرفیاب حضور مبارک بیایند و حسب الحکم محض اظهار عبودیت

و چاکری بعرض عریضه جسارت نموده تا از سلک چاکران خارج نشمرده در زمره

فدویان برقرار فرمایند چون حالت عریضه چنانچه عرض شد بسمت [illegible] دولت

مرجوعه بخوف تمامی و جان بعضی و چندین سال است که در ولایت ایران [illegible]

در عمل خود ممارست داشته و جمیع صاحب منصبان و اهالی [illegible] رضایت خود را

از زحمات و معالجه ایشان داشته و بصدق این مطلب هم تصدیقات

متعدده از آنها دارند و حالا در ایام تحقیق مطلب اظهار [illegible] نموده اند

مستدعی است بمقتضای مرحمت کامله در حق [illegible] مجبول فطرت [illegible]

همایون است مشار الیه را از جمله چاکران منظور [illegible] بنظر مرحمت [illegible] محمود

هر کسان [illegible] الامثال والاقران سرافراز [illegible] الامر الاقدس الاعلی مطاع

تصدیق

تصدیق حضور مبارک شده [illegible] بجهة اینکه تا الان از توجه حضرت مستطاب [illegible] فداه

کارگذاران [illegible] تنظیم و تکمیل همه افواج [illegible] بکار [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] اهتمامات کافی بطور [illegible] و [illegible] از [illegible] چاکران جان

فشان را بجای عرض [illegible] جراح [illegible] بر [illegible] صف

جراح [illegible] متعهد و متکفل خدمات [illegible] جراحی [illegible] است [illegible] را در [illegible] تمام

جراحتهای [illegible] و معالجه امراض [illegible] و همه [illegible] تصدیق [illegible] علم

و علم [illegible] از [illegible] برای [illegible] مبارک خدمات آن [illegible]

داده امر [illegible] اطلاع خاطر مبارک [illegible] و وزارت جلیله [illegible] خدمات

بر قراری [illegible] مستقیم [illegible] است [illegible] قبول [illegible] و حکم

[illegible] و [illegible] در حق آن [illegible] با کمال

امیدواری [illegible] در [illegible] و قابلیت [illegible]

امیدواری بهمه چاکران جان‌نثار این دولت خواهد بود الامر الاعظم الاشرف الاعلی الارفع الامطاع

کمترین بندگان چاکر فدوی جان‌نثار چه رعایای سلطان عالم‌پناه بر کردگی توپچیان کرمانی در عقب و دستگاه

مفتخر و در همه هنگام با چیتان در افتتاح قلعه‌جات و نظم امور سرحدات فرمایشات لیسته ممهور بتصدیق

خدمت کرده من جمله در فتح قلعه کوهک از قرار التصدیق مقرب الخاقان العلیم خان ترتیب و اهتمام حسن خان

مامور از سرکار و بچاکر مرحوم که مستغفر له الهی جل الذی حضور مبارک اولیای دولت قاهره آسمان سلیمانی

در قلعه بالا چهار صد قطعه نشان منصب یاوری فوجی را که قبوض فرموده‌اند چنانکه مرحمت و عنایت

ننهار از خود و منظر بعضه ... فرمانه با چاکر وزارت جلیله عسکریه حکم ملاکه دستور العمل

بنا به لیسه خدمت فوجی و توپچیان کرمانی سامحت نموده از مرحوم لز مکرمت میرزا ... اقدس

الابد رفته مرحوم ... از آنجا و فوجی چاکر ایام شباب صرف خدمت معظم الیه کرد الی کنون و قرب

هست ... والحمد لله تعالی حضرت سلطان ... ارفع ... مکرمت

وصاحب اختیار این مملکت است ... عموم ... قدیم و چاکران صمیم

داده

دولت ابد مدت مرحمت فرموده و منشور ... مستدعی است که بعد از تحقیق تصدیق فرموده اولیاء

حکم نظامی فوجی و یاوری که ... توپچیان را از بابت قلعه کوهک فرموده‌اند مرحمت ...

و منزه امیدواری فوجی و بهمه چاکران که در امر الاشرف الارفع الاعلی ... مطاع مطاع

روحی فداک ضمیر عطوفت تخمیر ... اولیای دولت ... سلطنت

رجال السلطنه مظهر الرحمات ... حکمتهای ... بکار است ...

الملک ... از قطعه از نقاط ممالک محروسه نفراخور ... چاکران ...

سپهر ... فرمود ... بواسطه شخص جناب جلالت ... حالات مامورین

دیوانخانه ... مبارک حضرت سلطان ... ارواحنا له الفداء ... جلیل ... چاکران

درگاه ... جناب جلالتماب ... حالات مامورین دیوانی لازم است

انحصار خدمت ... میرزا محمد ... جناب ... خدمت ... که و دیوانیان

امور ... ملک ... قلب ... بیفزود و قسمت ...

صاحب منصبان جزو و کل رفتار منعم را بطوری آنجا به درجه پرستش رسیده در تقدیم خدمات آنی دقیقه‌ای فرو نگذارده

خدمت دولت را در جنب بیش و کاسته پیرامون غلط کاری و بی‌اعتنائی روزگار نکشیده

کار امروز بفردا نینداخته لکن این شاعر را بی‌شبهه دیده‌ام میان من بر ضد او حق دارم

که بهم بلدی آنکه این قانون منعم را باید بطوری خدمت تشویق و امیدوار کرد که قرض ادا

در حالت ادا حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف اعظم آقای نایب السلطنه امیر کبیر روحنا فداه

عرض کنید ... ادا ... رحمت ... مرحوم ... از جهت ... نقدان

قرار به هیچ قرض ... بعد ... رحمت ... البته با دادن قرض خاقان در ...

از حق ... خواهید بود روحی فداک ویرحم الله عبدا قال آمینا

دیر گاهی است دیده و ... خط شریف ... حالا ... سال که

هر آن خط ... بخوانم ... فیض محروم و ... علاج ... را

تو ... بخط غیر ... مضمون ... که ... از مضمون آن مرحمت ... از عالم

دهال

دعا و مراتب اخلاص ... مرتبت و ابتهاج ... منعم و ... خود

... و ... حضرت حق تعالی ... فیض ... منعم

... کاری ... طوری ... دارم و الان ... چاکر

دعاگوی فضل خدا و رحمت ... ارواح ... نظر دارم ... جمال ... عادت

... پرده ... روزی ... برمنم تسلیم می‌کنم ... به عید ...

میرزا آقا ... است ... درین ... نیز ...

... از ... نقاش ... از هر جا ... بعد ...

سر ... در ... میرزا محمد علی ... لطف ... بطوری ... قربان

بعد منتهای امتنان از ... ضمیر ... کنم ...

در ... خوب ... عبدالله تعالی امروزه در مملکت ...

طوری که ... انتظار ... و ... الهام ... فردی ... است

چنانچه مداخل مواجب نشود بهمه ایشان به اضافه شده و بیماری حق گذار حاضر باقی مانده است

میرزا محمود در ترقیم عبارات خوب خسته و بطرزی که در کارها مهم است امیر علم بحضرات

خدا حفظ کند و خوب کلیه کارها ختم است جناب جلالتمآب محترم میرزا ... قاجار

رحمت مهم معتبر الحضرت اچاینه میرزا محمود سیبر ذی الرتبه فرسته همکاری شخص حافظ ثابت است کمالات و علامات

او شخص خدا کار و راز کند ایران هسته ولد را الابق برجوع خدمت رجعه او دا بسته نیز چون من هم

در چاکری دست قرض دارم و چشم ندارم من فسیح اعمال را برین دست را ملتفت هستم

این مختصر را در شرح حال او در زینت اقامت کار بنده فتوح الفلاح اهل اداره برتر علم

اداره هسته زحمت مهم این شخص نظر حسن کفایت و نورورات الف ... طرح

و شریه ایران مملکت واقع شده با معارف ... بطرز مقابله سلوک کرده جنرالپاشا منصب

در تصحیح اعمال لکرمه کار و نبعی را ... برخلاف انصاف اقبال کرده بطریق عدالت

روز مختصر مبالغه بصیرت است هم به کمال او هستم ام و به را بد را نیکو شناخته ام در سال است

در اداره

در اداره شا بصدق خدمت کرده ارتقا در رتبه اش راجع آمده و ما ذلک در رجوع انجمن بجت

و انجام این امور بیت بالمه از یکصد و پنجاه تومان مواجب باز در حضرت رسیده بسمت که زبان لگهر بر ایران

ازراه صرف نکردیده و خدمت بصدق را بر طلب فایده مقدم داشته و حال آنکه بمقدار ...

از چهار صد الی هزار تومان مواجب داده سزاوار جایگاه است که در خدمت مملکت از دیوان شاهنشاهی

عالم چه تحفه ای در لکهارای ... الحال این است چه عوض حال او را ...

حسن مواجب لهذا لازمی ... چهار صد تومان قرار دهند ...

و اضح است مضایقه نمی فرمایند زیاد زحمت است

از آنجائیکه بر عموم نوکران سرکار ... سلطنت کبری ... قیصر ... ذلک اعظم ...

در کارها لازم است ... کفایت ...

اهل ارکان را ...

مستور ... دلیل باشد ... مصداق ...

سلیمان خان ... که امیری است و در هر ... زنهار ... بی ... خیریت از ... والا

بلوچستان حسب الارشاد اولیای دولت جاوید بنیان ... بود در جمیع ... و تمام ... ممالک

مسلک ... خدمات ... بصیرت و بینایی ... در جمیع دقایق امور ... بلوچستان

تا عهد ... مشاهده ... الحق امروزه ... نقشجانی و ... در خطه ... کمال است

و حفظ چنین ... کار ... خاطر ... اولیای دولت قاهره لازم است اگر چه ... مسئله

شخص ... جوهر ذاتست ولیکن نظر ... عیار ... لازم است

این مختصر نگارش رفت واضح است پس از ملاحظه فرمان ... و ... احتشام

... دولت و ... مملکت ... فرمان ... بلند ارتفاع

از ... شریعت سلطنت ... مرحمت ... مراحم

تحریر ... الحجه ...

این بنده درگاه ... جاه ... است ... و ...

وقوع ...

قوی شوکت قاهره ... انتظام امور سرحدات بلوچستان ... لازم ... مستحکم

بلکه مستحکم ... ازجانکوشی ... دولت جاوید آیت قاهره خدمت ... تصدیق

خدمت ... عرض ... فراخور خدمت و جانفشانی ... مبذول

... خدمت ... جان نثار ... درگاه و جانفشان

این بارگاه ... حد ... و غیر از جانفشانی ... خدمت

به یاد ... است ... امور ... بلوچستان ... وقت ...

و در فتح جمیع ... بلوچستان خدمت ... تا در فتح قلعه ... منصب ...

یاوری برقرار ... فوج ... خدمت در ... در فتح

... منصب یاوری ... فتح ... والنفقه ... جیب ... لمعان

به منصب ... ولایت ... سرافراز ... در ...

در سرحد بلوچستان ... نظام ... و ... مرحمت ... دشته ...

مستدعی از آستانه اولیای دولت قاهره چنان است که ملاقات موجب [illegible] این

برقرار فرمایند اسباب امیدواری [illegible] همه جا [illegible] بعضی

تصدق خاکپای مبارکت شوم زیارت دستخط مبارک با الطاف [illegible]

شرف کرده مفاخرت نمود [illegible] نظم امور عساکر منصوره امور [illegible] مملکت

گیلان و گرجستان [illegible] خاطر خطیر مبارک [illegible] حضرات [illegible]

ارفع والا [illegible] فوج [illegible]

و گیلان [illegible] خود را [illegible] گرفته [illegible]

الا [illegible] قرار [illegible] فوج [illegible]

[illegible] از روز [illegible] نظم امور [illegible] تا [illegible]

[illegible] خدمات دولت [illegible]

روز [illegible] فوج [illegible]

امور خدمات [illegible] گرجستان [illegible]

و شرفیابی [illegible] عساکر منصوره [illegible] مراتب را در جزو [illegible]

کار که [illegible] وزارت [illegible] عسکر [illegible] گیلان [illegible]

خاطر مبارک [illegible] عرض [illegible] اوقات [illegible]

خطیر مبارک [illegible] مبارک [illegible]

از [illegible] خدمات دولت [illegible] مطاع مطاع مطاع مطاع

تصدقت شوم زیارت [illegible] رقیمه کریمه [illegible] شرف افتخار [illegible]

چهار فقره از حقوق [illegible] گیلان [illegible] عمدة الامراء العظام [illegible]

یکهزار و پانصد و [illegible] فوج [illegible]

[illegible] در [illegible] فوج [illegible]

مستوفیان [illegible] گیلان [illegible]

در فقره فوج قدیم مرحوم میرزا محمد خان شکر دیمی و قوچ ضمیمه ... خوشی مریض بعضی میرزا فرج ...

در ابقا ماندن که بود و معزول نشوند و ابقا ماندن شد بضبط و مهر امر جهان قویا بامر شوند انتخاب ...

نقد خان ... صنعت است در فقره فوج گرمسیری نیز ... منصب الله لوله ...

بهتر از صداقت خودشان لازم نداند فدوی چاکر بتعلیقات حکم نکرده اند و از جانب

مرحمت جواب حضرت مستطاب اشرف امجد والا شاهزاده اعظم اکرم امیر کبیر بنده حضرت فدا

امر و مقرر فرمودند بعضی مراتب را بتحقیق ... عرض نمود و الا در آن سنه فرموده ... محمد خان

... بوده است مطلقا فدوی در خدمت ... الاطلاع خاطر ... حسب الامر ...

تصدقت شوم قربانت گردم زیارت تعلیقجات مرحمت آیات معنبر

دستخط عنایت آیات زینت ... شکرانه الطاف و اشفاق والای مرحمت فرموده اند

الی ام العمر ... گذاری ... سزاوار خداوند تبارک و تعالی وجود مبارک

جناب مقدس ... مستدام فرماید فدوی ... چاکر را زنده داشته اند ... کمال اخلاص و عبودیت

دارم حق

و صداقت مادام الحیوات بهر خدمت معتبر و در ترقیم فرمودند ... جان ...

و بنده که را ... انشاءالله تعالی در همه اوقات بعنایات بلانهایات افتخار و مباهات دارد

الامر الاعظم الاجل الاکرم ... تصدقت شوم زیارت تعلیقه رفیعه آن ...

شرف افتخار و مباهات حاصل نمود نهایت مسرت از سلامت وجود عاقبت محمود مبارک

رفع ... از مراحم و الطاف ... مرحمت ... در کار ...

و ورق ... از ... آنچه ... نعمت خوانده ... محمد ...

عرض ... نیز ... نعمت آن ... [illegible]

در ... خداوند ... حضرت النجبا علیهم الاف التحیه والثنا لطف ...

مستدام فرماید بحمدالله تعالی امورات ایالات در کمال نظم است بحمدالله تعالی امورات ...

در کمال نظم است ... حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد والا ... روز استقبال

کمال مرحمت ... فدوی چاکر نیز در انجام همه خدمات ...

اهتمامی که لازم بود از این تربیت آنکه لازمه کار معظم له بود به جا آورده و میرزا [illegible] مقدم [illegible] الی

پیش از این پیش خاطر مبارک شد از خدمات نمایان فوج [illegible] مرور کرد و احکامات لطف [illegible]

مرحوم غلامرضا خان یاور و هم اکبر سلطان قورخانه مبارکه را در جزو ایلات تعلیقه [illegible]

لیکن حالیش [illegible] سرافرازی حاصل که شغل انجام خدمات دیوانی [illegible] است

سرحد [illegible] خدمات [illegible] خواهد بود امر کم الاعلی الاقدس الاعظم مطاع مطاع مطاع مطاع

تصدقت شوم   [illegible] از افواج که از [illegible] مبارک [illegible] نظامی

فرستم [illegible] سلطان و [illegible] و [illegible] نایب [illegible] از افواج قدیم [illegible]

در ماه قبل روانه [illegible] از فوج گرمسیری [illegible] سلطان و [illegible] نایب [illegible]

فرستادم [illegible] تبریز [illegible] آب [illegible] رضا سلطان [illegible] نایب [illegible]

روانه [illegible] لیکن [illegible] بلوچستان بسیار گرم است [illegible]

شده [illegible] نهایت [illegible] در دارالخلافه [illegible] است [illegible]

بهیچوجه

بهیچوجه من الوجوه در سرما تاب مقاومت نخواهند آورد بهتر آن است که در نظر مبارک

باشد قبل از آنکه هوای بلوچستان سرد شود امر و قدغن فرمایند آنها را مرخص نمایند و در [illegible] توقف نمایند

بیان است [illegible] مرحمتی خواهند فرمود امر کم الاعلی مطاع مطاع مطاع

تصدقت شوم   به زیارت کتاب کریم و خطاب لازم الاکرام [illegible] مقصود و مطلوب [illegible]

حضور مرحمت ظهور [illegible] و شرف اندوزی [illegible] به همه حال [illegible]

حاصل [illegible] جای شکر است که خداوند [illegible] ظهور کرم نسبت [illegible]

و شکر [illegible] لازم باشد و بالاتر از آن شکر باید که خداوند [illegible]

بزودی [illegible] فضل [illegible] به شکر و حمد الهی [illegible] الله [illegible] کار [illegible]

فوج گرمسیری و [illegible] بلوچستان [illegible] تا آخر ماه [illegible]

و [illegible] آنها تمام [illegible] زیاده [illegible] بعضی آنها در [illegible] بلوچستان [illegible]

والحمدلله به همین تربیت حضرت [illegible] اکرم اعظم [illegible]

حاصل است و آنی غفلت ننموده ان شاء الله تعالی به امورات متعلقه این مملکت به نحو
تا نیمه شعبان پرداخته بعد از آن عازم زیارت کعبه حضور مبارک از اینجا بلا تأمل
تصدقت شوم   هر به تحف چاکر غلام از مأموریت مملکت گیلان دیروز وارد
میمنت فرجام عید نوروز را تبریک و تهنیت گویان بقای عمر و دولت ابد آیت
نعمت است در عهد الله تعالی به برکت این یوم مبارک وجود ذیجود واقف محفوظ از بوائق
محفوظ و شکر این نعمت جلیله نهایت به ذمه چاکران واجب است خاصه فدوی جان نثار
که در همه وقت به درگاه احدیت صحت و سلامت حال حضرت مآل را که از الله کار ساز
مسئلت مینماید فدوی جان نثار یاری لطف و وسیله خیری اگر نیز در زمره باز زیارت
حضور باهر النور مشرف به الطاف و اشفاق در رأفت و مرحمت و عنایت که در
حق همه چاکران مبذول فرموده‌اند و میفرمایند ان شاء الله سعادت حال مفتخر به همگنان
تفاخر و مباهات نماید تا روز جهان دوام باد ظل عالی مستدام باد
تصدقت گردم

تصدقت شوم   با این چاپار تعلیقه رفیعه و رقیمه کریمه که از فرط مرحمت به شرح حال
امر فرموده بودید با افتخار این غلام جان نثار شرف صدور پذیرفته بود زیارت نمودم ان شاء الله
همه هموم و غموم عالم قلب فدوی را فرا گرفت با عجز و الحاح از درگاه پروردگار
استشفا است که عاجز امید دارد بحق ائمه اطهار سلام الله علیهم متعاقب این چاپار
خبر از صحت و سلامت مزاج کثیر الابتهاج قلب فدوی چاکر را خورسند و جمعیت آید
ان شاء الله تعالی ایام این زمان که هفته دیگر در منزل ما بود هست به جهت دعای بقای عمر
و تندرستی و صحت مزاج و سلامت وجود مبارک سرکار جلالت آیت از عظمت آثار
جناب سلطان بیگ خان خلد الله نعمت العام الله تعالی عمره مشغول تعزیه داری حضرت
سید الشهدا علیه السلام هستم بعد و به قدر امکان به فقرا الصدق هر دو به موازی بجمله دائم
اشرفی عده‌ای چهار هزار که به الصدق تبرا از ثلث داشت است هم از عموم
قابلیت آن دو شیئی امر فرماید به فقرا الصدق هم به هم تا هر چه قدر صدا ارجاع

عرضهاشت و فرمایشات مختلفه بعد امیر احمد رفع الله مهب سلطان

تصدقت شوم   بزیارت تعلیقه رفیعه آثار طلیعه صادر فرط مرحمت بدیدت استعلام

چاکر جناب رسالتمآب ولایات این مملکت در قضیه دریذیرفته مشرف گردیده بشکر این توجهات

منعم و ممتنع گردید از اول رسالت مآب فرمودن امور از رسالت دیگر وارد غیب از نایب و

دوابی و در کمال دقت از روی بصیرت در هر باب مرافق سامی که جهت اطلاع خاطر مبارک

امنای وزارت جلیله مکرر عرض نماید فدوی چاکر لازم مراقبت را بخود لازم دانسته در این

مأموریت منعم من جمله بروز احوالی امورین رسالت و تحقیقات و مجملات بازاران و فوج

بولایات قریب بشهر مطابق رسالت احوالی با مور که ... آنها است در باب چاپار

خاطر مرقوم شده اکثر مطالب از نظر اقدس گذشته و مجمل آن اختلاف ...

دیگر قسمی است در امور بلوچ و بلوچستان و توقف قلاع ... و ...

واردات آنسان که مرقوم در قصه قضیه و طبس دیگران در ... حضرت اولیای دولت ...

...

اکنون ... مرات ... که بعضی ... از دولت تصرف ... غیر ... را با رعایت جزای ...

و ... بدست ... نظم امور ... و در بنادر ... بلوچستان ولایات ... و غیره مجلس ...

بر ... عده ... خارا و لیاقت بصیر و عیاران ... که از ... حضرت سلطان ارواحنا فداه

اسعد ... فدای ... ملکت ... جزیره ... و ... قرار ... ارادت ...

سال ... از ... دقت دیده ... خوف ... که از ... قوم ...

هر دسته ... که ... مراجب ... و ... اطلاع ...

طالب ... فرمان ... امام ... حاشیه ... و ... نظم ... فرح ... که ...

امور ولایت ... قرار ... گرفته ... جناب ... میرزا ... العبد ...

تصدقت شوم   چون مستلزم آن است در این باب چاکر ... فرمایش ... هر چه ...

امور ... که ... امور ... توقف ... مملکت ... و ... اطلاع خاطر ... مرحمت سلطانی

معروض داشته ... جرأت و جسارت ... حضرت سلطان ...

[illegible]

[illegible]

اشرف ارفع امجد اسعد والا فی الفور ارسالی فرماید فوج حرکت در [illegible]

و مقرب الخاقان وزیر گیلان هم بجهت حساب نظم امور آنجا [illegible]

فرمایند گیلان با صاحب منصبان و سربازان فوج مزبور بجهت نظم امور [illegible]

و بیوتات ملکی در شهر و بعضی از صاحب منصبان و سربازان جان [illegible]

اطراف و صاحب منصبان که از رکاب [illegible]

تصدقت شوم در این صفحه رنگ [illegible] انشاء الله تعالی [illegible] مبارک بجهت دعا و ثنا

و تحیه و تبریکات با برکات عید سعید اعظم [illegible]

سرکار اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت [illegible] روحنا و روح العالمین فداه

در کمال صحت [illegible] سلطنت [illegible] رضوان [illegible]

بر فرق [illegible]

[illegible]

زیاده

زیاده این نوشته [illegible] کارخانه [illegible]

بجهت کار که از حکومت [illegible]

و معلوم [illegible] حضرت [illegible] اشرف والا

فی الفور ارسالی [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] تهنیت

[illegible]

[illegible]

تصدقت شوم [illegible] امر [illegible] اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] اشرف امجد اسعد والا

فی الفور [illegible]

میمنت نمود نواب اشرف ارفع امجد والا ناصر الدوله امیر قاآن حکمران جهانبانم

حال که بحمد الله تعالی در جمیع امور مراتب [illegible] خصوصاً در نظم و اداره [illegible] قشون فوق

هم خدمات مرجوعه محوله از هر جهت با تمام رسانیده محقق [illegible] مراتب [illegible]

که با همه [illegible] اجلاد [illegible] قشون کار [illegible] امور مملکت [illegible]

تا [illegible] امیر [illegible] اعظم [illegible] این [illegible] قشون

بجهة وصول بقایای [illegible] برکات [illegible] رفته است مرحمت [illegible]

وجه تقدیم حضور مبارک [illegible] کمال [illegible] خدمت [illegible]

جناب [illegible] سرکار اجل اکرم [illegible] زایم [illegible] اشتباه [illegible]

زیارت حضور مرحمت ظهور مبارک [illegible] است [illegible]

حکم [illegible] فدوی چاکر از [illegible] زیارت حضور [illegible]

شرف [illegible] نصیب [illegible] الاقدس [illegible] قرآن [illegible] فیض

[illegible]

قربانت شوم تعلیقه رفیعه در قیمت مطالعه زیارت [illegible] اولا از نعمت صحت و [illegible]

وجود مبارک [illegible] اجل اعظم روحنا فداه [illegible] شکر [illegible] بتقدیم رسانید

ثانیاً جواب [illegible] که [illegible] افواج [illegible] رفته [illegible]

[illegible] امید [illegible] این [illegible] شرف [illegible]

بجز [illegible] رضای خاطر مبارک چیز دیگر [illegible] یقین است [illegible] چاکر [illegible]

[illegible] امید [illegible]

[illegible] منفعت [illegible] را [illegible]

[illegible] عمل را [illegible] از سرکار [illegible]

[illegible] جناب [illegible] سرکار اجل [illegible]

[illegible] از [illegible] عمر [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] را [illegible]

خود را البته بوجه اولی از سر موئی خلاف و خیانت کنند و یا چیزی بعرض نرسانند

و بنده نیز توقع احسان نداره اتصال قاصد عمده الیقه رشد بعضی اطلاعات خارجی

حاصل که عرض داشته بعد از این بعرض میرساند   تصدقت شوم

حال تحریر عریضه رسیم شرفی جمع الحکومه است از همین توجهات جناب قلانس بگلربیگی اعظم

روح فزاه و ذخیره ولایتکان شد و به ما کی متشخص است تا الحال فاوه در عرض راه

از عدم کاه و جو و قحط و غلای دواب تلف و در کاه از خیمه سمت گذشت قرافه

از سلسله عواقب امور را خیر بعد رفته و به برای نوع علاج این سخت آرام نگیرد

اتصال مشغول کاری نشده از فدای چهاردهم آوریل افتتاح رسید که خلاصی در خبر

و کلی معلوم خواهد داشت و چه بعد و چه شد و چه کم کند و تقدیر را با چاپار منفصله

بعرض خواهد رسانید و امیدوار است [illegible] غایت ذخایر را اغیار عامل از امور

خدمتگذاری و صداقت شعاری فدوی هرگز نشانه [illegible] نشنیده و جزء [illegible] عمده تشریف

نمایند

مکشوف و معلوم ضمیر مرحمت تخمیر شده باشد

جان دولت شوم تصدق احوالت گردم   از ساعت خبر وحشت اثر رحلت

جناب غفران مآب آقای میرزا [illegible] علی النور ناری در قلب مشتعل گردیده حرارت

از چشم جاری گردید خاک بر سر دنیا و بی اعتباری آن اگرچه امیدوارم بفضل خدا

در عالم آن وجه پاک بهشت منزل شده باشد ولی بازماندگان را اگر خدا

صبر عنایت فرماید و الا کلان نمی توانند در این مصیبت [illegible]

از جانب شکلی القلب [illegible] در یوم پنجشنبه ۱۷ [illegible] بعد ورود بشهر لندن شرح بعد

در بنده منزل روضه خوانی و [illegible] خداوند تبارک و تعالی وجه [illegible] گشته و

از جمیع آلام و اسقام محافظت فرماید بمفاد آیه کریمه کل من علیها فان و یبقی وجه

ربک ذو الجلال و الاکرام صبر باید کرد از کثرت اندوه و الم نتوانستم

بخط خود شرحی عرض نمایم امید است عفو فرمایند [illegible] تشریف فرمای [illegible]

قربانت شوم چون اوقات بهجت علامات جنابعالی بیشتر مصروف خدمات

دیوانی است و همه امورین ولایات باید به قوه در نظم امورات دیوانی مملکت جنابعالی

مراقبت نمایند اظهار عبودیت و چاکری نماید لهذا خانه‌زاد در ماموریت کرمان [illegible]

نقطه دیگر که لازم است در نظم امور قورخانه کرمان و نظم و بهبود و تقویت کارهای کرمان [illegible]

جنابعالی خدمت نموده ولی عمده ماموریت با این ولایت کمال دقت و اهتمام

در کار وصول و ایصال وجه تقدیم حضور مبارک است و بعد از ضبط و ربط و اطلاع

و استظهار خاطر مرحمت مظاهر جناب مستطاب اجل اکرم اعظم آقای نظام الملک

وزیر لشکر مد ظله العالی باید خدمت ذریعت جنابعالی شرف و صیت [illegible] جمله

از وجه تقدیم حضور مبارک [illegible] کرمان [illegible] مشخص است و در این ولایات

فرمایشات حضرت مستطاب اشرف اسعد والا فرمانفرما حکمران این مملکت بعد

زمانیکه [illegible] خصوص [illegible] علاوه [illegible] در منزل نقد [illegible] نمود

وجوه

و مجبوری از طلب داشتند و او را منقضی نمودند اشخاص محترم را واسطه نمود

و تا میدانید علاقه من در طهران است و صاحب تحمل و اعتبارم و الآن در دیوانم [illegible]

و در طهران خانه‌داری و میدانم وجه تقدیم حضور مبارک را باید [illegible] مبلغ [illegible]

بان صورت به هیچ در این ولایت منقضی نشوم بعد [illegible] هر کس [illegible]

اطاعت [illegible] که مبلغ [illegible] [illegible]

این اوقات [illegible] رتق و فتق و وصول و ایصال وجه تقدیم حضور مبارک

خود [illegible] تعطیل است [illegible] [illegible] میرزا [illegible]

کرمان است و از [illegible] مرحمت نماید و [illegible] این وجه [illegible] جنابعالی

[illegible] دسته [illegible] است و وصول عریضه [illegible] مبلغ [illegible]

[illegible] سؤال و جواب [illegible] نماید و [illegible] وجه تقدیم حضور [illegible]

در [illegible] [illegible] مرحمت [illegible] [illegible]

تصدقت شوم   بکلی نهضت مبارک با دمجلس وزارت جلیله که بسر حضور

مرحمت ظهور را آنکه اندرکاره ابا عمده اجزاء دفاتر لشکر را تربیت فرموده اند خانمان

تقدیر باید زر رسح ربنده طبقه‌های سپاهی که از هر جهت بی‌سبکان تربیت شده

دعاگویان دولت قوی شوکت قاهره فالله قدیم و جان کم صمیم همه کمرکار اند جناب

جلال دال بیست امر چه هست ازین تربیت خدایگان معظم است

قربانت شوم   زیارت [illegible] رقیمه از فرط لطف را افتخار فرموده‌اید

جناب نظم امور و خارج قورخانه مملکت کاران و مأموریت [illegible] میرزا آقاسی

کاران امیدواری حاصل که امید دارم [illegible] وجود مبارک را از سوانح محفوظ

و دارد همه اوقات اظهار مرحمت فرمایند الحق [illegible] شایسته حمود است

کارداران و جهه [illegible] بنده درگاه عریضه عرض [illegible] ملتزم [illegible] نظم

امور [illegible] بعرض [illegible] است [illegible] در مملکت [illegible]

بنده

بنده درگاه مأموریت [illegible] از هر جهت در تقویت و حمایت آن اهتمام

لازم است مضایقه نخواهم نمود زیاده نظم امور و خارج این مملکت باید از اتفاقات

جناب [illegible] بهتر از سایر ممالک محروسه باشد

قربان حضور مرحمت ظهور مبارکت شوم   بر ذمت چاکرانه علاوه بر [illegible] شمار

لازم و متحتم است [illegible] به تحریر عریضجات عبودیت آیات [illegible] پیشگاه

حضور [illegible] مبارک [illegible] که از آن حضرت [illegible] اشرف اجمع ارفع والا روحی فداه

[illegible] میرزا محمد [illegible] لازم آمد

بتحریر عریضه عبودیت فریضه جسارت که اولا [illegible] مبارک اقتضا کند

از [illegible] عنایت [illegible] مبارک [illegible]

مبارک [illegible] حق [illegible] است [illegible]

کارکنان چنانکه [illegible] نظر مرحمت از همه وقت [illegible] است [illegible]

عرض نیاز اینکه نامه عریضه با لهامات با [illegible] [illegible] است بسیار
معتقد است طوری که الله تعالی در ذات حضرت ظل الله رو گر فرموده [illegible] [illegible]
از موجب نجات خاطر مبارک سعادت همیشه در علم [illegible] حضرت [illegible] است
[illegible] عنایت و رحمت در حق [illegible] سینه دل است در حق [illegible]
[illegible] امر مبارک است الله [illegible] اشرف الارفع الاعلی [illegible]
قبل حضور مبارکت شوم در این [illegible] [illegible] [illegible]
شرف [illegible] آستان مبارک و توجهات باطنی [illegible] حضرت [illegible] اشرف
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] غریب و فقیر
در [illegible] اتفاقه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مبارک [illegible] ساعت [illegible] در آستان مبارک حضرت [illegible]
[illegible] [illegible] امیدوار است [illegible] [illegible] [illegible] روز
[illegible]

عظمت
بحضرت [illegible] اشرف امجد ارفع والا [illegible] مبارک [illegible]
و عمر و عزت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
امید چنان است [illegible] [illegible] [illegible] الله [illegible]
تصدق حضور مرحمت ظهور مبارکت شوم از زمان حرکت موکب مسعود
از مملکت [illegible] [illegible] دار الله [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]
تربیت و عنایات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] منت متعال
مسئلت می [illegible] [illegible] محمود مبارک از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الله تعالی [illegible] [illegible]
بهار که با صحت [illegible] ارض [illegible] از [illegible] میمنت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چشم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مبارک روشن است [illegible] [illegible]

مبارک باد ارسال تحریر عریضه عبودیت فریضه بود اکنون مختصر [illegible]

[illegible] مطالع مبارک ماربیان [illegible] انشاء الله قرآن [illegible]

تصدق حضور مهرظهور مبارکت شوم — بزیارت [illegible] قضا [illegible]

بحمدالله تعالی [illegible] مبارک [illegible] الالم [illegible] محفوظ مجید [illegible] و [illegible]

و درین عید [illegible] اعظم [illegible] از [illegible] زیارت حضور مبارک [illegible] اعلیحضرت [illegible]

[illegible] اقدس [illegible] جهانبانی اسلام پناه [illegible] متجاوز از [illegible]

بمقتضای [illegible] عبودیت و چاکری [illegible] کمال [illegible] بمبارکی [illegible]

پیش [illegible] از عدم [illegible] آن [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] ضبط [illegible] جناب [illegible]

امر [illegible] [illegible] مهر [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] تا آخر [illegible] میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

از حضور مبارک [illegible] امر [illegible] اعظم [illegible] اکرم [illegible] ارباب العالم

قربان حضور مهرظهور مبارکت شوم — بر فدوی چاکر لازم و متحتم است

[illegible] مراتب [illegible] و چاکری خود را [illegible] حضور [illegible] انور

مبارک حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد اعظم والا روحی فداه [illegible] الحمدلله تعالی

چند روزی است [illegible] و [illegible] و [illegible] است

و نظم امور ولایت هم [illegible] کمال است همه رعایا و برایا [illegible]

در [illegible] تجار [illegible] دولت [illegible] است [illegible]

و اشتغال [illegible]

میرزا خلیل مستوفی [illegible] خاطر مبارک [illegible]

قاهر [illegible] حضور [illegible]

[illegible] اطلاع خاطر [illegible] مبارک [illegible]

[illegible]

مراتب را بعرض پایه سریر اعلی اعظم اشرف مطاع مطاع

تصدق وجود مقدس محمود مبارکت شوم   از میمنت تربیت و حسن تدبیر

و کفایت حضرت مستطاب اشرف ارفع والا روحی فداه در قلیل مدت حکام آن

مملکت کرمان و بلوچستان و مهمات عدیده نظم شد و منتظم و اهالی

و حشم آن از مالیات و غیره بضیق معاش مبتلا بودند باوجود قحط و

و مزارعات بلوکات بسبب امنیت آثار عامه رعایا و برایا آسوده حال

به دعای بقای عمر و دولت سرکار اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت اقدس همایون

شهریار روحنا و روح العالمین فداه اشتغال داشته و آسایش بجهة کلال را جمیعاً

ولی از ضعف طالع و بدبختی خود ... بعد از تشریف بردن موکب مسعود والا

بدار الخلافه در اواخر ... جهت ... سه سال متوالی باران بهمه بلوکات

کرمان ... آمده اولاً ... ازدیاد و مزارعات ... خانهای بلوک ...

و خالصه جات و قنوات مزارعات با عیان و بعضی ... قری از محصولات

کبوترخان خالصه و موازی شصت و دو رشته قنوات معتبر املاک رفسنجان را

و بیوتات متعدده متجاوز از یکهزار باب حیاط های وسیع و بناهای محکم مساجد و حمام

و بازار و کاروانسرا ... بعضیه موازی چهل و چهار خانه باقی گذارد

از بلوکات جیرفت و بم و نرماشیر متجاوز از نصف از نخیلات و محصولات

و مزارعات و انعام و اغنام و اهالی ... و بعضی از جمعیت ...

و کاملی ... این مملکت را امیدواری بحسن تدبیر و صداقت

نیت و مراقبت و مواظبت حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد اسعد والا روحی فداه

... درباره ... امر الاعظم مطاع مطاع

تصدق حضور مبارکت گردم   بزیارت دستخط مبارک در باب ... قنات

... مشرف فوراً ... بقدر خانه رفته جمیع ...

بازدید قورخانه حاضر بنفسه از طرز و آلات سنه رجب در رقیمه مهر طلیعه اجزاء

قورخانه و صاحبمنصبان توپخانه مبارکه و سرهنگان افواج و فوجی غلامان رکابی

مستحضر گردیده و دانسته به تعلیم الحق احیای نفوسی ترتیب صاحبمنصبان و سربازان

سه فوج به رقم مبارک جاری شد بعد و سرهنگان و فوجی غلامان شکر آن را نمودیم نسبت

ترتیب شده با کمال دقت رسید که بنفسه معلوم شد متجاوز از چهار صد هزار فشنگ

انگلیسی ساخته با باروط از کارخانه مهر آگرفته‌اند در قورخانه دارالخلافه فرستاده‌اند

و حمل اینولایت شد در قورخانه گرگان و هم موجود است از جمله از آنها

فشنگ های انگلیسی در ایام دولت مستطاب اقدس خان سرهنگ همراه داشته

بجهت تفنگهای فوج قدیم خجسته بعد و همچنین بجهت فوج ترکمن سیصد و پنجاه هزار عدد

فشنگ ساخته حاضر و موجود است و لکن از باروط جبه خانه گرگان تمام شده

تفنگ از یکنفر سرباز فوج ترکمن قورخانچی گرفته با اندازه آن تفنگ قالب درست کرده

هزار و

هزار عدد فشنگ ساخته شد سربازان امور ... العرب ... بعضه در آنجا

از صندوق بیرون آوردند امتحان بنفسه نمودیم و بسیار خوب ساخته‌اند چنانچه بجا

قبضه از تفنگهای فوج ترکمن در قورخانه طهران عوض بدل شده با تفنگهای

و تفنگهای آنها را گرفته‌اند عوض به سرتیپ چند روز بود در قورخانه نگاه داشته

و عوض نرا که ... قبضه ... از تحویل گرفتن باز معلوم شد عوض

و بدل شده است از آن تفنگها یک قبضه همین تفنگ است و ...

قورخانه چیزی لحاظ و اندازه گرفته‌اند و فشنگ ساخته‌اند بعد از دقت بار

تفنگ را که بنفسه و تفنگ ... بحمد الله ... امر و مقرر ...

هر دو فشنگ از باروط تازه ساخته‌اند ... با دقت تمام ساخته شده

الاعظم الاکرم السلطان ... محمد ... قاسم ... ضابط ... مرقوم ...

و بجای جلادت پناه ... تقی خان سلطان ... سرباز ... تا ... که ...

و رعایای عطاردالملک و در لوای طلبهای ... را به مسامحه نموده لهذا ...

آن جناب لقمه‌ی آمده بود از آنکه رعایت حال ... را به سربازان و رعایای عطاردالملک جهة

لازم لهذا با نواب امر و مقرر می‌دارم که باید حکمرانان مملکت ... را الحکم واجب دانسته

در وصول وجه طلبهای ... را به اهتمام ... لازم است بالفعل ... سرباز ... نموده

آن جناب الرحمن همه سربازان و رعایای طایفه ... در ... باشند بادار

و معتبر شده موجب نیکنامی آگاه خواهد بود تحریراً فی شهر محرم

... را مرقوم نموده‌اند   چون حسب الامر مقرر است که

قراولان طرق و شوارع ساده ... از جانب ...

نسبت به عابرین و قوافل ... عالیجاه ...

از سولتان ابوالجمع ... که رفته ... حفظ ... منازل

عرض ... بعضی ... مراقبت داشته باشند ... [illegible]

لوییت

لوییت رسیده و در کمال اطمینان عبور و مرور در راهها هیچگاه در خصوص عمل ... [illegible]

مطلب نوشته باشند مقرب الخاقان میرزا ... نایب الحکومه داشته و کار در ... [illegible]

کاری داشته باشند مقرب الخاقان محمد صالح خان ... اطلاع داده تا مشار الیه

به این جانب ... که آنها را ... دارم البته ... امور ... قرار

... مواظبت در این ماموریت ... داشته باشند ... سیاست ...

او باید ... دولت قاهره بشوند   تحریراً فی شهر ...

عالیجاه عزت ... نایب ... مرقوم ...

... نوشته ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... اطلاع ...

قدر لزوم انبار قرار کرده مخارج آن از قرار تصدیق صاحب جمع مخارج مشخص حساب آن

تنخواه بیت المال ... فی شهر ... الاول بالای ... مرتبا

قورخانه تنسیخ ... والده و داروغه در ... تنبیه ... دیوان و بر سوار ... مسکین قرار

داده اند است از قرار مذکور دم باقرین آنجا بدون جهت و سبب مداخله در امور او میکنند

لهذا با جناب حشمت مآب میرپنجه باقرین امیدواریم ... مسکین فقره غیر ... باقی

قرینان مزبور بیان امور موافق احکام دیوانی در دست ... به تنبیه ... قرار

داده اند که از ... بهیچوجه مداخله تمامی ... آسوده خاطر بلوازم خدمات محوله بعضی

و با مراتب حفظ رسیده ... است در این باب ... خواهد نمود

... دستور العمل منظور ... معمول و رفتار نمایند فی شهر ... قوی

فقره ششم از قراریکه معرب ... عسکر خان ترتیب فوج ملایری نوشته بود

جیره فوج مزبور را نواب مستطاب والا ... فقط اهالی و میرپنجه و خروارهای جهان باز

...

ثروت گندم و نان را با استحصال سرباز از خزانه و نان گرفته لهذا چون جناب اجلالا

قدر قدر اعلیحضرت ... احیاء افواج ... در سرحدات از قرار قیمت آن ...

نرخ گندم و قیمت تسعیر گندم لهذا خدمت نواب مستطاب والا حشمت میرپنجه نواب والا

از روز ورود فوج ... تا وقت معاودت از آنجا نان و جیره قیمت گندم و نان را

با آنها انفاق ... بموجب این نوشته بخرج نواب ... منظور ... فی شهر رجب

فقره سیم جناب مرمت قلعه های فوج ... قراولخانه نوشته بعضی

را معیوب است و بقیه ... آنها را با ... مرمت و تعمیر ... است

سابقا هم در خصوص مرمت و تعمیر قلعه های فوج ... خدمت والا نوشته بودیم

و آنچه قلعه فوج ملایری تعمیر لازم ... قدر ... تعمیر کرده

با آنها ... حال ... داشته است لهذا این است نوشته ... قدر ... اسم

قلعه های فوج ... را از قرار ... را با ... تعمیر و ...

بابت تعمیر تفنگ توپخانه مجری است البته باید خیلی زود تفنگها درست شده برسد انشاءالله

فدایت شوم ده نفر سرباز با کمیز و کیک از فوج قزوین همراه است در بلد

در عمارت کار بودند آنجا مشغول خدمت هستند درست توقف آنها در بلد

لطف کشیده لهذا حسب الامر قدر قدر [illegible] مقرر است که ده نفر سرباز با کمیز و کیک از فوج

ملایر که در کرمانشاهان است به عوض سربازان فوج قزوین معین شده زود به بلد

بیاید سرکار والا به واسطه این مراسله قدغن فرمایند [illegible] سربازان افواج را

ده نفر سرباز خوب با اسباب و قابل با کمیز و کیک از فوج ملایر شخص معتمد با

مامور است [illegible] حالت معطلی روانه بلد نمایند و سربازان قزوین به ولایت معطلی

مرخص شده به ولایت خود مراجعت نمایند [illegible] دیگر از فوج ملایر

مامور است سرکار والا قدغن نمایند از [illegible] این ده نفر سرباز با کمیز و کیک

مامور است مرخص با تمام [illegible] در نهایت [illegible] روانه بلد نمایند مرقوم

خانه زاد

خارج لباس آنها به سقط دیوانیان عظام بخرج کرمانشاهان منظور خواهد شد

فی شهر شعبان [illegible] علیق که نصف [illegible] [illegible] نوشته

اگر چه خلاف رسم است و ایام تعطیل [illegible] [illegible]

خواه و جو [illegible] لازم [illegible] یا [illegible] ولی چون [illegible]

[illegible] بود [illegible] که بود [illegible] [illegible] [illegible]

بخرج کرمانشاهان [illegible] محسوب [illegible] فی شهر رجب المرجب

حکم والا [illegible] [illegible] [illegible]

ملکی و ولایت قزوین با لطف خاطر والا [illegible] [illegible]

منظور نظر است [illegible] امیرزادگان [illegible]

[illegible]

[illegible] انشاءالله [illegible]

طلب ... محمد ... لشکر جمعی خود را حاضر ساخته با کمال

... سال ... ملک معلوم ... در ایام ... از ... ظاهر شده و کمتر ...

باسم لشکر ... که باشند ... مواخذه ... عالیجاه میرزا ... سررشته دار

حسب الامر خود را ... ولایات قزوین را با کمال صداقت

... دیده ... مواجب ... سال معتبر ...

... [illegible] ... مشخص ... نمایند ... [illegible]

عالیجاه ... ولایات قزوین را ... رقم ... [illegible]

امر ... لازم است که عالیجاه میرزا ... سررشته دار ... [illegible]

... ولایات قزوین را ... دیده لشکر نظری و مصرف ...

مشخص نماید ... معتبر ... از قرار ... جمع ...

با ... لشکر تقسیم ... محمد ... لهذا رقم ...

...

لشکر جمعی ... خود را که کمتر عوض و بدل نموده ... لشکر معلوم ... در ایام ...

... عوض و بدل ... باشند ... مواخذه ... [illegible]

در ایام ... حسب ... عالیجاه ... [illegible]

... ولایات قزوین را ... از قرار رقم ... [illegible]

اعظم ... نایب السلطنه امیر کبیر روحی فداه عالیجاه ... میرزا ...

سررشته دار ... ولایات قزوین را ... دیده

لشکر نظری و مصرف ... مشخص کند ... از قرار ... جمع ...

با ... لشکر تقسیم ... محمد ... سال لشکر جمعی خود را

که کمتر عوض و بدل نموده ... لشکر معلوم ... چنین کاری ... [illegible]

مواخذه ... فی شهر ... [illegible]

مقرب ... [illegible]

[illegible]

میباشند رباتوق ... محمد خان سلطان ... و مامورین ماموریت شده از قرار

مذکور موافق تفصیل ... بموجب ... در تنخواه

محمد خان ... است ... داشته است چون ...

امورخانه ... بموجب ... سنه ... لهذا مرقوم

داشت ... از قراری که ... میرزا محمد ...

الی دینار ... گرفته ... اولاد ...

... شغل ... [illegible]

از قراری که نگارش در رقم رفته ... صفر

... عزت ... محمد خان سلطان ... حسب الامر

امورخانه ... رفته ...

انتظام شغل ... [illegible]

باسم

[illegible]

باسم ... ماموریت ... مراقبت و ...

در نظم ... نسبت ... معتقد

شغل ... طرق و شوارع را منتظم ... چنانچه خلاف نظم ...

... از صلح ...

بیرون ... اطاعت ... لازم دانسته ... مرقوم ... عزت ...

از قراری که ... مستمر ... قم

به تهمت ... کرفته ... لهذا ... حاشیه

رد شده ... محمد ...

امور ... معطل

... معطل ... از قراری که مرقوم ...

اهتمام ... شد ...

ثانی اعزت نشان محمدخان سلطان از قرار نوشته محمدخان سرکرده سواران شاهسون [illegible]

اظهار کرده بود بعضی از سوارها طایفه شاهسون را [illegible] مامور خدمت و دلیل [illegible]

از محل ماموریت فرار کرده بخانه‌های خودشان در حوالی [illegible] رفته‌اند [illegible]

چون باید سوارها مزبور را زودی جمع آوری شده به [illegible] رفته در سر خدمت حاضر باشند لهذا

آنعالیجاه [illegible] مامور [illegible] [illegible] رفته از [illegible]

طایفه مزبور [illegible] سوارها فراری [illegible] معطل [illegible]

جمع آوری کرده به [illegible] بیاورد [illegible] التزام از [illegible]

معمول دارد [illegible] الوجوه [illegible] فراری مزبوره [illegible]

نگذارند [illegible] ماموریت [illegible] مبلغ [illegible]

غایب [illegible] و [illegible] بعد تقدیم [illegible] صداقت

[illegible] در هر حال [illegible] معلوم [illegible] است و [illegible]

[illegible]

همایون از طرز صداقت و حسن عقیدت نواب والا [illegible]

دارند و [illegible] انشاءالله تعالی مراحم ملوکانه [illegible] در [illegible]

قبض اجاره شرعیه اسلامیه منعقده [illegible] فسخ [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] وزیر [illegible] شش [illegible] یک باب [illegible]

واقع است در کوچه باغچه از جمله مستغلات دارالخلافه [illegible]

با جمیع توابع از فوقانی و تحتانی در مدت یک سال [illegible] تمام در عوض [illegible] مبلغ [illegible]

[illegible] در تمام مدت از قرار [illegible]

[illegible] ضمن العقد شرط [illegible] فسخ اجاره

در ظرف [illegible] در صورتیکه [illegible] متصله [illegible]

اجاره [illegible] ازاله [illegible] در عهده مستاجر است [illegible]

۱۲۹۳

مخارج تعمیر در عهده [illegible] جاری [illegible] و کان ذلک تحریراً [illegible] شهر شعبان

باجاره شرعیه اسلامیه برادر گرامی مقرب الخاقان آقا میرزا رضاقلی وزیرزاده عزه به جناب جلالتمآب

میرزا حسن سررشته‌دار تمامی شش دانگ یکباب سرطویله ملکی متصرفی خودشان را واقع

در کوزه باغخانه از محله سنگلج دارالخلافه محدود است بحدود معینه با جمیع توابع

و متعلقات از تحتانی و فوقانی بدون اخراج شیئی در مدت یکسال تمام در عوض مال

الاجاره مبلغ دوازده تومان رایج نقد وزن رواج و از قرار قسط شهر در آخر هر ماه مبلغ

یکتومان را مهاجر داده و در ضمن العقد شرط شد از بابت سرکار موجر خیار فسخ اجاره مسلوب

در تمام مدت در صورتیکه بخواهند سرطویله مرقومه را الغرض بفروشند یا غیر بخواهند با فاسخ

در مقصد سرطویله مسطوره با اجاره دهند و نیز شرط شد که در مدت اجاره ازاله

برف و خاکروبه در عهده جناب مستاجر و مخارج تعمیر با خود سرکار موجر باشد

و صیغه اجاره مع الشرط رقم جاری گردید و کان ذلک فی شهر شعبان من شهور سنه ۱۲۹۴

بفروختند بمبایعه صحیحه شرعیه اسلامیه شرطیه خیاریه جنابان عزت همراهان علیا

[illegible]

دالمعین خان ولد ان مرحوم مصطفی قلیخان قاجار مقرب الخاقان میرزا ... متوفی

بهکی وراثت ... شش دانگ مشاع از جمله ... مرحوم متصرفی خودشان را از ... بخش

قریه ... من توابع قزوین را با جمیع توابع و لواحق شرعیه از قنات و اراضی

و صحاری و اشجار و انهار و واحد و کلما یتعلق بها محدود است بحدود اربعه بمال المبایعه

سیصد تومان نصف آن یکصد و پنجاه تومان سیزده نخود وزن دوشاهی رواج سکه ناصریه خلد الله ملکه و سلطانه

بعد از اخذ تمام بوجه باعتراف و اقرار شرعی و ضمن العقد شرط شرعی شد هرگاه بایعان

مزبوره ثمن را از ظرف ده یوم بعد از مدت یکماه تمام ثمن بسوی خیار

مشتری یا قائم مقام شرعی او رد نمایند قادر و مسلط بر فسخ بیع بوجه با شرط و الا لازم البیع

و سقط الخیار و ضامن درک شرعی آن گردیدند و بعد ذلک بایعان از مشتری مزبور

تا مبیع مزبوره را در مدت مسطوره اجاره نمودند بمال الاجاره مبلغ هفت تومان

نصفه موصوف در آخر مدت برسانند و نیز اختیار فسخ با بایعان مع الکل

سابق الذکر است صیغه شرعیه جاری شده فی شهر شعبان

غرض از تحریر این کلمات شرعیة الدلالات آنستکه حاضر گردید سلالة الاعیان میرزا نصرالله

خلف مرحوم میرزا علی طهرانی و بفروخت بیع صحیح شرعی موازی شش دانگ از جمله [illegible]

شش دانگ عمارت [illegible] واقعه در محله سنگلج طهران را مستغنی از تحدید و توصیف است

بجناب میرزا محمدحسن خلف مرحوم میرزا کاظم محمد فرح آبادی بمبلغ معین المقدر والوصف [illegible] تومان

[illegible] ناصرالدین شاهی نقره [illegible] مشروط بر آنکه هرگاه بایع مرقوم از تاریخ تحریر

الی انقضاء مدت یکماه تمام هلالی از یوم [illegible] بایع [illegible] رد نماید ثمن مزبور را

بسوی مشتری [illegible] فسخ بیع مزبور [illegible] لازم و خیار ساقط است و بعد ذالک

مصالحه نمود مشتری [illegible] مزبور در ظرف مدت یکماه بمبلغ [illegible] تومان

[illegible] مرصوف صیغه مصالحه و مبایعه فیما بینهما بالعربیه والفارسیه جاری گردید

فی شهر شعبان المعظم من شهور سنه ۱۲۹۴

[illegible]

[illegible] سلالة الاعیان نصرالله خان ولد مرحوم [illegible]

[illegible] شش دانگ عمارت [illegible] واقعه در [illegible]

که مفصلاً و [illegible] مستغنی از تعیین و بیان است

[illegible] عزت و سعادت همراه میرزا [illegible] خلف [illegible] القریه

[illegible] ناصرالدین شاهی [illegible]

[illegible] هرگاه بایع [illegible] از تاریخ تحریر [illegible]

[illegible] بسوی مشتری [illegible] فسخ [illegible]

[illegible] لازم و خیار ساقط [illegible] مصالحه [illegible] مشتری [illegible]

[illegible] صیغه شرعیه جاری [illegible] فی شهر [illegible]

[illegible] مراتب تمکات معتبره

[illegible] از مرحوم [illegible] خان [illegible]

و عیال پسر مرحوم مزبور و پسران او تا اقام کبیر و غیر طفلگان میان چون شوهر را پسر کار و حقوق

حقوق او لازم است لهذا مرقوم میگردد که ایشان تا زمانیکه در زیر حکم امورات مرقومه باشند

خیر الحاج … را بدون غفلت و کاهی موافق حق و حساب و قانون شرع مستطاب …

وصول ساینده بکار مزبور رعایت نماید هر کدام از مدعیان احدی و حاضر نشیمنه از خود دال

دریافت نموده هرکس فوت شده است از وراث اینها بنهج شریف وصول … بعمل آید

و چنانچه حقوق معهود یا وراث آنها را … معقول حساب ما بین طرفین را در محضر حکام شرع

رضی الطرفین حاضر ساخته طی گفتگو و قطع … نمایند و الا … حاکم … سپرده

شده … معدلت … عارض … و هر یک از بره کاران

در ادای حق او … نیز در محضر حکام شرع حاضر ساخته به انچه حکم … از

… قراریکه مرقوم … رفته … نوشته … تعلیق نکند

فی شهر شعبان   فی ابتدای …   … الله تعالی …

احسن

جبلدار قورقچی … نواب والا است … الزام … ضرور است

و اداره مصرف … هم … در … خرج …

بلکه حال ایام همیشه در هر امورات از قراریکه نواب والا داشته لهذا ازین … بصیرت

پس باید اینها را نگاه دارد که … مصرف خدمت … نمایند در این … خزانه

دفعه هم در … ولایات … نگاه دارد … است چون که

گونه … سلطنت … جهان آرای … قرار گرفت و علاوه

بر موجب … و تعلیق … منظور … الا می هم … مرحمت …

لهذا مبلغ … الام … تعلیقه … ایام تعلیف …

خدمت … مرحمت فرموده …

… ایام تعلیف مرحمت … است

باید از … موافق تعلیقه … قسمت کنند

دو هزار دسته تفنگ سوار توجه حقوق قسمت [illegible] تا چهار هزار و پانصد تومان انعام را که گذارد

پانصد تومان مخصوص مواجب است کسری [illegible] از [illegible] خدمت مواجب [illegible] ببرد

و مبلغ سه هزار تومان از بابت است آن انعام موافق [illegible] مواجب [illegible] در آنجا [illegible]

قسمت گشته سه هزار تومان را نواب والا باید از قرار آنها تقسیم گشته [illegible] مصروف

خدمت نمایند حضور نواب والا [illegible] در این باب مراقبت [illegible] از جانب [illegible]

رعایت احوال آنها [illegible] از مواجبات دیوانی [illegible] آنها منظور شده

شده بودن [illegible] و تعویق [illegible] اعلیحضرت همایونی [illegible] مبارکه [illegible]

این وجه انعام [illegible] دیوان [illegible] اطلاع از [illegible] مخصوص [illegible]

نواب والا [illegible] اطلاع [illegible] ساخته [illegible]

و حاشیه [illegible] همایونی [illegible] است [illegible]

محسوب [illegible] و صورت [illegible] نواب والا [illegible]

اقول

[illegible] و [illegible] حواله [illegible] حکام [illegible] الوقت [illegible]

بابت ولایت را حضور نواب والا [illegible] داشته و [illegible] بابت [illegible]

راه [illegible] حواله [illegible] وصول [illegible]

نواب والا هیچ تفاوتی نخواهد کرد [illegible] وصول [illegible]

با انعام [illegible] حواله [illegible] این است [illegible] وصول [illegible] بابت

و اقساط لازم [illegible] مواجب [illegible] بابت [illegible]

باقی فقط بابت را [illegible] حواله [illegible] لازم است

و کمال اطاعت و خدمت را [illegible] الله [illegible]

در نسبت حکام تعویق [illegible] همایونی [illegible] است [illegible]

این [illegible] اطلاع [illegible] نواب والا [illegible]

بحضور مبارک [illegible] در این باب [illegible] از نواب والا [illegible]

میرزا سید کاظم   این اعلامی است که بشما میرسیم   اولاً بجناب آقایان [illegible]

ثانیاً به هر یک که در آنجا هم به همه صاحب منصبان جزو و سلاطین خود برسند یعنی دستجات خود

هر کدام در هر محلی که این مطلب را خاطر نشان خود بنمایند که صاحب منصب نظامی و حضرات [illegible]

مطلق نباید [illegible] لکن در مقام مواخذه و تقصیر نباشند که از آقایان هم نسبت رفته باشند

حکم عرفی [illegible] بدون تکلف این است که او را [illegible] باشند و فوراً [illegible] نمایند

که بسته [illegible] امر [illegible] از آنجا [illegible] افتتاح [illegible] یا [illegible] با مواخذه

تا هم از آن [illegible] در همه جا [illegible] تعریف دارند [illegible]

هیچ [illegible] اعلام [illegible] این [illegible] ایشان [illegible]

و تکلیف را از کدام [illegible] این است که صاحب منصب نظامی [illegible]

از خانه خارج [illegible] حکم [illegible] افتتاح کار [illegible]

دست [illegible] را با [illegible] که [illegible] وقت [illegible]

٩١

دیگر گفتار [illegible] فوراً [illegible] لکن صرفه و صلاح خود را [illegible]

میدانند اقدام کنند [illegible] تکلیف این احکامات را فوراً جاری خواهیم نمود

بدون تأخیر و تأمل   میرزا محمد علی را هم از این دستخط آگاه سازند

در ثبت [illegible] همین قسم صاحب منصب [illegible] میرزا محمد [illegible]

در هر یک [illegible] که [illegible] آگاه [illegible]

هر یک [illegible] صاحب منصب [illegible] این قسم [illegible]

خود هم [illegible] بلکه در جائی [illegible] هیچ جا [illegible]

نمی‌شود [illegible] تسلیم شود و جان [illegible]

بسیار [illegible] این کارها [illegible]

باز از عریضه [illegible] چیزی نفهمیدیم و سردرگم [illegible] جمع جزء را

باز [illegible] میرزا محمد علی را [illegible]

اولاً قالبها را ملاحظه کنید در آفتابی نشده باشد تا بیا لفکها را یکایک به بینید

در عوض و بدل نشده باشد فشنگ میان او بکنید به بینید یک قالب است یا تغییر

تبدیل یافته آنها را به وقت ملاحظه کنید ثالثاً از هر دسته دو سه از جور فشنگ

ثانیه بگذارند به بینند کدام خوب و بد می‌شود که خوب است او را اختیار کنید

فشنگها را بهم زده از این جور خوب را اختیار کنید بسازند به صندوق خانه

بگذارند الزامی هم از اجزاء عیب و نقص بگیرند به همه نشیها ضبط کنند

وارد هالکوبر مال فوج ترک را درست که در صندوق خانه بگذارند با علم

سر شراب بسته فشنگ مال تفنگ فوج ترک و همچنین فوج قزیم را

تقی خان هم بجای قسم اردو هم کارها بهای وقت بگیرد با وقت اهل کاملیه

حفظ نموده علت نشده و در این کار خطر را مضبوط سازند در خواهیم جانب حفاظ

و جاز بجاره را فقره به صندوق سابق فشنگ را هم نکم نهار بیاورند

تم

تسلیم قورخانه نمایند بارخانه در قورخانه بود به قورخانه‌ها از همه کارها واجب تر این عمل

فشنگ را درست نمایند رفع با وقت مقصود را بسازند

پایان قسمی که باید سردار انکار ضابطه رسد به هر جهت جان در معادل مبلغ هزار تومان

بابت موجب قسمی افواج کمال از قدر رسد و بودنی بعد از الحال که بیت به بعضی

معین بقارادر باب فوج سازید بعضی را در باب محمد کار بسازند و از به پایان عهد درست

آن دل قورخانه بیکه با نظر تار فوج ترک با وصول به بقا با مرضه صاحب

مرقوم باشد در قطعه ما ... بالطلاع سه تا با بجه ... مهمان

بیاورند در شهر نگاشته مقرب الخاقان میرزا محمد علی خان کشیک نویس ... و نوشته رسید

از آن را به سم سه تا با بیاورند که تمام وجه را السیور فرستاده باشد که ...

دسته رسید ... سه تا با ... بعد از دلیل

و دسته سه تا با بگیرد است البته کمال مراقبت را ... وجه را

بالاتفاق امور خودشان را بشهر نظم سپرده مقرب الخاقان میرزا محمد خان را بیانش نوشته رسید

بیاورند و بخصوص کمال مراقبت را بعمل آورده باشند فقط مرقوم و دو نخچه تمام دخیره برقرار

مواجب را الشهر ابواب داده رسید تا باب المصدرات ... را در ... خاطر

و موجود نیست لکن بجز آلوده امور ... سپهر ... کاشته مقرب الخاقان ...

بعد از فرمایشات تمام نصیره برقرار مبلغ بیست و پنج تومان هم ... رسید تا ...

به ... و بر دولت ولایت را جهت سر خرج ... از قدر برقرار بخرج تا ... صفر

مقرب الخاقان حاجی سهراب خان ضابط ... تومان روانه شده است

... قسم شده ... نقد تا ... مصرف داده ... در وجه ... دسته

رزنه بعنه اخراج باشند و عوض تا ... الله ... عامه ... ابا جمعه السلطان

از قرار تفصیل منظم شده ... رسید ... تا ... کنند ... خانوار

بر قرار ... در محل ... انچه ... از قرار این حکم ...

ارجان

در میان ارباب و دمات و مزارعات ... بزرگ ... وارد قرار ... ۱۳۰ ... از

متصرفه را بالملاع ... حاجی محمد ... سلطان و ... سلطان ... خان سلطان ... قرار داد

هر ساله ... گندم ... رسم ... هر ساله ... چند نفر ارباب

همه ساله با ارباب ... رسید ... صرف ... خود

از ابتدای ... انجام خدمات نظامی ... فوج قدیم ... فی شهر ... ۱۳۰۵

مقرب الحضرت العلیه عباس خان ... نایب ... بر ...

ایام ... دسته ... دسته ... منقضی شده ... قرار

این حکم ... دسته ... در ... بجای ... در ... سال

دسته ... باشند ... دسته ... حضرت ... را

از قرار ... مقرب الخاقان میرزا محمد خان ... شهر رمضان

مقرب الحضرت العالی سهراب خان ضابط ... چهار نفر ... متصرفه ...

و از فوج ترکمان کرمان باشد خانواری آنجا مقرر که از طایفه حافظی پنجاه خانوار رفته [ک]
و خانواری بجا مانده اند کار بانی دارند بالکاه امر و مقرر میگردد که در پیش سیصد طایفه حافظی را
بجا ماند و خانوار چهار نفر باز را سعی نماید در باب خود البته [illegible]
قبض رسید به هر خانواری خود رامش سابق باز آن ماه دسته بدیری معمول است از آنجا
بعد بدیر میگیرند خالصه ذی فی شهر رمضان سنه جمادی الثانی مطابق قوی ئیل
خیریت دلیل مرقوم میدارد چون الله جمیر همراه فرج الله خان اجواد فوج قدیم کرمان
در عهد مرحوم عباسقلی خان یاور منصب یاوری فوج جمع نور منصوب و برقرار گردیده و [illegible]
اجواد کاردان در فوج لازم است لهذا الله عباس خان پسر مرحوم لطفعلی خان
در جوانی بسته اوست و ابتهای روز افزون قاپه بجه له
چیزی در میان فوج مزبور مشغول خدمت بوده است رجب حکم سلطانی بارک الله
حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد اسعد والا حضرت اعظم آقای نایب السلطنه امیر کبیر روحنا فداه

بعد

بمنصب اجواد فوج قدیم کرمان منصوب و برقرار نموده با نهایت امیدواری مشغول انجام
خدمات مرجوعه بخود بوده و موجب مزید امیدواری عموم خانواده اولیت و لیاقت کرمان
افزون قایل میگردد تقرب الحضرت الامنای تقی خان سرهنگ فوج قدیم کرمان را و
بمنصب اجواد فوج جمع نور برقرار داشته در عهده صاحب منصبی دیوان فوج جمع نور احترام

و در انجام مراسم منصب جمعی منظور دارند حسب المرقوم معمول دارند

بتاریخ شهر رجب المرجب مطابق قوی ئیل خیریت دلیل مرقوم میدارد چون محمد حسین
بک الله به کمال از عهده خدمتی داشت به الخصوص در مأموریت
در سکفایتی او بطور رسیدت لهذا بکمال جلادت کرمان در حیات مرحوم عبدالرحیم خان
در جوانی با ستعداد و قابل است در جمعی محمد حسین به منصب الله که در فوج قدیم کرمان
منصوب و برقرار گردیده با نهایت صداقت مشغول انجام خدمات مرجوعه بخود بوده
مقرب الحضرت الامنای تقی خان سرهنگ فوج قدیم کرمان مشار الیه را بمنصب الله

بر قرار داشته قدغن نمایند احترام لوا ابوالخیر منصب جمعی دارند

مقرر ایلخان حاکم بروات خان ضابطه بدیوان [illegible] از قرار تفصیل [illegible] نفر از سرباز [illegible]

دسته عرض فوج ترکمن کان بمصرف [illegible] دولت [illegible] انجا اخراج [illegible] بمصالح ایشان

جلادت [illegible] ارسال [illegible] رشید جوان [illegible] معتبر از محل را بگرفته [illegible] شهر [illegible]

سال [illegible] دیگر [illegible] از [illegible] دستور العمل [illegible] مامور [illegible]

با [illegible] از قدیم [illegible] حکم [illegible] است   سن سرباز از هیجده سال است تا نهایت بیست و پنج

سال نه از هیجده کمتر باشد و نه از بیست و پنج سال زیادتر   قد سرباز از فرق سر تا پنجه پا

یک ذرع و سه چارک تمام است بلندتر باشد خیلی بهتر که [illegible] و بالتمام باید صحیح الاعضا باشد

[illegible] و [illegible] باشد [illegible] زن و بچه و تعلق باشد بهتر [illegible] کس [illegible]

[illegible] محل او باید [illegible] معتبر باشد [illegible] [illegible]

[illegible] از محل [illegible] [illegible]

داور

داور از محل میگرفت [illegible] در حضور [illegible] منصب سرباز [illegible]

[illegible] ارباب و رعایای محل مقرر داشتیم [illegible] متعرض [illegible] خود ارباب

محل [illegible] پنج [illegible] ترک را سرباز [illegible] رسید [illegible] مقصود [illegible]

[illegible] سرباز است [illegible] نقد و جنس [illegible] ممکن است سرباز [illegible]

[illegible] مصلحت [illegible] سرباز [illegible] ایشان است زیادتر

حق [illegible] نقد و جنس [illegible] بطور [illegible] سرباز را گرفته [illegible]

[illegible] دارند حسب المقرر عمل [illegible]

مقرر است ایلخان حاکم [illegible]   اسامی [illegible] سرباز از [illegible] چرخه

بمصرف [illegible] بمصالح ایشان [illegible] اکبر خان [illegible] سرتیپ قدغن دارند [illegible]

سن سرباز از هیجده سال الی بیست و پنج سال نه از هیجده سال کمتر نه از بیست و پنج

زیادتر باشد قد سرباز از فرق سر الی پنجه پا یک ذرع و سه چارک بلندتر باشد

عیب نداشته باشد که از قبیل مرض نقرس صحیح الاعضا باشد اعرج و دارای عمی و قطع
نباشد هر دو زن و بچه هم باشند بهتر است تا مستحضر نفرد خوب نیست باید معین
کند و ملک و مال و تعلق بقیه بر که زیاد میخواهم سپاه صد و رباط نباشد و عیال است
باید دارد معتبره از لشکری از اطمینان حاصل کند که تدارک کند باز مبلغ مخارج آنان بیست
در مدت تقسیم کرده شخص باز از نقد و جنس بر سر و قبض رسید بگیرد نه مقابل
هر ساله مبلغ کلان است بعد از ... خلق سرباز قدغن داریم معلوم
... الله ... بعد از سال ... حکیم فوج ترک ... صعر
مقرب الحضرت العلیه میرزا ... خان ... ضابط قشون ... قات
برحسب تفصیل یازده نفر از سرباز قشون ... دسته ... فوج ترک ... میم
وا از کار افتاده ... اخراج ... عوض آنها را باید سرباز جوان با دارا ... قشون ...
بلکه ... دست ... مصطفی خان سلطان ... فرمایش آنها ... مقرر ... آنها ... دیگر
نوشت

... و بخیح ... دستور العمل ... امور ... شرح این حکم مطاع است
... سرباز از ... بیست و پنج سال است نه از ... کمتر باشد و نه از
بیست و پنج ... زیادتر ... سرباز ... پنج ... چهار ... تمام است
از ... فرق ... بهتر است ... باشد صحیح الاعضا باشد
... و ملک ... عیب نباشد ... زن و بچه و تعلق باشد بهتر است
مستحضر نفرد باشد ... مستاصل ... و ... اینها
بقیه ... معاش ملک و مال ... باشد ... او باید ... سال
باید اطمینان حاصل ... تدارک ... تخلف است
باید ارباب ... هر سال ... میگرفت ... سال
... ارباب ... مقرر ... متعرض ... اربابان این
تدارک ... سرباز ... از مال ملک و نقد و جنس ...

وجه تدارک را [illegible] علاوه بازنه و قبض رسید از و بگیرند مقصود در این است
که تدارک [illegible] علاوه [illegible] در [illegible] خزانه [illegible] [illegible] ۱۲۷۵
زیاد [illegible] [illegible] [illegible] بنوعی [illegible] علاوه را گرفته
او را با دار [illegible] [illegible] حسب المقرر معمول شود فی [illegible]

[illegible] شهر [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] محمد [illegible] خان نایب اول از فوج
قدیم [illegible] بمقتضای رشادت و جلادت و قابلیت محمد [illegible] نایب جم
دسته پنجم [illegible] امر [illegible] حضرت مستطاب اشرف اسعد ارفع والا [illegible] نایب السلطنه
وزیر جنگ امیر کبیر روحی فداه بمنصب نایب اولی دسته پنجم [illegible] مفتخر و سرافراز
که [illegible] [illegible] [illegible] تقی خان سرهنگ فوج مزبور برادر [illegible] نایب اولی دسته
مزبور [illegible] صاحب منصب [illegible] فوج مزبور [illegible] مستوفی [illegible] را [illegible]
بیش از پیش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

نظر [illegible] رشادت و قابلیت و [illegible] [illegible] سیف الله بیک [illegible]
در [illegible] سلطان در [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] محمد [illegible]
نایب دوم دسته پنجم فوج قدیم [illegible] بمنصب نایب اولی مفتخر و سرافراز
سیف الله [illegible] [illegible] بجای [illegible] نایب دوم [illegible] [illegible]
تقی خان سرهنگ فوج مزبور [illegible] [illegible] خود منصب [illegible] را
احترام [illegible] [illegible] [illegible] چون غلامحسین [illegible] نایب [illegible]
مزبور از فوج [illegible] [illegible] [illegible] لهذا بمقتضای رشادت و جلادت
[illegible] نایب [illegible] دسته [illegible] بجای غلامحسین [illegible] نایب [illegible]
بمنصب نایب [illegible] [illegible] [illegible] غلامحسین بیک [illegible]
بجای [illegible] نایب دوم [illegible] حسب الامر حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد
اسعد والا [illegible] نایب السلطنه امیر کبیر روحی فداه [illegible] [illegible]

رقیب فوج ترکت خدمات معضله فوق را از درعالت واگذار نمایند

بجمله آنها بصاحبمنصبان و سربازان فوج مزبور قدغن نمایید که او را [illegible]

احکام او را احترام نمایند فی شهر محرم

مقرب الحضرت الوالا میرزا عبد العلیخان سررشته‌دار فوج گرمرودی را [illegible]

مقرب الخاقان میرزا محمد رفیع خان لشکرنویس دیوان اعلی بطوری سابقین مواجب [illegible]

و افواج فوج گرمرودی و [illegible] بود [illegible] صداقت

و امانت درستکاری و معقولیت و جمعی آگاه را [illegible]

برحسب الحکم [illegible] امور [illegible] بلوچستان داشته موافق دستور العمل

حقوق همه اجزا و افواج [illegible] ملک [illegible] کتابچه [illegible]

مهر نمایند و نیز حسب الامر مهر است که کتابچه و طلبکاری را [illegible]

دفتر وزارت جلیله عسکریه و دستور العمل [illegible]

سعد الدوله

سعد الدوله و سرهنگان و یاوران و سررشته‌دار و صاحبمنصبان و شمشیر [illegible]

[illegible] فی شهر محرم

مقرب الخاقان عمدة الخوانین سعد الدوله سرتیپ اول فوج گرمرودی [illegible]

برحسب امر وزارت جلیله عسکریه مقرب الخاقان میرزا محمد [illegible] خان لشکرنویس دیوان اعلی

خود بشخصه امر [illegible] مواجب و عمدیات قشون ظفرنمون [illegible]

این مملکت است بطوری سابقین مواجب و عمدیات [illegible] بلوچستان

مقرب الحضرت الوالا میرزا عبد العلیخان سررشته‌دار را با طلبکار و کتابچه [illegible]

امور دیوانی مملکت کرمان و بلوچستان است برحسب این حکم [illegible]

امور [illegible] همه اجزا و افواج قشون مامورین [illegible] حقوق

دیوانی [illegible] کتابچه و طلبکاری را مهر نمایند و نیز حسب الامر [illegible]

باید مهر است کتابچه و طلبکاری را [illegible] سرهنگان [illegible] صاحبمنصبان [illegible]

بقسمی که دستور العمل [illegible] شده در ضمن [illegible] به اطلاع خاطر مبارک

اولیای دولت ابد مدت قاهره [illegible] مراتب را [illegible]

عرض نماید البته برحسب حکم مطاع معمول دارید فی شهر محرم

مقرب الحضرة العلیه عباس خان سرهنگ نایب بم و نرماشیر [illegible]

دو کلید توپخانه و توپچی که برای محافظت [illegible] بلوچ [illegible]

از بم و نرماشیر [illegible] روانه کنید

[illegible] در عرض راه معطل نشوند حسب المقرر معمول دارید شهر [illegible]

مقرب الحضرة العلیه عباس خان سرهنگ مراعات نوکرها و [illegible]

از توپچی و سرباز [illegible] لازم است این توپچی [illegible]

که مامور [illegible] رعایت کنید که

آنها را از عوارض [illegible] معاف دارید [illegible]

فی ع

قدغن بلیغ نمایند که مباشرین بم و نرماشیر ابداً مزاحم نشوند و رعایت آنها را

منظور دارند شهر رجب مقرب الخاقان حاجی سهراب خان ضابط زرند

حکم شرعی [illegible] خطاب میرزا عبدالباقی نام [illegible]

[illegible] صبیه [illegible] و [illegible] صبیه [illegible]

زوجیت [illegible] ثابت نماید و حسب ظاهر شرع دختر [illegible]

[illegible] از [illegible] حکم میرزا عبدالباقی [illegible] قدغن [illegible]

و [illegible] از حکم شرع تخلف و انحراف جایز ندانند و [illegible]

[illegible] الله خان [illegible]

جیرفت [illegible] حسب [illegible] مقرب الخاقان [illegible] خان [illegible] حکم [illegible]

[illegible] خان [illegible]

در کار [illegible] و نظم امور [illegible]

عموم مردم و رعایا از صدمهٔ دولت نیک اثر کمال اهتمام بظهور رسانند آگاه

نیز با همه لشکر جمعی خود در جیره و مواجب ضبط و ربط محصولات خالصه

و نظم و نسق بنه‌ی مزارعات دیوانی پاره خدمات از وصول و ایصال

مالیات و غیره حسب دستور العمل مقرر با انجام رسانیده کمال مراقبت

در مواظبت داشته مراتب قابلیت و کاردانی خود را در انجام

امر خدمت بظهور رسانند فی شهر [illegible]

آگاه عزت همراه [illegible] خان سرکرده لشکر بیستانی [illegible] در [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] جمعی [illegible] خان [illegible]

جیره و مواجب [illegible] بموجب احکام مستعطفی [illegible] حضرت آگاه و قرار داده

صدمهٔ دولت نیک اثر در انجام خدمات دیوانی [illegible]

آگاه و همه لشکر بیستانی جمعی او است [illegible] کمال مراقبت

[illegible]

در مواظبت را در انجام امر خدمت بظهور رسانند در مراتب کاردانی و قابلیت

خود را در نظم امور که بدو محول است [illegible]

چون [illegible] دست [illegible] دسته [illegible] فوج [illegible] خود را

صرف [illegible] در [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] جهت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اعظم اکرم آقای نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ [illegible]

[illegible] دسته [illegible] در [illegible] نایب [illegible]

در موجب [illegible] دولت [illegible] گردد

مقرر [illegible] ترتیب فوج [illegible] نایب [illegible]

دانسته [illegible] در [illegible] فوج [illegible]

نظر مراتب [illegible] و کفایت [illegible] حسب الامر

بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد اسعد والا شاهنشاهزاده اعظم اکرم نایب السلطنه

امیر کبیر وزیر جنگ روحنا فداه در دسته سیم فوج [illegible] در عوض میرزا [illegible]

و بمصرف مواجب منصب نایب دومی منتخب و برقرار گردید سرتیپ [illegible] سلیمان خان

سرتیپ فوج مزبور و صاحب منصبان [illegible] را نایب دوم دسته [illegible] صاحب منصبان

فوج [illegible] احترامات را لازم دانسته منصب منظور دارند تحریراً فی شهر [illegible]

بمقتضای رشادت و قابلیت عالیجاه [illegible] حسب

امر بندگان حضرت مستطاب اشرف امجد ارفع اسعد والا شاهنشاهزاده اکرم اعظم نایب السلطنه

امیر کبیر وزیر جنگ روحنا فداه در دسته ششم فوج [illegible] در عوض [illegible]

[illegible] و بمصرف مواجب منصب نایب اولی برقرار گردید مقرب الخاقان سلیمان خان

سرتیپ فوج [illegible] را نایب دسته [illegible]

صاحب منصبان [illegible] فوج مزبور را الزام منصب احترام لازم [illegible]

حکم والا آنکه چون از قرار فرامین خاقان مغفور شاه مرحوم و رقم مبارک ولیعهد مبرور

[illegible] مرحوم [illegible] خان [illegible]

اسحق خان [illegible] مرحوم آقا [illegible] پسر اسحق خان [illegible]

[illegible] طایفه [illegible] بمحافظت و [illegible]

این [illegible] خدمات [illegible]

[illegible] مرحوم [illegible] خدمات [illegible]

[illegible]

مقرب الخاقان [illegible] سلیمان خان [illegible] مرحوم اسحق خان [illegible]

در [illegible] [illegible] شاهنشاه [illegible]

[illegible] در خدمات دولت [illegible] در خدمات [illegible] خان

منصب [illegible] سرتیپی [illegible] نظر [illegible]

مورد شاد و بهجه بر کار و الا نیز از هر جهت لوازمی قابله با محافظت و عمارت ارک کریم

را بمبار الیه واگذار حسب الامر او بر که یا ده کریمان بلاد ... در ربعه مقرر ... بانجام

الکاه ... ترتیب ضابطه ... در بایه و ... حسابات امر ... حسب الامر قدم

معمول داشته در عهده شناسد

من مصنفات مرحوم مبرور جنت و رضوان آرامگاه شاهزاده اعظم خانلر میرزا
احتشام الدوله طاب الله ثراه در نصایح مشفقانه و مهر و محبت
و مودت و الفت زن و شوهر

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خدا و ذکر صفات محمد و آل محمد او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین در شب
یلدا که حد و پایانش ناپیدا خود را مشغول کردن خواستم که مونسی که از تنهائی بهتر از
کتاب و انیسی لایق تر از شیر اولو الالباب بچشم مطالعه کتب سر آمد و افتاب
بر بام قصه بپایان رسید و صبح ندمید بیت بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی
بصد دفتر نشاید گفت وصف الحال مشتاقی بخطاب شب آغاز کردم رباعی
ای شب نه ز زلف اوست بر پای تو بند پس رو دراز بر کشیدی تا چند

از صبح

از صبح تو نیستی چو من عاشق زار من میگویم بس است باری تو بخند
از خطابم ثمری و از عتابم اثری هویدا نشد از خواب ملالت و از بیداری کسالت
دست داد اوراق سینه مجلد که گویا دل عاشق و روی معشوق کف راد همت از پای
بود خسته خواستم چون رخ خطان تباه و چون شب سیاهش از نوشتن اشعار نام
بیت شعرت طرب انگیزد خاطر که حزین باشد یک نکته ازین معنی گفتیم و همان باشد
بهر میدان آب خیال راندم و بهر صحرائی توسن فکرت تاختم دیدم سواران
میدان بلاغت و دلاوران عرصه فصاحت گفته نکته نداشته که نگفته باشند
بیت چو قطره تو بر ژرف دریا بری بدیوانگی ماند این داوری
از دعا و نفرین بر بیداری شب و دراز دستی غمان کشیده‌ام دل در جوع بتقریر از مقال
همعنان تنگ بسته و عار از مضمون من تشبه بقوم فهو منهم نکرده و در عرصه وسیع
جولان آغاز نمودم که کتاب کلثوم ننه دیده را از قانون کلیه و جزئیه حکمی که همانا نوشته

تعالی الله عجب محکم بنائی در احکامش چون احکام علمای اربعه از شائبه تغییر و تبدیل
مصون و بنیانش از حوادث اندراس محروس آیاتش چون آیات سماوی متبع
و براهینش چون برهان منطقی مطبوع عرق خجلت از جبین پاک کردن گرفته بیت
سیل بر اوج بحر بود خروش   چون به دریا رسید گشت خموش
از آنجا که طبع طبیعت بشری است در معایب این سلسله جلیله جهت
جلالتشان قلم در کشید الحق حقیقت همین است فرد عیب نقاش میکنی هشدار
و این عالم الوان است رنگها از این عالم خیزد و هیچ رنگ نیامیزد دریای محیطات
سفینه نوح را از اینجا خلاصی نیست و لات حین مناص صفحه ...
پر از نقش عطارد است و همه بود بیت چند نقش در نقاشش بنان در میان
مرحبا بوی در عطارش بنان آنکه از تحصیل صاحب صحو گیرند و این
سر دچه گوی و چه نویسی در کتب آسمان را از نطق نگشته باشند

و چه گویی از زمان آدم الی یومنا الاتم بر فصیح و اعجم گویا نشده باشد بیت
یک چراغ است درین خانه که از پرتو آن   هر کجا میگذری روشنی طلعت اوست
ورق را گردانیده استغفر الله ثم استغفر الله شیخ سعدی شبی در گوشه خلوت نشسته
زمزمه این اشعار نمود شعر زن و اژدها هر دو در خاک به   فرداه آن حرزمانه
در آن گاه عجوز ذات الدواهی بجه بود است آری هر کجا اسم عفاریت بر زبان
آید حاضر خواهند شد پرسید چه میخوانی شیخ از اضطراب زبان لال و ملهم بیان
مقال گشته مع الفور بخواند شعر زن اژدها هر دو پیغمبرند   تا ابد قدر بنوشتش که
آنکه نگشت دیبالیست بر آوایش اقرار کند قلم اینجا رسید و بر شکست
لوی دیگر پیش گرفته و از دیگر در آمد فرد کرم بر انی از این در درآیم از در دیگر شرحی در
سلوک و رفتار این سلسله علیه اعلی الله قدرهن نوشته چیزی مقابل نام سلوک باشد
ملکه را شاید و سخن جو در مجلس خواتین عار آید حضور خواتین بکار آید و حال آنکه همه را

درکار است بیت سخن کز سر جان خیزد نشیند لاجرم بر دل چه اند عالم آدم
و حوا را آفرید و مبنی در میان همدیگر انداخت مادر این محبت است و زن را
وطن و مسکن الهی میداند و لذا مثنوی این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن
شهری است کاو را نام نیست در کلام مجید امر بتزویج فرموده و احادیث نبوی ۲۳
مذمت تجرد نموده و تاکید در سر وصلت وارد است و مایه عیش الهی میشود و تو چگونه
و علاقه در دنیا حبل المتین زن است بیت من تمسک بهما عاش سعیدا فرد تو کرده بعد
لکن جفت و اگر طاق آید مایه استراحت و دوام لذت معیشت زن کماند بربایه
کامرانی از زمان صاحب بود نه اینکه تصور بود این لذت عیش از معشوقه بازی
و شاهد هرجائی خواسته اند بیت خراب کند شاهد خانه کن برو خانه آباد
گردان بزن تعلق خاطر باید نه تعلق خاطر کسیکه علاقه نداد لاقید است و پریشان
دنیا است نه از دنیا چیزی فرا گرفته و نه از آخرت بهره یافته و لکن

هو الخسران المبین اگرچه امر عقبات درکات و ابتدای مرارات اختیار است
و مال است بی زن دل کار دنیا نتوان ساخت جز بدشواری معظم علایق دنیوی
زن است از آن است که حب الشیطان می نامند و علاقه محض از زن است
ترک پدر و مادر و بلاد و دیار اقربا را میکنند خود را بمهالک عظیمه می اندازند و اختیار جلای
در آتش میکنند محض برای رضای خاطر زن امر زن عظیم است و سر این لاینحل ماند
مرد از زن گزیر نیست کسانیکه انکار این عالم نموده اند با حکمای حق کرده اند
یا بیخبر از عالم بوده اند و الا مردان مرد در زیر این بار مانده و بجز تحمل و شکیبائی اختیار نکرده اند
بیت تو هم چو مرد و بارش کشی لکن مشتبی در کارش کشی می ببین زنان را
بجهة خاطر مرد بیگانه در مدت عمر ندیده بلکه نامش نشنیده بمحض تزویج از مادر
بیگانه گشته و ترک همه را نموده فرد از کاینات ذات ترا اختیار کرد
و بجهة محبت شوهر از ایثار زر و نثار جان و سر مضایقه ندارد و اگر صیاد فریب نگری

بیند بافسون او از کلک خوب بیرون رود و کاغذ شکر خند و بحرفی را کلام الهی حرز جان خود
قرار میدهد و احیاناً پوست حماری را عوض نافه تتار میدانند گر این خشک را بدل
مشک میگیرد از پس گفتار شیرین ترین اسباب شیرینی اهل فن است استقامت
میجوید و از همه اینمقدمات محبت شوهر میخواهد بیت عشق ازین بسیار کردست و کند
سبحه با زنار کردست و کند و غافل ازین است وین همه فسانه است و از سر فن
بهیچ کاری نباید و هیچ محبتی نشاید لا یُسمِن و لا یُغنی من جوع گفتار شیرین و کار است
نکوست گفتار رنگین رفتار خوب است نه پارچه چوب و چوب بکاری سوختن است
نه مهر و محبت اندوختن پوست بخش کاری اندوختن است نه مایه محبت
ساختن و محبت از حسن خلق خیزد و زشتی و زیبائی مایه محبت نمیشود سکوت
و رضا و حسن گفتار و مهربانی هم حسن و زیبائی است زیبائی و سیاه کاری نابان
زشت رو بهتر از دو خواهد بود از ماه بگنی تر و زیبا تر از حیوانات بیت بجهت
ابرو

زن هرش که در باطن است دایم سر کوفته است زنبور اگرچه شهد های انسان
از و گریزان است دلربائی و مهربانی مطلوب است نه زینت ظاهر و رعنائی شعر
دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشد خواجه آنست که باشد غم خدمتگارش
حور بهشت با اخلاق زشت از دیو بدتر است و دیو با اخلاق خوب از نگار
مرغوب تر است بیت اگر خانه تالار همایون نه جهت خدا را بجهت لطف تو را دوست
پس عمده سبب محبت سلوک است و رفتار خوب و گفتار شیرین و کردار رنگین
پس در تحصیل نیک اخلاق و خوش سلوکی باید بکوشید زنان تمامی باید که از حاجت بدر دل
و دعا باشند سحر و جادو در چشم و زبان است و گفتار و بیان بیت
چشم جادو تیر غمزه دام کید هر چه هست از بهر صید زن خوش
منش خواه نه خوبرو زنی بد خو گر زاید چه باشد کمی پس نکته چند در بیان
سلوک زن و گفتار ما گفته اند که اگر مراقب باشی اولاد سالها نه حاجت

در عین گفتار

بدعا می‌ورزند بدوای عطار روی نهند یصلح العطار ما افسد الدهر در باب سلوک با
در راه محبت از طرفین باید کامل باشد و این امر را قیاس بسیار امور نتوان کرد
کسیکه عشق بکسی داشته باشد همانی بر خلاف محبت دیگر ترک میکند و از ترک او
گر خلاف نکند نقصان نخواهد آمد بعد از قرنی همدیگر را با هزار مانع می‌بیند آب
یکدم نمی‌توان بود عمر سلوک کرده مایه رنجش شود بر فرض شود تحمل یک ساعت و یکروز
ممکن است تا چگونه باشد مادام الحیوة تحمل سوء سلوک نمود در مجالست و معاشرت
همه عیوبات ظاهر باشد و بسبب تنفر قلب هجران باشد بر زن لازم است بنوعی حرکت
کند که هرگز کدورت در میان نیاید بسا زنان که به بدشکلی و شمایل دیده شده دیگر اند
از دیدن او نفرت بهم رسد و حسن سلوک و رفتار خوب چنان حرکت کند که در عیب او
بهتر از هزار حسن بعضی مرا از عیب او بنظرش نمی‌آید و اغلب اتفاق افتاده که بسیار
صاحبان حسن و جمال و عقل و کمال در نظر مردان از مار گزنده و عقرب زننده بدتر

دهیمه

و همیشه شکایتش از بخت بد بجهة رفع کدورت و تحصیل محبت از دنبال ایشان
و عقب آن پی پا افتان و خیزان سبحان الله بیت سالها دل طلب جام جم از
ما میکرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد محبت در وجود خودش میباشد
و بسبب محبت گشته و عمده سر بیکار این است هر زشت رو از خود بالکس
است خوبش خوب و دیگر خلق را پیشه خود میسازند و همه خلق را بهیت میآورند

شعر
عشق من انکه خواجه بر خوبی اوست
نه بجهت بالای دلجوی اوست

خود پرور و استغنای خوبروی بعد تحویل میدهند و بحسن جمع خاطر جمع است خیال میکند که هرچه
میکند خوب است غرور حسن معشوقی را غالب میکند و اختیار سلوک از دست میدهد
و بگفتار خام بیهوده گویان فریب میخورند و تعریفش میکنند و بگوشش میخوانند

شعر
طریق عشق بمعشوق ناز است
و عاشق از کمیتی بنیاز است

بیچاره فقیره فقیر را میبانند و قتی خبردار میشود بیچاره با آن همه حسن از نظر افتاده

و باره وورد قرین و بابختی هم نشین گشته و فریب حسن و جمال ها به نخوت و طرق تکبر را
از دست نه هر در هر حال بر احوال مطیع امر و نهی حق باش و از خود مگذر بیت
ما قلم بر سر کشیدیم اختیار خویش را اختیار آنست که قسمت کند درویش را
فانی در طاعت حق باش و چون و چرا نداشته باش با نچه کوید اطاعت کنه
فرمانبرداری حق را واجب شناس و لو فی المثل حق بهشتش را گرفته با تشش میندازند
آتش را گلستان و باغ بستان بداند تمرد و تخلف بیکنفس کشیدن هم باو
جایز نداند هر که هم خلاف یکسال از حق گوید و بهشت که در سلک ... شعر
یا مکن با پیلبانان دوستی یا بنا کن خانه در خورد پیل یا مکش بر چهره نیل عاشقی
یا فرو بر جامه تقوی به نیل همینکه خود را صاحب رای بیند و از خود رضا و خطا
در میانه دیده باید توقع دوستی نداشته باش باید هر کیدل و یکجهت باشی اطاعت حق را
فرض طاعت بدانند شعر کی برگرفت از جهان کام دل هر که کم بود
باز

با فر آرام دل شرط کیر حفظ زبان است هر زخم زبان بتر از زخم سنان است
عربیه جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان آنچه زخم زبان کند با جان
زخم شمشیر جان ستان نکند زبان را اثری غریب است در محبت و عداوت قلب سلطان
بدست باید سخنان تلخ نگوید هر قلب بر نجا بیت گفتار تلخ از آن لب شیرین نه در خور است
خنمش لسن عبارت هر زهر چیز خوشتر است بشیرین زبانی توان برد گوی
هر پیوسته تلخی کشد تند خوی زخم زبان هر گز التیام پذیر نیست و تا عمر
باقی است اثر این زخم باقی خواهد بود زهی احمقی هر هزار ملایم میگوید و بعد از آن
عذر میآورد هر میان جنگ نان و حلوا قسمت نمیکنند جنگ بود با جانم میان
جنگ حلوا نمیکنند همه توپ است و تفنگ و چوب است و سنگ کیر زبان و حلوا از آن
درست نمیشود کرفت و خود و توقع دوستی نباید کرد و از محبت باید طمع برید و آنچه
کفته نمیشود در لوح دل حساب کن چون زخم ناسور از علاج هر گذشته پس باید ابدا

حرف تلخ نگوید و اگر مرد را در حال تغییر ببیند جواب بی‌جواب بجا یا بی‌جا تا بتواند بگفتار
نرم و ملایم از آن تغییر پایین بیاورد غرض ازین حدیث آنکه گفتار نرم چون آب است
بر آتش گرم هر چند گناهی نکرده باشد گناه بخود دهد و از در عذرخواهی درآید و تملق
و چاپلوسی پیش باید بطوری کند مرد را خجل کند اگر آن ساعت هم خجل نشود
لامحاله خجل خواهد شد و سبب زیادتی محبت خواهد گشت یک کلمه غلط کردم
بد کردم بهتر است در مقابل صف آرائی کردن و سخنان زشت گفتن و شنیدن
و سالها مایه کدورت شدن اگر چه زن پادشاه باشد و مرد گدای تون تاب هر چه درین مقام
فروتنی کند بهتر است و اگر فرضا دیده تغییر حالت نشد و رفع تغییر فرو نگشته است
تغییر آنمجلس به یکسو نه بطور قهر بسبب زیادتی تغییر و کدورت مرد خواهد شد ببهانه
از مجلس برخیزد و فورا مراجعت کند و بهر قسم که تواند رفع تغییر البته کلا مسکه
بعد از ده روز از روز بخشش صاحب سخن بر زبان نیاورد و این مقام بزرگ تحمل و تواضع است

مصرع

مصرع: مرد صد من استخوان باید که صد من بار برد — مردان مرد از عهده این امر بر نیامده‌اند
و امثال آنان خود نشسته‌اند چگونه زنان خفیف العقل ضعیف القلب میتوانند
تحمل نمایند و ای بعد از اینکه کسی طالب دوستی باشد و نخواهد رشته محبت قطع
منقطع باشد فرد: صبر تلخ است و لیکن بر شیرین دارد — باید بسختی صبر و تحمل را بکشد
و زبان خود را بتیغ تیز قطع کند بهتر است از ستیزه که به پشیمان شود بخصوص
در حال تغییر عنان نگاه ندارد و نگاهداشتن از دست میرود و سخنان زشت بمیان
بیاید و بعد به هیچ وجه نزدیک روشن نشود و اگر بفرض اصلاحی هم بظاهر بشود کدورتی
در میان باشد و آن محبت مطلوب است از دست میرود تصور نکند که مرد
چرا گفت من نگویم یا ازین گفتن نقص در شأن من حاصل میشود این تصورات
محض جهالت و نادانی است بمراحل از مقصود دور می‌افتد بیت
در خرمی در سرای ببند — که بانگ زن از وی برآید بلند — تهی پای رفتن به از

کفش تنگ بلای سفر و زن بد در خانه جنگ دیگر چگونه دوستی و محبت باقی
می ماند و زن را وقتی که نزاع و جدال بخیزد این خصوصیت نه دوستی بعد از آن فرضا
اگر آشتی هم شود دشمن هم با دشمن گاه در صلح است گاه در جنگ تا میتواند الفاظ
رکیک نگوید و سخن ناملایم بر زبان نیاورد اگرچه بعنوان شوخی باشد و مزاح مناسبت
به الفاظ کنایه دار زشت پهلو دار نزند اگرچه آتشش را شوخی بلکه اظهار ملالت نکند
بر فرض که از چیزی شکایت نکند نه به رمز نه به پیغام مطلق پیغام را موقوف کند
و از سخن سخن چیز دیگر که حکایت غیر از آن خارج است اگرچه بعنوان حکایت باشد
نکند و احتمال نگاه پیر زنی که آمد … بلای کبری و طریق دوستی بگوید … از هزار دشمن بدتر است
کلمه هرگز نگوید هرچند صد هزار ناملایم بر چند کلمه کلمه بیاید … کلمه خطا است هرچند
کلا اگر می درمیان باشد لابد کلمه بحث که در دست … حاشا هرچنین باشد زن شوهر را
چه کلمه کلمه را سر زنها باید از عروسی نکنند زن و شوهر هر دو از هم توقع زیاد بیشتر باشند

چه عیب دارد

چه عیب دارد کلمه کردن چه اولا بلند در کلام … مثل صدای خر باشد ان انکر الاصوات
لصوت الحمیر بلندی صدا احسن جهتی ندارد … خانم مثل توپ صدا اش
در میاید یا آتش از دهنش بیرون بیاید هر گاه قباحت همین تعریف را … کافی است
هرگز پیش از سخن نگوید کلمات زشت در کلام نیاورد در مقابل مقابله حرف نزند
در وقت تکلم پهلوانی بخاطرش نرسد که دستش را مغرب بزند … مغرب
گاهی دست بر کمر گاهی با سقف خانه آشنا باشد گاهی پا پهلویش نشسته باشد
سر و صورت او را خواهد کند دهن کف کرده چشمها را از حدقه بیرون رفته باشد
یک گره … آدمی بیاید الفاظ خشن از زمین را زانو بان زانو می افتد و می غلطید
گرد به صفت آسمان بلند میلیند پس تکلم زن باید بملایمت باشد با آواز نازک و ملایمت
گاه از ناخوش بر خود استر با تانی و قشنگی گاهی سر انگشت حرکت بدهد … نظر
… نگاه کند چشم را اندازه اندازه شیرین و نمکین سخنان محبت آمیز و کلمات شوق انگیز

دلکای بدین دست بعبه باید حرکات او در تکلم چنان باشد و بهمان حرکت و تکلم

چنان دلربائی کند و همه را چشم و گوش بسوی او باشد اگر ساکت و خاموش باشد همه شوق

شنیدن تکلم او را داشته باشند و مطرز جمال و فعل طالب کلام او باشند و اگر هزار غم و اندوه

هشته باشند بکلمات آبدارش رفع ملال خاطرش شود و زنگ غبار از دلش برخیزد

و این بیان تقریری و تحریری نیست باید خود شخص متتبع باشد ملاحظه کند و خود را باین

آداب مؤدب کند تصور نکند که خلقت من این طور است و من کج خلقتم هر زبانم

صد ایم کلفت است خود را نمی توانم نگاه دارم جوابش این است **بیت**

من آنچه شرط بلاغت است با تو میگویم — تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال

این تصورات همه از روی حمق و سبب عقل است و الا جمیع کارها را انسان

کسب کرده است خلقتی نیست همینکه جهد مرکب شد بسبب خود بر خود و قباحت

کار را دانست ترک میکند تلخی بشیرینی مبدل میکند مس طلا میشود من کیمیای

نوک

سلوک را تعلیم میکنم هر که میخواهد وجه خودش را طلای خالص بنماید بسم الله و الا

حسبی الله و توکلت علی الله قهر مکن هر چند صدمات کلی ببیند اگر خوب ببیند صابر

باشد و قهر را محاله بغض و عداوت میداند هرگز رو ترش نکند که برابرو زند **شعر**

بزندان قاضی گرفتار به — که در خانه با ترش ابرو گره — گشاده دل باشی و خندان باش

بگشاده رو که حرف زند و تبسم نماید هرگز ملول نباشد و دلتنگ نشود شیفته شود

بیوه زنهای ماتم زده دایم دستش در بغل یا زیر زنخ باشد گره در ابرو و بر روی

ترش هم بدتر از زهر قاتل و هر که تند است نشیند کجا عزیز شود همصحبت با کسی او غرق شود

یا از صبح تا شب حمالی کرده نان بقدر قوتش تحصیل کرده چه خبر است اینکس را در حسن

و جمال هم تا باشد مدهوش سرآمد زنان است که در حالت نزع باشد آنگاه است و

نبات را نمی توان از دست او گرفت با اینحالت چه خوش توقع باید داشت و چشم

از و میتوان گرفت در رفتار باید تند راه زود و کردن را کج کند و تند را

بیرون بیاید رفتارش نرم باشد قدم پوشش بهوا بطوری حرکت کند و در حمام

حرکت کمال دلربائی را داشته باشد نه مثل نانوا به کار سر و کون جنبانیدن با

با کمال وقار مستانه و قشنگ حرکت کند بیت آن کبک کاندر رفتنش صبر از

دلها میبرد کبک از خراسان آمده از فارس یغما میبرد باید وقت راه رفتن

دستهارا زیاد حرکت نده مثل چوب خشک هم به پهلو بچسباند بسیار کم حرکت

بدهد جنبانیدن کون لازم نیست در حرکت ملایم او خواهد جنبید حرکات جلف

و سبک در راه رفتن کار شاهدان بازاری است میخواهند حریف پیدا

بکنند هیچ وقت عالم دلربائی ناز و طنازی در حرکت لازم است در مجلس

آب دهن نیندازد و دماغ پاک نکند انگشت به دماغ و ابرو نبرد بسیار بد

حرکت است باعث نفرت قلوب میشود کثافت دماغ و چشم باید هر وقت

در گوشه چشم جمع نشود و آب بینی در گوشهای دماغ خشکیده نشود و آنرا از بیناش

دستمال

دستمال نازک کوچک تمیز در دست داشته باشد چشم و دماغ را گاه‌گاه پاک کند قبل از

نفرت بهم زدن بسیار بد است در خوردن ملتفت شد و مثل زنهای بیسر در گوشهای چشم

هزاران [؟] جمع شد از یک طرف دل آب دهن سرازیر و آب دماغ هم خشکیده

در بینی مخلوط شد کثافت کاری مضبوط بعمل آید و وقت سرفه کردن و عطسه نمودن دستمال

دم دهن بگیرد و آب دهان بیرون نیاید بعضی کسیکه تو لب نشسته باشد آب دهن از آن

بیچاره بی گناه آمده و مزاح و تف عرض گلاب بر ماید استعمال کند معلوم است در دل

چه خواهد گفت و چه بحرفها از زن حاصل میشود حضور شما وقت تکلم بسیار زیادت

استعمال نماید در سر سفره با دیگری که آش خورش میخورد از زدن هرچه باشد زیر کش آلوده نشود

در سفره حرف نزند و لقمه را کوچک بردارد با سر انگشت بلکه تمام انگشت چیز نخورد

لقمه بزرگ به دهن نگذارد و تند تند چیز نخورد نصف لقمه از دهنش زیر دهن بیفتد

و اندک پری دهن نفس نتواند کشید از بینی نفس بیرون نیاید کم کم و نرم نرم لقمه را

بخورد صدای دهنش که گویی سنگ زند بسیار قشنگ لقمه را بجا اعلا زننده اش

هر بود دماغ بخورد مقتصد ارق زند دارد ورق بالا و پائین چهره نیز و کس فرق کند

بوی تریاک حلیم است یا کوزه شکم در سفره به حلقی و نزاع را کنار بگذارد و اگر غذا بماند در آن

ساعت نمی تواند چاره پخت که بی بعد از این است و بعد از اتمام مجلس طعام مثل

تغییر کرد سر سفره کاسه را که بوزه بزند و کوزه را کج که بزند کاهی دو را بشکند کاهی

نان بزمین بزند کاهی سفره را پاره کند کنیز را بیاورد و ده را ببرد بله را بخوابید

چوب بیاور به فراش حاضر باش کاهی بکلهای بیچاره بگوید به دست چیز بخورید

لقمه در دهن جوی باز و بلای غذای جفا البته اگر میخواهد هزار مرتبه از خدا

مرگ میخواهد که از گرسنگی بمیرد و بر سر چنین سفره نیز نشیند و نان جو بخورد

دست باین غذا نبرد بیت حرامت بود آن انگشت چشیده سر سفره را برد

بهم در کشید چرا انگشتان که برد لقمه نان را چون نمانده بهشت زن با گوجه بخورد

هر

و در هر لقمه شکر نعمت الهی را بجا نیاورد بیت شکر نعمت نعمت افزون کند

کفر نعمت از کفت بیرون کند بدترین اخلاق این است که زن در سر سفره بد اخلاقی

کند این صفت از هر کس مذموم است چون در سلوک زنها نقش است خطاب به آنها

شد غذائی که به این احوال خورده شود از خون سگ نجس تر است اهل سفره در اذیت

و خود در عذاب مطبخ در تزلزل البته این غذا سم را قوت دهد که همه آتش دوزخ

جان خواهد شد خوراک اینطور باشد زهر بود و بهتر از این غذا آنکه بعد صبح از خواب

بیدار شود بعد از نماز تلاوت قرآن و عمارت تا طعام ... هم سر را شانه

کرده سرمه کشیده تغییر لباس که کلاه به صورت زده باری کتاب را وحشت ال

چون کبک خرامان ... که صبح از خواب برخاسته با چشم

سیاهی سرمه و چشم را گرفته و سیاهی سرمه بافت سرخاب رو را نجس کرده

چرک دندان را فرو گرفته و بیچاره دهن که گویی سنگ را میبرد و کاسه ثقیف

رختخواب یک طرف اطاق افتاده اطاق جاروب نشده زانو بزانوی شوهر نشسته و خمیازه پیاپی

کسالت منظر که لت خواب فرط فرط غلیان بوی که سیر شوهر بیچاره بیچاره نوای فقیر

صبح روشن او با شب تار تیره همه این آثار را بتعجب شده مشغول استعاذه و استغفار میکرد

در دل هزار لعنت بر آن صورت و سیرت میکند بتعجب این المغز کویان راه بیرون

و خلاصی المهلکه چو بیان شوخ خانم تصور کرده صورت را احیا نمیکنه چه خوب کرده بیشتر از این هم

جدا گشته و متوقع هم بیش امروز چه از صورت را بوسیده و بوسیده بارک الله خانم زیاد میگوید

جای آن همه صورتهای احوال چرک کثافت را عوض بانت زیر بیب صبح

و میش یک چرک کثافت دیگر تو را بانان پاک کند و از پیش تو ساعتی جدا نشود لکن

دقیقه جدا نمی هیهات هیهات نفهمیده است خود تیشه بپای خود زده و بنیان

صورت را منافی کرده و صد سال استغفار رفع آن نمی‌شود حد یک زنان که لازم بود

لازم است از خواب قبل از صورت برخیزد هرگز روی خود را نشان صورت نده و منزل را نیز

دختر را

و خود را آراسته و پیراسته کرده مراجعت کند لکن صورت پیش از او برخاسته باشد

باز بتعجب به آراسته روی خود را نشان دهد و از آن اطاق بیرون برود خیال نکند چه زحمت

اینطور هم با حق صورت مرا فاکه کند بود دیگر کسی را نخواهد دید این فقط‌ها نیست

این خیال غلط محض است خواستن دیگری از شکم مادر باور نده به تعجب بهم رسیده از

اسباب ظاهر است سبب این حکم است پس از مهاده ذکر اسباب خواستن و محبت

بلکه اسباب نفرت است باید از صورت کند و صورت را از خود منافی نکند هر صبح

و من صورت الاله مثل گل که تو دیده ای بود من چون مروارید پاک است دهان من

از گلاب خوشبوتر است با حق آب است الا این صورت شب در ادرست در مزاج مبارک

بهم رسیده باشد و صبح صورت منفعل نکند دهان مبارک او بوی عفونت بیشتر آمده اند دهان او

چنان صورت را منافی میکند که اگر هزار محبت داشته باشد زایل شود حظ این که

فلان زن دهنش بو میکند شوهرش از صبح تا شب او را نمی‌بوسد و زیاد هم شرارت میکند

منظور ازین تکرار تعلیم است نه بحث شده الا انسان در خلا هم لا بد است متحمل بودن و هیچ جای
هم نیست که مجالست خانم بابیست مثل نشستن لاابالی سر خلا باشد و متحمل بودن و همیشه
مثل خلا باشد بلکه طوری باشد که شوق و ذوق به دل اگر آه مثل کبک بپوید و بوی
هر چه زیاد تر برای رقص افزودن شود میش زیادتر گردد و شوق کند و باره بری این
تصورات در جهت و زن مبتلا باشد به بوی دهن بیچاره شکایت [illegible] میکوید تو مرا
نمی خواهی و الا میخواستی بوی پیاز لذت دهن خوردنی خوشتر آید و اگر کسی از دست زشت
بطله که ازین [illegible] دهن را میخواهد [illegible] از کنار است [illegible] لا بد
تحمل کند بلکه [illegible] از تعلیم [illegible] اند و الا چرا بعد از نکه خدا مبتلا کرده
دهن را بوی [illegible] است منظور زشتی صورت چرا باید خود را شبیه کند دهن بکند
و با صورت نازیبای خود را زشت جلوه دهد به بهی است اگر کسی از خواب
برمیخیزد لابد در بشره وی دهن او تغییر بهم میرسد باید شستن روی و شستن [illegible]
دندان

و پوشیدن لباس و سرمه کشیدن و رفع همه بوی خود داری کردن از بی انضباطی [illegible]
حماقت است هیچ عذری بالای کار نمی شود مگر شدت احمقی و نفهمی کسیکه با نفهمی
نفهمد توقع محبت بیجهت نباید داشته باشد بلکه کار جهت بدهد و در وقت نشستن یکدفعه
خود را زمین نیندازد که آنکار بد و جارانک نکند و نوبت [illegible] نشیند
بلکه به دو زانو بنشیند اگر خسته شود برخیزد دیگر باره باز بنشیند یا در جای خود یا چهار
زانو [illegible] دراز نکشد رفع کسالت که هر که دو مثل بیوه زنان زانو را بلند نکند
زانو را بلند نگیرد دست را بصورت تکیه گاه نکند مهموم و مغموم نه نشیند و [illegible] سینه را
رو زانو نکند [illegible] دست بالطرب بنشیند که در حال طرب است ولکن دست
[illegible] بگیرد در کمر [illegible] در کمرش بکشد بیت کهی بوسه بر چشم مستش دهد
کهی زلف خود را بدستش دهد بلا [illegible] و نرم نرم صحبت بداند و مرد را
مشغول کند چنان مشغول که تا صبح هم نشسته باشند ملالت حاصل نشود [illegible]

بلکه شوق زیاده شده باشد و هرگز سخن همه را قطع نکند و در وقت تکلم هم
ملتفت بکاری دیگر نشود بلکه سرتاپا همه گوش شود و پهلوی همه نشستن مناسب است
از روبرو بود و در وقت برخاستن از زبان بلاغت برخیزد مشت زنهان
آبستن دست زبان نکند او شعر خرد و شد از نور بشنا زبان در قفس بشنید
هزار آتش برانگیزد هر الفاظی برخیزد نفوذ بسیاری روی دهد نشنید صورت
با آتش نگیرد طاق را گرم گرچه باشد بهتر از زیر گرسی نشستن است و زیر گرسی
رنگ تیره را ضایع میکند کمالت آید ولی رو با فتاب نشسته نشنید نه مشک زر بهار
پیر جای آفتاب را بپا کرده آب و در فرو خاک در سکوی منتظر در حیران نشسته
چیزی هرگز نباید در سرخاب کمتر جاله بجهتی بحاله رسته رنگ اصلی تیره باشد
نه آنکه شک کردن میکرد صورت و لب چشم حتی دماغ را از خون خ
رنگین کند بر با اعتقاد خود خوش باشد که صورت را مثل طبق گل کرده

بلا ار فتل

بی سرخاب رنگ او به بهتر نمی سرخ چه صورت چشم سرخ چه تماشا میکرد
بر علم با علمی فزاید باید سرخاب رقیق بحاله رسته بمردم شود به رنگ اصلی کسی نداند
خود صورت یا سرخاب و سمه را با آن بهم نکند موی بیشانی را زیاد نکند ولیکن
در رسم فلان باب است های یکدفعه بیانی موی بیشانی را که غرض نکند ولیکن
هرگز ابدا سر و صورت و دست را چرب نکند بشرای چه خوب باشد ابدا چربی
استعمال نکند الا همه موم و روغن باشد و نیز از آن کلا رسته باشد همیشه چربی کثیف میکند
آدم خود دیده اند از چه بی کثیف میکند و قسمیکه چربی کمی زمیر دهد چربی موم و روغن
بوی ملکه عظمی شاهزاده معظم شاه حقیقال خوب است و او نیک میدانه
استعمالش ازاله کسی بلکه تو از قسم معشوقیت داشته باشد هرگز تیرش
چیزی نماله موی سر زیاد شود الا انصاف باشد از حد موی سر و گیس دراز
خصوصا الا کسی بلکه کم پشت باشد مثل دم اسب میلا و الا گیس پر پشت

ابروی و بینی برداشته باشی خوب است والا چو موی دراز از انطرف بافته و از آن آویخته

خوب نهاده چرا ریش را زنند کم هم باشی عیب نداشته باشی هر از روی شانه اش بسفته

و بناگوش و را در بند کند حکما روزی دو دفعه پیراهن را عوض کنند و از پیش خود شستن بیار

و شخص پیش خود پیراهنی فهمد در زمستان هر روز یکمرتبه لامحاله عوض کند و در تابستان روزی

یکمرتبه لامحاله و دستها را بشوید و صابون عطری بزنند نه هر صابون بد بو و هرگز دست را

چرب نکند و بچیز ناملیح دست را سیاه نکند دست زند همیشه دست پاک

نگاه دارد و جای بوسه باشد نه اینکه کسی غیرت کند نگاه با آن کند زمستان لامحاله

دستکش ساده بدست کند اگر چه زیر آستین باشد و دست ظاهر نیست اگر لطیف

و چرک باشد معلوم است قلب را نفرت حاصل میشود همین هر پاکی می بیند که از آن

دست بگیرد و از آن دست بخورد بیت ساقی ار باده از این دست بجام اندازد

عارفان را همه در شرب مدام اندازد هرگز ناخن را نخرد ناخن را عیناً بگیرد کنده و

بیار

و بسیار بد است رنگ ناخن باید قرمز باشد بیت ز حسن پنجه او از دست او دلها چو ناخن است

از دو پنجه اش انگشتها شد در خون است   سر انگشتها کرده عناب رنگ

بخون عزیزان فرو برده چنگ   خضاب دست بسیار بد است خصوص یکروز

که گذشت علامت به رنگ کثیف هم میشود هیچ رنگ بهتر از سفیدی دست در

انگشت قرمز نخواهد بود بیت ساعد و ساق چه بالا بود آن شوخ صنم دیر طمع مرا

کیک شلوار افتد رختها را همیشه معطر دارد بوی خوش همیشه استعمال کند

و اصل بوی خوش بوی زیاده میدهد و محبت بالاترین جمیع زینتها است

نه مثل عربها مشک میان رختهایش بگذارد و هر مشک صراع آمیاد و د

بوی عطر و عنبر بهترین بوها است گلاب هم بد عطری است همیشه لباس پاکیزه

بپوشد بیاید چرک و کهنه هرگز بنظر مردم نباید دایم خود را مثل طاوس مست

آرایش باشد هر روزی یکمرتبه لباس خود را عوض کند بسلیقه هرگز کاری

هرچه کند که فلان بابت چنین کرده منهم باید بکنم حق است تقلید جایز است هرچه
از هر کس می‌بیند باید اخذ کند لکن بنظر خود خوش آید از او اخذ بکند و الا نه
فورا ترک کند و احترازی در بی‌نیاز داشته باش که چه طور است فلان اداکه
خوب بود منهم باید بکنم فلان کار خود را نباید بکنم لذا است پس توهم ببین از منظور
از خود بچه روی رضای خود است تحصیل محبت بعد از آنکه بنظر خود بیاید مزاد(؟)
خوب باشد بهر است خود امید این است که هر چیز خوب است در عالم از نفس
هشته باشد و همه صفات خوب را از نفس هشته باشد همه آن در هر جا هر چیز خوب
می‌بینند آرزو میکنند که کاش این را زن من هم داشت یا این صفت در زن من
میشد و همه طبایع را خدا اخذ کرده به این خلق تفرقه است میبینند خود از لباس
که خوشش بیاید خود غیر از لباس که بسته رسیدن باید نگاه بپوشد وزن آنچه
عرض هر لباس که در نظر خود خوش بیاید بهمان لباس خود را آراسته کند و رضای

باطن

باطن و چیزیکه قلباً خود را خوش بیاید طالب باشد اغلب خودمان را دیده ایم
که در ظاهر چاره نداشته اند بابا گفته اند و تصدیق و تعریف حرکات دیگران
خانم را کرده اند هشتاد لیره هشتاد لیره بعلاوه نه و الخفه خواسته بود که بکند در تعریف
خانم اشعار مناسب خوانده اند شعر یا چه بسوز یا بسوزان بر این چه داشت
سبزی و خانم هم زیر لب تبسم های خوب بکار برده و این منم که من حسن و جمال اما
از آن طرف که خود را روز امیکردند خلوت که پیش شوهر میکنند که خوب بد دروغ
و جاپ از شوهر خانم خلاص شدم و هزار نا ملایم بر زبانش می‌آید عیوبات ظاهر
و باطن خانم را میشمرد پس حرف ظاهر چه اعتبار دارد قلب باید تصدیق کند
و خوشش باید پس باید خود انجا به دروغ گول نکند اگر کم مرتبه از خود انها کمالات
و دلالت دید فوراً دفع کند و بشناسا باشد که اظهار کرده تا اینکه گره بر ابرو نزند چون
برنج زهر مار بشنید و الا علاوه دیر بشنود فوراً قهر و طرح بکند کاش که نخورده

و کوزه بکاشه زنند جواب ندهد که جواب بدهد بهزار تندی که بردارد از جای که میخواهی
زنی بگیر که خوب باشد من همینم که بعد من بدم خدا مرا چنین خلق کرده تو نمی توانی خوب کنی
هزار مزخرف بقالب میزند و بیچاره از آنکه خوردن خود پشیمان میشود مرد
پیش خود خیال میکند که این چه کاری بود که من نمودم رفتم خوب کنم بدترش نمودم
اصلاح احوال خانم کنم فسادی در کار خود نمودم به توبه و استغفار مشغول میشود و رفع
تغییر خانم را میکند که خانم بد کردم غلط کردم نفهمیدم من تو را نه گفتم تو بد فهمیدی
بعد از آن لابد میشود به تقیه و تصدیق دروغ کردن ای دوستان درست که با هم
درست باشند دلها هر دو باطن و ظاهر ایشان با هم یکی باشند چون آینه در مقابل هم باشند
درست نکنی ای برادر عیب تو را چون آینه رو برو گوید طرفین را از هم ملال
نباشد آنچه رضای این است آن طالب باشد و آنچه رضای آن است این رضا باشد
هر که در محبت همدگر باشند صاحب دل اند عمر را که چو بگذرانند که دنیا اعتبار ندارد

نو

فرد کشیدم با لهٔ آتش ز روزی نه ازل نه آنکه دو روز عمر را بتلخی بگذرانند
این دو باشد که خلاصی خوش باشد آن دو باشد که این را طالب باشد هم چنین
دوستی بر تر از دشمنی است که در قصد جان هم باشند همه اینها از ناسازگاری
و احمقی و بد اخلاقی زن برخاسته میشود طرف مقابل اوست ای بابا مثل این با
محبت که روی البوی خو بکشد و چنان که را تسخیر کنند که عاشق آرام از همه گرفته باشد
بیت صد ملک دل به نیم نظر میتوان خرید خوبان درین معامله تقصیر میکنند
بهتر است تا که از جانب معشوق نباشد کشش کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد
محبت امری است عارضی که از کل خوبیها عارض میشود و بجز نفی تفاوت از این
میکرد و آنکه میگویند محبت نام کسی است که محبت ثابت و قدیم دروغ
میگویند فرد زمین پریشی فرهٔ روزگار باید نوعی حرکت و سلوک کرد که عیب
حرکت نشود با ما محبت هست چنین است که میگویند بیجا خب نظر نیاید

تا مادام که محبت زایل نشده باید که بنوعی حرکت کند که این محبت باشد تا همه عیوبات را بپوشاند

بنای محبت ساتر عیوب است لیکن بعد از آنکه محبت از میان رفت هرگز عفو نمی‌کند بیت

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی ز بامی که برخاست مشکل نشیند غرض در رضای

خاطر و تهذیب اخلاق باید کوشید و فریب خوشی آمد گویان و حسن و جمال خود را نخورد

که بعد از آن از پشیمانی ثمری نخواهد بخشید و خواهی افسوس خورد که چرا چنین نکردم و غم خورد

بلطفی که لازم بیت پیش از آن کز قامتت چوگان کنند ای جوان سرو قد گوئی

بزن شب که بنای خوابست این باب معظم ابواب است همه متعلقات هنگام نموداری راحت

شب است شب از برای سکون و راحت خلق خلق کرده است کلام آنهم مثل روزهای روزی

بهجتی مصرع روز در کسب هر کوشش میخوانند روز چون آینه در روزهای ظلام

انداز آن زمان وقت صبح فروغ لیست شب که هنگام افق چشمه شام انداز

شب برای آن شغل هیچ کار نشود و هرکس مراسم معاودت خود را در آن میدانند

میکنند

مشغول باشند خبط عظیمی کرده اند زنهار زنهار مایه محبت را قوی کن زنجواب خوابیده را نشسته اند

و ابتدای این امر قطعا از آن پیره زنهای پر شکل منحوس که چون نهنگ بخت بدمجور را فرو گرفته اند

و چنین عادت شده است که باقی مانده اگر زنده در از شوهر بخوابند صبح خالها و دلالها هم

روبرو و زانو بزانو نشسته اند و دستی زیر زنخ زده آههای پوزناک میکشند افسوسهای درد ناک

میخورند که همسرم لایق دختر من سیاه بخت و سیاه روز است شبها تنها میخوابد اگر

میخوابد است تنها بخوابد خانه پدر با مادر شی مگر لقمه نان قحط بود باین آفت خانه آن بیچاره را

خراب میکنند و هنگام محبت را اوایل میسازند و معلوم است که هرگز جدا بخوابند قطع الفت

نزاع و کلفت کرده بخوابیدن شب صبر کردن محال است آخر شب شب است سالها زیست

و این غلط محض است که اگر در محبت لیلی و مجنون باشند یکجا خوابیدن لا به موافق اقوال

حکما و اطبا و تجربه مجربین و گفته اند ذوق محبت را میبرد و سبب عداوت میشود در کتاب

حکما نوشته اند که از حکیمی سوال کردند شخصی که عشق دارد و دوست از همه امورات دنیا

کشیده و امر معیشت او مختل مانده و پریشان گشته هر چه میکنیم اصلاح پذیر نیست بجز اینکه تو
گفت با هم در یک رختخواب بخوابند و نفس بنفس بخورد اشتیاق را کم میکند و آتش محبت را خاموش میکند
و سبب نفرت از هم میشود بخصوص نفس انسان که بهم دیگر نفرت میکردد و علاوه بر آن طبایع آن را
خدا نه بر یک نهج خلق فرموده است و هم در آن واحد بخوابند هر یک آن بیدار شوند و هر
یک مزاج باشند در سرما و گرما با هم یکسان باشند در صحت و سقم با هم شریک باشند یا مرض
خوابش زیاد میشود خوابش میگیرد دیگری بیدار است با آن بیدار لامحاله به مسئله های سرد و پیش میکند
و دیگری مشق میکند یا نفس میزند یا دهانش میگیرد دیگری رنج به او میدهد یا سرفه میکند بعد از آنکه
امراض مختلف در یکجا خوابیدن باعث لعنت و نفرت است اگر زن زینت از آن نهار
کرده و پیرو به شکل قابل معشوقه و محبوبه مطلوب نیست و زن و صرار و کره و خلق خدا
بشوهر می چسبانند و همیشه میخواهد همه مطیع امر و نهی او باشد بلکه اگر و زر خریدهای خواه
بخواهد و خواه نخواهد چشم همه باید بدو روشن البته هرگز در یک رختخواب نخوابند بلکه اگر

مو

مرد و از زن خانم یکدانه ده تخت بلکه اطاق میزنند و از رختخواب و خانه بیرون میکنند لابد
در کوه و دوست و پای خانم را بغل کنند تا صبح بخوابند شغل انجام فراش خانم نشود و الا
کار باین انقلابها نیست و طالب محبت است و بعبارت اخری بالمره دور است
نظر بباطن میخواهد هر وقت مقام معشوقیت باشد این فلسفه را ما به بیان بکنند کمتر خوش
بحرف کسی نمیده در یک رختخواب بخوابد هر چند هر قدر مایل باشد یکدیگر خفت خواب
کم کم این محبت را بر میدارد باید قصد کنند که اگر زن شوق مرد را زیاد میکند و محبت
مضاعف میکردانند بعد از آنکه ایشان را خواب میبرد تنها و با هم چه فرق دارد در بیدار
با هم بودن مطلوب است و از هم لذت میبرند در خواب و از عالم بیخبرند پس زن
موافق قاعده این است در رختخواب اولا نه بهر جوره بلکه لباس خود را عوض
کرده یکی از زیر جامه پیرهن زیرجامه رنگ نازک بسیار لطیف پاکیزه بپوشد
بهتر از همه است و اگر شنل پوش منش نپوشیدن است البته یکی از زیرجامه

نازکی پوشش پیراهن زن هم و نازک لطیف بپوشد از خالق پوشیدن بهتر است الا لابد بپوشد

ارخالق زن تنگ باشد در جیب خود چیزی نگذارد جیب خود را بیان عمده قطب قرار دهم

هرچه بخواهی دست بجیب کند در آنجا سوزن و چیزها که شکسته سوزن است همراه اندازد مشترک باشد

زیرا که شیرا انبند دو نیامی از یک کلاه بر سر نگذارد و الا کسی در از نزاله و کلاه است

نعمت فودان صاحب است و الا چون دم آب در ... مرتجه باشد زیر بانو در کول

دوست و بانو بچه لاحول خود معطر کند و پاکیزه برود رختخواب بیت من برای گر

چنین بتی چالاک بگویم آنکه بادی چه کار با یکو در تو رختخواب شش مشک بکلاف نیفتد

و سکین باشد مثل مرغ شب روح در حرکت باشد و از بازی و خوابی او صحبت خوداری

نکند منتظر این باشد هرچه باید دست بکند اله یا چرا دست بکشد و از نگر و جاری نخواهد

نیست هرگز تو رخت خواب حرف روز و گله سخنان خشک و سرد نزند همه حرف ملایم

قشنگ طرب آمیز شهوت انگیز زند بوسه و بازی و ملاعبه دکان برای کامی که بر پهلو

شعر همه حدیث زبازی و بوسه باید گفت همه حکایت از کیش و فشار باید کرد

خجالت و شرم تو رختخواب مربوط است باید با کمال بی‌شرمی حرکت کرد و شان

خانمی و بزرگی را کنار باید گذاشت و پیش خود تصور کند شان من زینت است خطور کنم بکنم

پس خانم شان تا چه چیزها است بجا کردی شوهر کردی توقع میکند در مقام محبت باید

باشم و شیرین آنا در کار با بچه خوانی مهیا باشم باید رختخواب چنان باز از جای

و حریفی ظریفی لطیفی و حرکات خوش چیزی فرو گذاشت نکند و حالت

شب و حرف شب را به امروز فردا هم نگوید و چنان باشد که تا شب بعد کرار از ...

تا یک روز بنشیند تعریف شب را بکند که دیشب چه کردم و چه گفتم چنانچه رسم زنان

این زنان است که راحی کردن شان میشه که لای شکم ... چنین ... از نیمه جا تا محله

مردم که دیشب شوهرم ده دفعه با فلان که لعنت خدا برای بچه‌هایش زن که حرف

رختخواب باید تو رختخواب تمام شده است خود مرد را هم نباید بگوید که دیشب چه گفتی و چه

کردی آنچه گفته و کرده خوشی میدانه و چه کرده و چه گفته چون جان شیرین همه کو را بغل رفته
لکن تا صبح با شغل بازی شوخ بازی نعمت بیت یک امشب و در آغوش شاه و شکرم
گرم چه عمو بر آتش سند غم نخورم در آخر متعوار حکایت بعض خانها بناید و بازی
بعد از مقاربت مثل فرض صورت و بوسه بعد لذت از ازال است و جماع عیش را ضایع
میکنند هر بازی و صحبت بسیار ملالت حرف بزنند چراغ هم دخانه بیان بهتر است
کشیکچی و نقال ره جای خود داده درین مقام پیرزن هم محرم نیست بیت میان ما و تو
این پیرزن نمیگنجد اگر حجاب شود تا بر آتش بریم همینکه از بازی ملالت و از بیحوالی
کسالت بهم رسید زن زیر خواب و معشوق نعش پنهان کند که از خواب بیدار نشود و مرد را
میل صحبت با دیگر خانم عشوه جرگه و بی آرام بکرم کنیزم با صیغه بعهده ام و بیایم
بازی کنم رکردم مگو چرا او ایوقت باید خانم عقد بسکاح و اجب الحرمه نه و بستانی
معشوق رد حالی همینکه از خواب بیدار نشد چنانچه در اوراق گذشته نفته
قبل

قبل از بیداری مرد به منزل دیگر رجوع بکار مرد نداشته باشد مرد را بجد منکاران دیگر
و انچه اتفاق خو سر و صورت خود اصفا ما بالتشریف شریف بیاورد عمده مطلوب
طرفین بمقاربت است و این امر مفهوم است که مبنی بر همه مقدمات و مکالمه و معرکه کوبی
این امر است عروسی را به خانه داماد میبرند و در بیرون در منتظر نشسته تا لذت داماد بخوابد
که کار را با تمام میرسانند اگر تا صبح در یک شب هزار رخنه و بیابیم اگر ما در باشند با بس داماد را
مبتدل ابتذا میکنند و اگر روزی دیر این امر میان زن و شوهر واقع شود در زار
محبت از مرد و طرف زن و خاصیت نه الد و بعد از وقوع این امر اگر سر زلف
مرد شکسته حمد برشوخی میکنند و تحمل و طاقت تحویل میدهند پیش از ازال اگر با
وصه قه مرد میرفت چون کار خواب بعد تغیر میکرد و ازین نسخه میگیر و این
نقص بان مرد نیست یقین بدان انسانی با این عمدست اگر ضد انچه عالم شهوت
غالب نکرد چگونه زن با زحمت بشقت ۹ ماه حمل و معرکه وضع حمل باز

طالب این امر میشد با همه چگونه هزاران ملایم و بیار استحکام میشه بجهت که زنان رنج و خو
زن چون اصلی لطف ایشمن رکیک است از گفتگوی آن انسان شبی بیاید و اگر علاج خط سوگ
همه کارها موقوف با شمن است بجز این حکایت حکایتی دیگر در میان نیست همه ش
مهمات این امر است و زن چون ابا می بسوی خود کند و ایشمن صاحب ستون والا
نقش دیوار بسیار مقبول‌تر از هر مقبولی است همچه است و اگر انسان حکمت را
خوبتر باد وله ده ده در خیش قدم بسیار عجب چیز میرزه اگر اگر ایشمن باشد
چه احتیاج بوجه خانم یا خانم را چه احتیاج بوجه مرد است رباعی ترا من است
میدارم هر شب در آغوشت کشم تا نیم روزی عاشق از معشوق
کام است وگرنه ما دارم چه روزی جای دیگر گفته اند بیت دو دفعه در میان
هر دو زن به ده هزار به بدی چه خوش بگوید عرب مریض العیش
لیس له دواء سواء الحکم المبطول مع البطول هر دو روحی فقوی جسم مناط
عیش

عیش دنیا موقوف با نعمت است و این باب سراسر ابواب است افتتح یا مفتح الابواب
پاره تفاصیل لازم است و درین باب نبشته شد و لیکن ما کنت همان خود موقوف
بفهم و ادراک زن است و خود اخذ آن تعلیم را بکند و وقت کار بکار برد کشتی گیر
هزار کشتی یاد میگیرد یک ساعت است کشتی میگیرد درین عوالم را بخود زیها میکردم
و از دیگران اعراض میکنیم خاصه در جالوه نشان داشت الحمد لله استادان این فن از
زنان بسیار و حرفهای ول هیچ کاری نمیخواهد میگویند واه میکشند بیاران
چرا یاد آمد و یاد بر آمد علف چرا بر نشد برف پشت بام را خراب میکند خانه خراب
بتو چه ام المصیبة بتو چه ام الصبیان و عایشه بتو چه باران زیاد آمد غصه را انبار
دارد بجز علف بر نشد گریه اشراف جا رسید و گو نقد بکشد برف زیاد آمد
زحمت بعید آنکه یک مسئله من و ترا کجا میبرد عوض این حرفهای مفت چیزی
تعلیم کن در کار آن بچهایا بیایید نقش مسلمانی بزن مرا الا غم و غصه لوزیدله

غصه وا ندهی و خدا نکرده با دستی بوی خوش بگذریم گلوی چه بیت نان خوش سلی دیاب

در باب و دایم درصدد کو مرتبان تعلیم این مبحث را بخود شان وا میگذارم

و بجهة لکنت کاتب خالی بیان و اوراق سفینه تا نکه ازین کلام و اخذ این طعام نشود

چند فقره در دفعه تاش ذکر میکنیم و اغلب نکات در آن میان خوشتر آن با مه و صیف

دلبران گفته اند از حدیث پیران چنانچه در احادیث وارد است و زن باید روزی

و سه مرتبه خود را بشوهر عرض کند و اگر میل نداشته باشد اقدام کند و وارد است و اگر شوهر

بالان شتر بخواهد مقاربت بکند زن ابا نکند تا که شوهر بخواب رود تا آن

بیدار شدن آن مرد ملائکه با آن زن لعنت میفرستند وارد است که اگر زنی در نماز استاده باشد

شوهرش او را بخانه طلبد و زن بخیال آنکه شوهر را از سر وا کند و نماز را طول بدهد آن نماز باطل است

و خوش مرد را بنحو تاکید نه بجهة ملاحظه حال مرد تنها است عمده ملاحظه احوال زن

شرط است و میل آن موقوف بوقت معلوم نیست شاید وقتی میل کرد و حرکت نمود

بیت

بیت آدمی بر ملک اعضا پادشاست این رعیت نیست در فرمان همین طالع

بهم رسیده و باره بر سر میل بیاید بسیار طبعی ملول داشته باشد که با به و مغز اصغر رواست

اگر و باید ترتیب ها آن را بار دیگر حقه زنند و زن که از سر گیرد زن را لازم است

و بعض اظهار مرد با داشتن میل که چرا اظهار نکند فوراً اقدام کند و دفع الوقت نکند

و خانم نشود هر جا باشد هر وقت باشد کار بوقت معلوم بسیار طبعی مرد و نکوید شان

من نیست و در چنین حالی کار بکنم این چه جا است و چه وقت است قباحت دارد

صبر کن برویم اطاق دایه بیاید کنیز زده جا بیندازد دستمال حاضر کند در راه بمنزه

رفت در یاد دارم درین میان هم رشته تغییر و خوشی بود با او حالیش بعد از آنکه همه گفته است

حاصل سخن بر سر کار آمده نه خدا به هم حرکت صعود را فقیر بیان کرد این حقه بوسیده

هزار سال را زنده کنند از وقت معلوم است و از میان چه چیز خوشتر از جماع حاضر لذتش

با خوشی است چرا اهمال ساعت و گفت فوراً قبض کنید بمیل طرفین و لذت کامرانی

بدون حرف مهر که کار صورت بگیرد و باعث شوق و زیادتی محبت بشود این است

و اغلب بلکه عامه مردم بطبع بازی پستان و پایه بلقعت خانم خشک کنند یعنی

خشک کنند است و این تفصیلات نه از آن گفتن بسم الله عوض بازی بر سر بود و منظور

کردن خشک و بزرگی نیست بلکه منظور ربودن است او بعمل بیاورد تو هم خالی در کار او

باشی و مرد از مردی بخشک کنند بلکه بیچاره مرد چه وقتی او از مرد بیخبر و شوق کرد

تو نمیکند از یک جمعیت و اوقات تلخی اینجا باید که وقتی شوق رفته سرکار بیاید بیکار است

لابد است بکند محبت خشک کنند و قرار بر هر دو میل باو شغل در واقع خانم خوشش

نبود را نیز و میل باو کرده است و الا هیچ دیلاته نیست تا حوالی شکم بای نحو

در شاب میل میکند بعد از آنکه خوردن شکر بیکار است لابد مرد و شاب هم میل میکنند بلکه

سرکه را از شکر شیرین تر میدانند زنرا لازم است در خود را پاکیزه نشسته باشد چنانچه در

مقام سابقه ذکر کردیم تا تمام این است در موی بچه پیر باین راه هم که از طبیعت

دها

و ظاهر بشود مثل باغبان چابک دست تا علف در مرغزار بیخ از ریشه در بیاورد

در حاجت به تیغ و تیشه نباشد امروز بازن فواحش نوا غلط است پس امروز هم از موی

تو قعی نداشته باشد مثل باین زن فرو نمی نشسته هیچ کثیف و ضایع نشود و لهذا باز بیاورد

و باعث نفرت هیچ معلوم است جائیکه دست میخورد چون قاقم نرم و ملایم و پاک باشد

چه قدر شوق میآورد یا آنکه دست میخورد خار زار باشد و فوراً باید دست کشد جزو جبر

الطف عضو انسان است بطریق اولی باید دست کشید یا که باین بسیار و خلاف است

از زیادتی شوق و میل آن عضو عضو مرد را اذیت کند و مخل باعث شهوت را زیاد میکند

و دفع نفرت میکند زنرا لازم است نقش و نگار بشود تیر سقف با ستاره آسمان

شماره نکند از حرکات و سکنات مرد لازم انگار است هیچ مضایقه خود داری نکند

و چنان باید حرکت کند در شوق مرد که یک برابر آنش از بوسه و بازی عشوه و طنازی

آنچه از پیرو رسالت دانه بکار ببرد از انواع و اقسام بکار ز را میدانند در وقت مقتضای

وقت پیش باید برغبت و شوق و محبت معشوق را یاد کند و هم هر دفعه نوازش نماید که بسیار

حکایت زن قزوینی بیان شد و گفته‌اند شعر شبی مرا زن قزوینی بیت اتفاق

بکار بجهه لبش عشوه و غمزه و لادن سخنان بجوش و بست بیخودش کردم بگفت کس کیون

بیت وقت استادان چو در کوشش نگر هستم مرا دریغ آید میان خوار و خسی نازکی فرزندان

زرهی بینه که و عجز بگفتمش آمدم مگر تو میدانی بود در افتادن بعد گفت و آری جانم

میجوئی زن الکاره قزوین چون توان کادن غرض درین باب نماید زین نگاشتن بیاید

مرکب الفاظ رکیک شد قزوینی چون قلم اندر نوشتن میشتافت چون بعشق آمد

قلم از سر شکافت خود درین عمل استاد ند همه چیز را تعلیم میدهند حاجت تعلیم نیست

همینقدر باید مراقب شد در حرکات و سکنات حرکاتش سبب زیادتی شوق شود نه اینکه

شوق را ببرد میگویند اینقدر ناز کن در حرکت کند نه آنقدر که بخوابد و بیدار از خواب

بیداری مشغول است بر زن لازم است تفحص احوال معشوق را کند لکن مطلع بشود

اید

و میلش بجانب بهر بیاید الا چه غیرت محبت میگذارد و لا از زن استادان فن است و رجوع

هموار کند و لیکن اگر باید شود اگر کسی غیر نخواهد او را نخواهد بزند قطع کند دفعه دوم نکند است

و هر قدر باید بشود سبب زیادتی محبت باید و نفرت از خویش بیگانه انسان حریص است

بر چیزی منع که شود پس موافق عقل آنست و معشوق را آشنا باین عوالم نکند و تعبیر

سلوک و احوال را نماید و در سلوک خود بیفزاید و معشوق را بسوی خویش بکشاند هیچ

الا احوال دو ... لابد است سبب محبت لذت جماع غیر خالص شد و محبت باطرف

افزون خالص شد و حاجت بهیچ جواب سؤال و فهم و عتاب نخواهد بود و بالا چه افزود است

زن میاید بچه که آمد زن خود را سیاه کرده و کار غیر زن را مستحکم کند بای آنجا غیر از زن که اند

از حمایت بچه و مسئله بانسته خیال کند که اند و ربطو نکنم غیرت است و معشوق

جرئت نکند بکسی غیر از شوهر نگاه بلکه از بستن چشم چه حاجت چرا محبت و علاقه

معشوق را بنده خود کند و اگر جائی باز بکسی بسته شده باید زنجیر را کشید و عمل

بسته و بجهت زن بشود تغییر و فحش و شلپلی بخواهد مانع شود در محبت را با قفل آهنی

نمی توان بست **بیت** گفتم در رخ جمالت را نظر ببندم گفتا شب روست این از راه دیگر آید

بهر چه باشد میان عاشق و معشوق نه سکندر نه دارا است نه جای محبت خود کار را میکند

باید کاری کرد در محبت صاحب بشود همه چیز درست میشود مگر اولا راه میان او و

پیدا کند و واسطه میان خودش و محبوبش قرار دهد میانجی بجز خود بری و پای کار دیگری را

وای برحال آن را که کاری به پیغام و سلام و واسطه بکشد هرگز اصلاح پذیر نیست **شعر**

میان دو کس جنگ چون آتش است | سخن چین بدبخت هیزم کش است

همینکه کار باینجا رسید که واسطه بشود و یا رشته بهم بیفتد سلام و پیغام بیاید و غیر

توقع دوستی در جای خود داد توقع زن و شوهری هم غلط است در وصله بوده است

اگر رفو کنی باز پاره میشود عمر عزیز ضایع خواهد شد و از هم دست کشیدن بهتر است

و ابدا آنکه الکی حرف مفت پیش لوس نه اگر چه تعریف های [illegible] خانم دیدم

اگر تعریف ترا میکرد یا از عشق تو بیقرار است خوشش بیاید و این نامه مقدمات

در دفعه دیگر دوستی میکوید خانم بدار [illegible] کردم و خرمی میکند به بانکینه جدا

میکند نقل و سبب عداوت هم با زن میشود و خانه زن را خراب میکند و لباس را

دشمنی میکند که اگر هزار دشمن قصد آدم بکند نمی تواند صدیک آنکه دشمن بکند

نعوذ بالله **بیت** سبحان و ندهی ناگفته هزار نطق تقریر زبان را است

یاران سخن ای خامه تقریر بعد ازین مهمات لب کلام و خلاصه سخن اینجا است

که زن و شوهری بچند قسم است یکی آنست که زن بزرگ و متشخص است شوهری

بسیار فقیر و عاجز و بیچاره است که حیات و معاش بسته بخانم است اگر صبح لقمه نان

باو نه هد از گرسنگی میمیرد این شوهر نیست بلکه بنده و نوکر است نان میخورد کار

میکند مثل فراش و طباخ چاره چه است اینهم یک خدمتی باو رجوع میکند و در وقت

خانم را میباید مشغول آنخدمت میکند که دم غنیمت بگیرد در حسب میگیرد و باید از عهده

خدمت برآید خواه خانم زشت باشد خواه مقبول التفات بکنند یا تغییر میان است
چنانچه نواب اکتا خاقان میرزا در بیان جمعی عرض میکند **شعر** تا صبح یک پیاله جائی
باشد کنی حواله هر روز شکر کریم در زنده رود خانم این ظلم و جور تا کی عمر عزیز رسی
تا چند گوییم حق خفته عمر و خانم این عالم فیر است که هم زینت و جمال حرم
در رعایت بچه‌ها و بزرگ و صاحب خانه موافق قاعده این است و از خانم توقع
معشوقیت نکنند و همان حالت خدمت باقی باشد اگرچه این امر محال است تا اگر
از دهن بچه‌ها بیرون برود از خود تکلیف خود را بهتر میدانند قسم قرآنست که اصلی
معشوقیت هست و میخواهم معشوقه‌های محبوبه بود رفتار کردن با او از رقیبهای
این بهترین عوالم است و آنچه نوشته شد برای این جور شخص است و خود را با این
اخلاق متصف کنند لامحاله قدری کسب کنند که از عهده همه بر بیاید مختصر
بنویسم باید رفیق باشی معنی رفاقت این است و در هر کاری با مردان استاد باشی
دائم

و ساعتی غافل و آرام نباشند همه را بپایند که خانه داران همه محتاج بپایند خانم
پیدا کردن شهد از زنبور خواب جانانه باشند در آداب کلام و در دانه و حرکت بر دل
در خدمت کنیزها باشند **فرد** ماه را مانند ز رسیده و بیابید در طرب مطرب بار رقص
رقاصه‌ها بخوانند زنند بکوبند بگردند بگردانند **بیت** خوش نقد عیش با کودکی ارغوان
رقص و پایکوبی هر آن که چنان تنگ رفته در آغوش و تن زر دست است پیرزنی
غرض این است آراسته باشند چند صباح عمر خود را به بطالت و جوانی را با افسوس
و کسالت نکنند از غم بیهوده نخورند و زمان خوشی را غنیمت بدانند در بیرون همه باشند
در خانه زن همه خوش همه چیز باده و هر اراده عمر خود را تمام نکنند و نه عمر است
نیاید و نه قضای الهی میتوان کرد شه نه یقین و غصه با میان آمد گفته باید بمیرد و به غصه
زنده نخواهم شد و اگر نه باید باز خواهم ماند دنیا قابل غصه و حرارت نیست افسوس
و گریه را به پیرزنها باید واگذاشت و ام الصبیان و ام المصیبة نباشند زنان آنگاه گذشته

فرد زمان خوشدلی تنگ است دریاب نه آن خوشدلی را از دست باید داشت

و قضا در کمین است و عمر درگذر عمر با حسرت گذشته و جوانی به پیری رسیده بجز

ندامت و افسوس چیزی در دست نمانده فرد تو غافل و با فسوس پیر ده ایام

باید کاری بکند ور نه ندامت بار بیاورد اگر با همه عیش دل است و ترقی از خود دارد

و عمر خود را بخوشی بگذراند با رفیق باشد که جان و مال صرف باشد و همه دل

او عیش حرام باشد و عاشق بر مفارقت او صابر نباشد و شب و روز در حضور

چون جان گرامی با هم باشند آنچه بخاطر رسید از سلوک زن با جفت در شب تنهائی

این کتاب را سیاه منقش اینست و اگر کسی این نحو سلوک بکند و ببیند و به

بگذراند یا محتاج بمصلح باشد مراجعت کند والا باید مراجعه بجای خیر بسیار دارند عمرها

و گذشته بکار نیاید بکار کسی بیاید عیش کنند والسلام علی من اتبع الهدی

بر لبم تقاضات نه

بشنو سخن زمانه‌ها بابا   چه رو ستم و دغا بابا   گر بر جز او چه گوش نهی   آگه نرسی از فنا بابا

ای گیر هزار بجا شهر   با هر کس گشتار بابا   جز قبه بر سر و صد مناره   چیزی نه به مراد بابا

هر تخم و درو زمین بکاری   روید ز کری بار بابا   فرحش ز نار [illegible]   اشجار جهان مراد بابا

صد چون چنار مرزبانی   تن هم به آستانه بابا   از خون دل هر نیت دلی   تا خون آب بلا بابا

این شعر خوش است کار زنیه   خفیه به قلب [illegible] بابا

تا بخت چرخ دیگر است   بابا شرف از کسی نخواست

تا او هم شب گذاره [illegible] کم   بابا کس و کمتر در هر دم   تا هر که [illegible]   بابا بجز نفیه [illegible]

بحال است نا ز جای [illegible]   بابا بس [illegible] بر [illegible]

چون کوه چرخ [illegible]   بابا شرف از کسی زبون است

[illegible] دست [illegible]   [illegible]   رخ بسته [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]   [illegible]   [illegible]

در راه گلشن نمه خزره ‌ چون لشکر روم در تک و تاز ‌ هر چیزی ولی ز خوبها ‌ خانه و خرمی چو نقش ممتاز

با ساغر زرین باکره پرش ‌ در پیچ و خم زلف و ناز ‌ از ساغر سخن چو گوید ‌ خواند سعدی چنین به آواز

تا جنبش چرخ در تکاپوست ‌ پاینده شرف آنکس سخنگوست

تا آدم شب گرد و ره گم ‌ پاینده کسی که دم بدم ‌ تا هر که سر چیزی فرازد ‌ پاینده بجز سعید نازد

چون نیست نازه بر لب ‌ پاینده پس و پیش آلم ربا

چون کوکب چرخ و ذوالآلات ‌ پاینده شرف آنکس زبونات

از ابرو کین منم ندم ‌ کاکله بعلم گشته ‌ پس قدر خلاز تو فزون است ‌ چون دیده در تو گوئی دام

ای قحبه زشت بیچاره ‌ خود لولی لول از تو دم ‌ بابت جا از جور خود است ‌ لطف به رسیت گم

از کینه حزینه پیر ‌ بر زخم دلت گذاریم ‌ گر او قدمی ز تو شود ‌ آیه پس و پیش تو بوتم

چندان خرد بیعت پیاله ‌ با کبر قوی زدست جهم ‌ گز خلق نکو پیاد گه ‌ خوان زبری و پشت بیکی خم

پس بس همی سخن بگوید ‌ تا بشنوی و شود ختم کنم

بالخیر

تا جنبش چرخ در تکاپوست ‌ پاینده شرف آنکس سخنگوست

ای لولی گلی طغار بیمار ‌ با کبر و ناکسی ز شب یار ‌ شب تا سحر ز ناله پر شورش ‌ تا چند گوی خنده و باز لار

از ره بطالع بیهوده نهایت ‌ هر گوشه روان پی جار ‌ از چرخ ضرورت گمره بال ‌ لولی بجز این نیاید گلی دیگر کار

تا چند چنین مرا جانم ‌ عاقل خود دارد کولا ‌ شر زده آن کار ریزی ‌ زر هرزه است بلند گمره هشیار

ای سر یکسر ازین علم ‌ رو دست زبان خلق تا ‌ در باره تو هر آنچه گوییم ‌ به زمین نشود ترا آزار

تا جنبش چرخ در تکاپوست ‌ پاینده شرف آنکس سخنگوست

ای پیر خرف خراب خوارا ‌ تا چند به این روان شماره ‌ کاینه بصر بحر ز بخت ‌ ساز زنیست چه شرها

والله گنه علاج درد است ‌ چیز دگری بجز مناره ‌ گر بشمری از مصاحبت ‌ حسد فزون زر ستاره

در پای گشت گرفتاره ‌ ای قحبه زشت روزگاره ‌ این دو که تو بار کرده ‌ بگذشته پیاله و گواره

بار سیاه و سیمی بود آب ‌ مسجد بد ره خود بیچاره ‌ از بند علم گرفتند ‌ بر زنان پس و پیش بر قماره

کوته کنم زنو حکایت ‌ در آب شرابت کشت خاره ‌ تا گشته بنام تو بخواندم ‌ سعدی و بلبل زند نظاره

تا بخت چرخ در تکاپوست بابا برف از گلش بخو کوست

علوی منم آنکه بی نظیرم در رشت بحضرت وزیرم از طبع فروش و زشعر شیرین سلطان کلام را امیرم

در مملکت کمال شاهم در کشور معرفت امیرم از کوه فرشتی و در همت خورشید شده است منیرم

درویشم و فخر دارم از فقر چون دست خداست دستگیرم هر چند بچشم خودپرستان در دیده کوری حقیرم

عیبم همه آنکه از زر ناب در دست عیال خود اسیرم سرکنده بحق حق وارحق فارغ شده از همه ضمیرم

نه طالب مکنت و جاهم نه آنکه پی حاکم و وزیرم من قانعم و بس با جهد دست کرش منعه‌ام

با وصف چنین زر که دنیا حمد است او حصیرم چشم از همه عالم ار بپوشم باز از بکشم ز ناگزیرم

رو به صفتان حیز راز هنگام هجا چه شیر نرم میرم ز محبت ار بخوانم از بخت چرا [illegible]

در خواست کسی که بیشتر زو بس کوشش گر آید از نفیرم این نکته بیادتان بخو دار زان قحبه جز [illegible]

مرد و رشتی کسیکه خوانه زین گونه هجا [illegible] تا

تا بخت چرخ در تکاپوست بابا برف از کلش بخو کوست

تا آدم

تا آدم شب گرده مردکم بابا کس و کون دهم بمردم تا هر که بهر چه سر فراند بابا بجز سفیه نازند

چون هست تازه جور بر له بابا پس و پیش هر دو بار

چون کوه چرخ و از کار است بابا برف از کس بر باد است

میرزا ابراهیم [illegible] دوازدهم

دلیلا [illegible]

[illegible] نوزدهم [illegible]

[illegible]

کو چشم [illegible] باز زده باز

سوی بی غم را بسوزانید

[illegible] در چشم نشاند

خاکستران بود [illegible] علاج [illegible]

بشنو الله بود [illegible]

بنجز [illegible] است

دیگر روز [illegible]

معالجه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۶ نمره

[illegible]

[illegible]

[illegible]